

فهرست موضوعها

فصل اول

شماره	صفحه‌ها
۱.	بنیاد پذیری ادبیات معاصر دری ۱۹۱۹-۱۹۴۵ میلادی ... ۹-۱
۲.	گسترده و محدوده مطبوعات و نشرات ۱۱-۱۰
۳.	انجمن ادبی کابل ۲۳-۱۲
۴.	تأثیرات فرهنگی انجمن ادبی کابل ۱۴-۱۳
۵.	ارجناکی کارهای آغازین انجمن ادبی کابل و نقش آن در دگرگونی ادبیات معاصر دری ۱۶-۱۵
۶.	بررسی شکوفنده گی پرداختهای هنری و ادبی ۱۹-۱۷
۷.	انجمن ادبی هرات ۲۲-۲۰
۸.	حاجی اسماعیل سیاه ۲۸-۲۳
۹.	ملك الشعراء عبدالحق بیتاب ۳۶-۲۹
۱۰.	میرزا یحیی نادم قیصاری ۴۲-۳۷
۱۱.	محمد انور بسمل ۴۸-۴۳
۱۲.	شایق جمال ۵۳-۴۹
۱۳.	عبدالرشید لطیفی ۶۰-۵۴
۱۴.	نجیب الله تورویانا ۶۴-۶۱
۱۵.	میر غلام محمد غبار ۷۴-۶۵
۱۶.	کریم نزیهی جلوه ۸۰-۷۵

فصل دوم

موضوعها

شماره

۱۷. بررسی اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی افغانستان
۱۹۴۵-۱۹۶۳ م.
۱۸. پیروزی نیروهای صلح بر فاشیسم و تأثیر آن بر ادبیات ۸۴-۸۵ ۳۲
۱۹. اوجگیری جنبشهای انقلابی و رشد مطبوعات مترقی ۸۶-۸۷ ۳۳
۲۰. بررسی تأثیرات مطبوعات مترقی جهان بر ادبیات این دوره ۳۴
۲۱. بررسی نهضت زنان در این دوره ۸۷-۹۰ ۳۵
۲۲. نهضت زنان و پیوند آن با ادبیات ۹۰-۹۲ ۳۶
۲۳. بحثی بر پرده نشینان سخنگوی ۹۲-۹۳ ۳۷
۲۴. مخفی بدخشی و محجوبه هروی دو شاعر دری ۹۳-۹۷ ۳۸
- زبان معاصر ۹۸-۱۰۱
۲۵. تحلیل فشرده یی از وضع شعر، نثر، داستان و نما یشنا مه در افغانستان از ۱۹۴۵-۱۹۶۳ م. ۱۰۲-۱۰۳

فصل سوم

۲۶. جنبشهای ملی و اعلام دموکراسی سالهای ۱۹۶۳-۱۹۸۰ م. ۱۰۴-۱۰۵
۲۷. پدیدار شدن نخستین جوانه های ریالیزم جامعه گرا ۱۰۶-۱۰۷
۲۸. سمتیابی هنر و ادبیات ۱۰۸-۱۱۰

ب

صفحه ها

موضوعها

شماره

۱۱۰. بررسی چگونگی ادبیات معاصر کشور ۲۹۵
- ۱۱۱-۱۱۲. بادبان ۳۰
- ۱۱۳-۱۱۴. ستاک ۸۱-۸۴ ۳۱
- ۱۱۵-۱۱۷. شهر حماسه ۸۴-۸۵ ۳۲
- ۱۱۷-۱۱۹. تحلیل فشرده از داستانهای ... ۸۶-۸۷ ۳۳
- ۱۱۹-۱۳۵. سه مز دور ۳۴
- ۱۳۵-۱۳۶. جهش اندیشه و تفکر در ادب نو ۸۷-۹۰ ۳۵
- ۱۳۷-۱۳۸. اشک بزرگر ۹۰-۹۲ ۳۶
- ۱۳۸-۱۳۹. بیمادر ۹۲-۹۳ ۳۷
- ۱۴۰-۱۴۵. عکس ۹۳-۹۷ ۳۸
- ۱۴۶-۱۵۳. انگشتر طلا ۹۷-۱۰۱ ۳۹

ادبیات

ادبیات در افغانستان
کتابخانه ملی افغانستان
کتابخانه مرکزی افغانستان
کتابخانه دانشگاه کابل

ج

فصل اول

بنیاد پذیری ادبیات معاصر دری ۱۹۱۹ - ۱۹۴۵ م.

بررسی اوضاع اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی

✓ حصول استقلال سیاسی افغانستان به حیث یک واقعه تاریخی در رشد بعدی پروسه های اجتماعی کشور تأثیر بسیار عمیق وارد کرد. استقرار استقلال سیاسی جهت عملی کردن تحولات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، که زاده نیازهای عینی تکامل تاریخی بود، امکانات وسیعی را آماده ساخت. طرحها و وعده های زیادی، که در زمینه فعالیت عملی حکومت وجود داشت، متوجه از بین بردن پسمانده گی قرون وسطایی افغانستان بوده اهمیت بسیار ملی داشت.

✓ امان الله خان در دوران حکومت خود اصلاحات وسیعی را، که تعداد آن به شست و چهار (۶۴) ماده میر سید، پیشنهاد کرد و عملی کردن آن را در دو مرحله بخشبندی نمود.

از جمله تحولات سیاسی به نوبه اول تصویب قانون اساسی سال ۱۳۰۲ خورشیدی بوده ، که این قانون اساسی نخستین گام بزرگ در راه پروگرامهای اصلاحی شمرده میشود . این قانون اساسی جهاتی از مناسبات فیودالی و ماقبل فیودالی از جمله برده گئی ، باج (۱) و خراجهای مختلف فیودالی ، عدم برابری مذهبی و غیره را از بین برده نظام شاهی مشروطه را تثبیت کرد . مهمترین اصلاحات در زمینه اقتصادی باید به وجود آورده میشد . روی همین منظور ریفورمها را از اصلاحات اداری و مالی آغاز کردند . اصلاحاتی ، که به وسیله امان الله خان در بخش سیستم مالیاتی زمین رویدست گرفته شد ، تا حد معینی نتیجه عامل سیاست خارجی و به نوبت نخست در پاسخ تحولات اجتماعی ، که در درون جامعه افغانستان جریان داشت ، به میان آمده بود .

در نتیجه فعالیتهای شورا و تسوید قوانین در سال ۱۹۲۱ م. نظامنامه اصلاحات مالیات صادر شد . طبق این قانون جدید مالیات جنسی به مالیات پولی مبدل گردید .

در پروگرام اصلاحات اقتصادی « جوانان افغان » مسائل گمرکها نیز شامل بود . دولت تمام موانع گمرکی را از بین برد

۱. خراج و مالیات ، یکی از مراسم زردشتیان

و در تمام ولایات محصول پنج فیصد و احد کالا برای کالاهای مختلف تثبیت کرد .

تدابیر در زمینه تحصیلات عمومی واز دیاد مکاتب از جمله اصلاحات اجتماعی بود . به طور کلی هدف اساسی اصلاحات دولت از بین بردن مناسبات کهنه فیودالی من جمله برده گئی ، تعدد ازواج و غیره بوده و در جهت رشد و تکامل عناصر فرماسیون (۱) جدید اجتماعی و اقتصادی بود .

در اثر عدم تجربه و تشدد (۲) در عمل و به کار بردن اصلاحات به صورت آنی و همچنان سوء استفاده اشخاصی ، که منافع شان در اثر این ریفورم به مخاطره (۳) میافتید ، بعد از چندی اصلاحات در ریفورم (۴) دولت به موانع مواجه شده و در سرعت عمل آن کاستی به وجود آمد .

باید نظر داشت عوامل یاد شده دولت در پیاده نمودن اصلاحات و تحولات ناکام گردید ، شکی نیست ، که پایه و اساس بحران را تنها تضادهای اجتماعی ، که در جریان پیدا پیش و انکشاف مناسبات بورژوازی تقویت گردید ، میساخت .

۱. تشکیل ، تشکل ، شکل و دست

۲. سخت شدن ، سختی و درشتی کردن

۳. خود را به خطر افکندن

۴. اصلاح ، اصلاح کردن ، تهذیب کردن ، جهش و نهضت

اصلاحات خصلت محدود و سطحی داشت ، که در نتیجه پایه و تکیه گاه اجتماعی آن نیز محدود میگردد پس ، زیرا مساله ارضی به سود دهقانان را به صورت اصولی حل نکردند ؛ بنا بر آن نمی توانستند دهقانان را به حیث متحد در کنار خویش داشته باشند .

یک سلسله عوامل ذهنی و عینی دیگر ، که در جامعه وجود داشت ، باعث ناکامی و شکست اصلاحطلبان شد .

امیرامان الله از صحنه سیاست کنار رفته و برای مدت قلبی (۱) بجهت سقاء و بعد آ محمد نادر شاه به اریکه قدرت تکیه نمود .

گرچه دولت استعماری بریتانیا بیطرفی افغانستان را در لفظ اعلان کرد ، ولی علیه دولت امانی فعالیت آن ادامه داشت و در ختم سال ۱۹۳۳ م. محمد نادر شاه به قدرت رسید ، ولی به مشکلات اقتصادی فراوان مواجه گردید و دولت استثمارگر انگلیس (۱۷۵) هزار پوند انگلیسی را به نام کمک بلاعوض به دسترس حکومت افغانستان قرار داد .

رژیم جدید در اوضاع بغرنج (۲) سیاسی ، که آثار پدید آمده های کثیرالعدد مر حله گذشته در آن باقی بود ، پیریزی میشد .

مبارزه اجتماعی باکسب خصلتهای جدید ادامه داشت . دهقانان

۱ . کم ، اندک ضد کثیر
۲ . مشکل و پیچیده

و فقیرترین کتله های مالداران به مبارزه مسلحانه در راه حقوق خود بر میخواستند .

نهضتهای دهقانی آغاز گردید و گستره (۱) آن تا اکثر ولایات کشانیده شد . در رأس این نهضتها دهقانان قرار داشتند . موازی با این قیامهای متعدد ملی و محلی صورت گرفت . اعتراضات اجتماعی در این دوران بخش ویژه پروسه مبارزه اجتماعی افغانستان میباشند .

سیاست اقتصادی با ماهیت جدید قدرت سیاسی منطبق بود . یعنی ارزشد و تقویت بورژوازی طرفداری میکرد . فعالیت اقتصادی در جهت رشد مناسبات سرمایه داری و حفظ مناسبات نیمه فیودالی معطوف بوده (۲) و متکی (۳) به منابع و ذخایر داخلی کشور بود . به این ترتیب سیاست اقتصادی بر تقویت و مواضع قشر های بورژوازی متوجه بود .

رژیم در مورد مسایل انکشاف اقتصادی کشور میکوشید ، منافع بورژوازی تجار ملی و همچنین بعضی از خواسته های عناصر فیودالی و مذهبی را در نظر بگیرد .

در افغانستان عناصر اساسی سیستم سرمایه داری در جهت

۱ . پهنا ، فرش شده و هموار شده

۲ . خمیده ، مایل گشته ، مورد نظر و توجه واقع شده

۳ . تکیه کننده و اعتماد کننده

تسریع انکشاف اقتصادی کشور در این راه و انکشاف تولیدات صنایع خصوصی تدارک دیده شده بود. تجمع سرمایه ملی در نتیجه پروسه خرابی وضع زنده گی دهقانان و صنعتگران و موجودیت ذخیره و نیروی کار گران برای ایجاد نظام سرمایه داری موجود بود. به این ترتیب طی سالهای جنگ دوم جهانی انحصارات امپریالیستی جهت رسوخ (۱) در اقتصاد کشور از مشکلات تجارت خارجی افغانستان سوء استفاده میکردند. بدتر شدن شرایط صادرات و کاهش واردات خارجی و وضع اقتصادی افغانستان را خرابتر نمود.

در نتیجه نشرو وسیع با نکتوت، تورم (۲) پولی، که تأثیرات شومی را در زنده گی توده های وسیع مردم وارد کرد، از دیاد یافت و شرایط وضع زنده گی دهقانان نیز فلاکتبار گردید.

وضع ناهنجار اقتصادی توده های وسیع مردم کشور زمینه خرابی بیشمار اوضاع داخلی کشور را مساعد نمود.

وقایع بین المللی، که رشد نهضت های ضد استعماری آسیا را نیز همراه داشت، مورد توجه جدی محافل اجتماعی افغانستان قرار

گرفته بود. سیاست بیطرفی افغانستان در سالهای جنگ دوم جهانی به استحکام روابط عنقه بی افغان - شوروی مساعدت کرد. نظام اقتصادی افغانستان را میتوان دوران رشد مناسبات سرمایه داری نامید. افغانستان با مشکلات اقتصادی بسیار زیاد، که علت اساسی آن پسمانده گی عمومی کشور به شمار میرفت، مواجه بود. تحت فشار دشواریهای اقتصادی، اختلافات اجتماعی به سرعت حاد (۱) میشد و دولت میکوشید، که اختلافات حاد اجتماعی را کاهش بدهد. بحران سیاسی داخلی، که در شرایط دشواریهای اقتصادی و شورشهای بزرگ قبایل در کشور به میان آمده بود، باعث تبدیل کابینه شد، اما پایه و اساس اجتماعی حکومت جدید تغییر نکرده بود. یک سلسله تدابیر بسیار محدود اتخاذ گردید، که این تدابیر جزئی نمیتوانست مسایل اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی کشور را حل و فصل نماید.

در عین زمان سیر حوادث تاریخی شرق، که نمایانگر آغاز اضمحلال (۲) سیستم استعماری بود و به فعال شدن چشمگیری نیروهای اجتماعی افغانستان، که علاقه مند از بین بردن عقب مانده گی فیودالی و نیمه فیودالی و خنثی ساختن وابسته گی امپریالیستی بودند، مساعدت کرد.

۱. ثابت و پابرجا شدن، استوار، پایه داری و نفوذ

۲. ورم کردن و آماس کردن، ازدیاد بیش از حد پول

۱. تند، برنده تیز و قاطع

۲. نیست و تپاه شدن، نابودی و از میان رفتن

پیدایی و رشد جنبشهای پیشرو در جهان در افغانستان نیز به طور
ژرف منعکس گردید. طبقات حاکم این کشور یعنی زمینداران
بزرگ و بورژوازی نوخاسته باهم دیگر ارتباط نزدیک داشتند.
رشد سریع نهضت‌های اجتماعی و آزادیبخش زمینه‌های عملی کردن
ریفورم‌ها در جهت انکشاف نیروهای تولیدی و بسط (۱) دموکراسی
را مساعد نمود.

گروه‌های سیاسی، که بیانگر خواسته‌های پایینترین
قشرهای طبقه بورژوازی در حال رشد افغانستان و همچنین
روشنفکران وابسته به آنها بودند، تحت درفش آرمانهای ملی
و وطنپرستانه آینده‌های بورژوا دموکراتیک را طرح می‌ساختند.
روشنفکران مترقی برای اظهار عقیده و بیان حقایق به
اطلاعات و وسایل جمعی ضرورت مبرم داشتند، تا بتوانند به
فرهنگ و وضع اجتماعی خویش خدمت شایسته‌ی را انجام
دهند. با در نظر داشت شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی
جامعه آهسته-آهسته به سوی درخشش و طلوع ستاره‌هایی در
افق مطبوعات کشور به پیش میرفت، یعنی بنیاد و نوپیدایی
جریده‌ها، مجله‌ها و روزنامه‌ها دیده میشد.

(روشنفکران آگاه و متعهد قلم به دست گرفته و خواستند در عرصه ادب

فرهنگ رسالت خویش را به حیث و طنپرست با درک انجام
دهند. مقاله‌ها نوشتند و اشعاری گفتند و ثبت دیوان شکوفان
تاریخ و ادب مملکت خویش کردند، که این خود پیشرفتی را در
جهت فرهنگ و ادب کشور گواه است. ناگفته نباید گذاشت،
که مطبوعات و نشرات محدود بوده و بیانگر تمام احساسات مردم
شده نمیتوانست، ولی با آن هم شاعران و نویسندگان مترقی و
آگاه به خاطر نشر اندیشه و بقای حیات به نامهای مستعار و بیگانه
نوشته‌های خویش را در لفافه و گفته‌های خود را در پرده تشبیه
و کنایه در صفحات روزنامه‌ها، جراید و مجلات برای هموطنان
خویش تقدیم میکردند و در جهت رهایی مطبوعات و آزادی
گفتار زحمات فراوان و مصایب بسیاری را متحمل میشدند،
تا این که یک پهنای وسیع در مطبوعات و نشرات کشور ایجاد
و ضمناً آزادی بیان توسط مطبوعات به وجود آید. در اثر این
تلاشهای مردمان اهل علم و فرهنگ سرانجام طریقی و
ایجاد انجمنهای ادبی صورت گرفته و دانشمندان و روشنفکران
در این انجمنها گرد هم جمع شده و یک فرهنگ و ادب جدید
و پیشرفته را ایجاد کرده، در راه شکوفایی علم و فرهنگ خدمات
قیمتداری را انجام دادند، که این پیشرفت طبعی بود، برای
نوگامان تا در پرتو روشنایی ایشان گامهای استوار برداشته
خدمات شایسته را انجام بدهند.

۱. گسترده، فراخ، وسیع، ساده، بی تکلف و خالص

گستره و محدوده مطبوعات و نشرات

(در بین سالهای ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۹ م. و بعد آن دوره بیست، که در تاریخ مطبوعات افغانستان به قسم یک دوره آغاز انکشاف وسیع امور طبع و نشر روزنامه ها و جراید میتواند باشد. در این دور در حدود (۲۳) روزنامه و جریده در مرکز و ولایات یکی بی دیگر به نشرات آغاز کردند، که میتوان گفت بار نخست جریده های در ولایات و جریده یی برای زنهادر کشور شروع به فعالیت نمودند. در این زمان موازی با دیگر پدیده های زنده گی اجتماعی، امور طبع و نشر تا اندازه یی انکشاف حاصل کرد. این انکشاف نه تنها از دید گاه کمیت (۱) بود، بلکه از جهات کیفیت (۲) نیز به ملاحظه میرسد.)

در پخش و نشر جراید و اخبار و روشن ساختن ذهنیت عامه مردم افغانستان نقش بر ازنده یی داشتند، ولی مساعی روشنفکران و اصلا حجویان را نیز نباید از خاطر برسد. در این دوره بار اول زمینه مساعد شد، که جریده یی به شکل شخصی و آزاد نشر شود و آن روز نامه انیس است، که در سال ۱۹۲۷ م. از طرف غلام محی الدین انیس در هر دو هفته یک بار به نشر میرسد. از نگاه روش نشراتی و اخبار و طرز ادای -

۱. اندازه، مقدار در زبان دری چندی گفته میشود.

۲. چگونگی، چونی، حالت و صفت

کلام و سایر ویژه گیهای ادبی نیز در این دوره فرقی با نشرات دوره سراج الاخبار محسوس است، زیرا نشرات سراج الاخبار ملیتخواهی کشور را برای حصول استقلال و آزادی تشویق میکرد، اما در این زمان ملیتخواهی را برای حفظ استقلال و اصلاحات امور زنده گی و به ویژه ملیتخواهی ضد استعمار را تشویق فراوان میکرد.

با استفاده از روزنه های مساعد نویسنده گان، شعرا و فرهنگیان ما قلم به دست گرفته و از امکانات بسیار کم و اقعینهای عینی جامعه را به صورت بارز (۱) مینوشتند و در انکشاف و روشن ساختن اذهان عامه قدمهای خیلی ارزنده به جا گذاشته و رسالت خویش را به شکل پسندیده آن ایفا میکردند. به تناسب پیشرفت جهان علم و فرهنگ مطبوعات و جوابگویی نیازهای برحق جامعه نبود. مطبوعات در یک محدوده نشرات داشته و گستره های آن خیلی محصور شده بود.

صفحات روزنامه ها و جراید محتوای این موضوعها بود: اخبار داخلی و رویداد های درونی مملکت و جهان، اعلانیها، اعلامیه ها، سرمقاله ها، تبصره ها، بیانیه ها، نظامنامه ها،

۱. نمایان، آشکار و هویدا

بیان - تقریظ و همچنان صفحات اختصاصی و مطالب سرگرم کننده، پسر شده میتوانست و بس. (در اثر زحمت و کوشش یک عده شعرا و نویسندگان رسالتمند بود، که در سال ۱۳۱۰ خورشیدی که هر کدام اینها در بخش خویش بر اهمیت بودند.)

انجمن ادبی کابل

این انجمن آهسته - آهسته راه تحول و تکامل را پیش گرفته و (با پیدایی رگه های نهضت و تجدد در ادبیات و فرهنگ و پیدایی اندیشه های مترقی و اشخاص تحول طلب چون شعرا و نویسندگان با درک و حساس و بیان حقایق و واقعیتهای عینی کرام مشخص و هدف معین نشراتی بود و پیرامون خویش قلمزنان جامعه، در طرز بینش فرهنگیان دیگر گونیهایی نسبتاً مترقی به آگاه و تحول پسند را جمع نمود، که ایشان با درک رسالت ظهور رسیده البته این نو پیداییها و جهش (۱) در فرهنگ و ادبیات تعهد شروع به کار نمودند و به روشن ساختن جهات تاریک معاصر مادارای اهمیت ویژه میباشند، چه بیان شان و شوکت دیده های فرهنگی، هنری، سیاسی و اجتماعی پرداختند. در بار و امرا در کلام شعرا به حد اعظمی خویش رسیده بود، در پرتو هدف و مرام مشخص این انجمن مجله ما هوار به که همه این بیانات مبالغه آمیز از زنده گی اجتماعی توده هام «مجله کابل»، که آینه تمام نمای اهداف و معرف هر گونه خیلی فاصله داشت؛ اما بیانی، که از زنده گی اجتماعی انسانها حول و دگر گونی در ساحه ادبیات و هنر و کلیه پدیده های و کمی و کاستی پدیده های اجتماعی یا مسایل سیاسی درو نمایه اجتماعی و سیاسی بود، با اتحاد نظر همه اعضای شامل انجمن داشته باشد، چندان در شعر و نثر راه پیدا نکرده بود. شعر شروع به فعالیت کرد و تا امروز دنباله آن ادامه دارد.)

تأثیرات فرهنگی انجمن ادبی کابل

(همه پدیده های نو پیدا در زنده گی بعد از پیدایی اطراف ما حول خویش را تحت تأثیر قرار میدهد. انجمن ادبی کابل مد از ایجاد تأثیرات مثبت و مانده گار به جا گذاشت و با سپری

۱. جست و خیز، طبیعت، سرشت و خلقت هم گفته شده است.

شدن روز ۱۵ این انجمن و تأثیرات فرهنگی آن گسترده تر و اشاعه آن همه جانبه تر گردید.

تأثیرات این انجمن در یک ساحه و جهت محدود نمانده، بلکه بر توافقی آن همه جهات زنده گی فرهنگی، اجتماعی و سیاسی رادر بر گرفته و تأثیرات آن فوق العاده چشمگیر بوده و هست، زیرا بیاد شعرا و نویسندگان قبل از ایجاد انجمن به صورت پراکنده و بدون تعقیب هدف و مرام مشخص بود، یعنی هر شاعر و نویسنده با پدیده های زنده گی بر خورد شخصی کرده و آن را دوباره باز تاب مینمودند، اما شاعر و نویسنده بی، که در نهضت ادبی و انجمن ادبی تعهد نموده است، هیچگاه بی صورت مجرد و بدون پیوند و تأثیر متقابل به پدیده ها برخورد نکرده و همه سعی و تلاش خویش را در راه رفاه عامه به خرج داده و میکوشید، که نفع آن به اکثریت منصور بوده و برسد.

افزون از تحول در گفتار و نوشتار یک سلسله نو آوری و دگر گونی در طرز نوشتن و بیان با ارائه دلایل علمی و منطقی به وجود آمد. همه این تحولات با پخش و گسترش اندیشه انجمن ادبی بوده و صرف در کابل محدود نه مانده، بلکه همه زوایای دوردست مملکت نیز از این تحول مثبت فرهنگی بهره مند

و مستفید گردیدند.

ار جفاکی کارهای آغازین انجمن ادبی کابل و نقش آن در دیگر گونی ادبیات معاصر دری

گامهایی، که انجمن ادبی کابل در راه تحول و تکامل فرهنگ و ادب افغانستان گذاشته است، اگر چه خیلی مبتدی و آغازین است؛ ولی در حقیقت گامهای استوار و مانده گار است، که در خورتحسین و قدر دانی میباشد. کارهای آغازین این انجمن حکم خشتی را دارد، که بعد آروی آن قصر شکوهمند و مجلل فرهنگ ما اعمار شده است، یعنی در واقع سر آغاز تحول و تکامل فرهنگ پر بار ماهمان انجمن ادبی کابل است، که ایجاد - گران این انجمن راه و مسیری را برای پویایی فرهنگ تشخیص نموده و با پیش گرفتن این راه فرهنگ و ادب از بیماریگی و ابتذال نجات یافته و جوانه های درخت گشن (۱) ادبیات مادر همین زمان شروع به نشو و نما کرده، تنومند شده و سر

انجام پر بار و به شکوفه نشست.
انجمن ادبی کابل فرهنگ ما را به سوی تحول و ترقی سوق داد. این همه پیشرفتهای کنونی در ساحه ادبیات و فرهنگ به این پیمانان از فیض انجمن ادبیست در اثر کارهای مشر این انجمن بود، که چهره و سیمای ادبیات از گذشته ها تا اکنون

۱. انبوه، انبوه لشکر، کاروان یا جنگل

بسیار فرق کرده ، بر غنا و پویایی آن افزایش قابل ملاحظه
چشمگیر به وجود آمده است.

جوانه های ریالیزم (۱) با ایجاد انجمن ادبی کابل آهسته-آهسته
رویدن گرفت ، تکامل کرد و راه خود را در شعر و نثر باز
نمود . شاهد این گفته ما اعضای انجمن ادبی میباشد ؛ زیرا
ایشان از اظهار حقایق نهراسیدند و با همه تهدید و تخویف (۲) از
پا نه نشستند و سروده های شان جز فرهنگ مانده گار ماست .

فداکاری پیشگامان انجمن ادبی در راه شکوفایی و دگرگونی
فرهنگ و ادبیات معاصر دری جای خویش را برای همیشه
داشته و از چشم فرهنگیان معاصر ما دور نبوده و تلاشهای این
فرهیخته (۳) مردان در خور ستایش و تمجید است ، که در بارور
ساختن و پرما یه گردانیدن فرهنگ مانقش شان مانده گار بوده
و کار ها یشان در راه تیارز استعداد آینده گان ستاینده است و
ارزشمند

۱. واقع بینی و واقع پردازد
۲. ترسانیدن
۳. ادب آموخته ، تربیت شده و برگشیده شده

بررسی شکوفنده گی پرداختهای هنری و ادبی

شعرا ، نویسندگان و هنرمندان رسالتمند با درک
و وظیفه تاریخی خویش سعی نمودند ، که با پرداختهایشان در راه
روشن ساختن اذهان عامه و تحریک حس ترقیخواهی و نهضت -
طلبی نقش موثر داشته باشند . بنا بر این فرهنگیان و هنرمندان
با پرداختهای هنری و ادبی خویش مردم را برای کسب آزادی
قلم ، زبان ، هنر و نهضت فرهنگی و هنری دعوت نمودند .
در این دوره تلاش فراوان صورت گرفت ، تا مردم از ادب
و هنر مترقی جهت آموزش و تلاش برای آسوده حالی و شکوفایی
هنری و ادبی و پیشرفت مملکت تنویر شده و نقش تاریخی خویش را
در این زمینه ادا نمایند .

این گونه بیان و پرداخت ادبی و هنری از ویژه گیهای این
دوره است . پرداختهای ادبی و هنری در این دوره از نگاه
کمیت و کیفیت مورد توجه فرهنگیان و هنرمندان قرار داشته ،
کوشش به عمل می آمد ، که پرداخت ادبی و هنری کیفیت بالا تر
از کمیت داشته یعنی کوتاه ، سلیس و با بیان ساده و زبان ساده -
ها ارائه شود ، تا مردم از آن لذت و بهره فراوان نصیب شوند .
در واقع از ایجاد اثر هنری و ادبی ، که محتوی فدای شکل شده
باشد ، اجتناب به عمل می آمد . محتوی و درو نمایه باید قابل

فهم آموزشی و انسانی انتخاب شود. از گفته ها و پرداختهای دراز و طویل، که در ونمایه اجتماعی و انسانی نداشته باشد، جدا جلوه گیری و اجتناب به عمل آید.

ویژه گی دیگر پرداختهای هنری و ادبی این دوره یکی هم بیان ریالیستیک و واقعیتگرا میباشد، یعنی در - پی یک اثر از بین پدیده های اجتماعی زنده گی مردم انتخاب میشد، تا بیان واقعتهای عینی جامعه را باز گو نموده باشد. این ویژه گی آهسته - آهسته جایش را در اثرهای هنری و ادبی باز نمود و هنرمندان و نویسندگان آرام - آرام ریالیزم را در اثرهای خویش تبارز دادند. جوانه های این پدیده در ادب و هنر ما رویدن گرفت و به سوی تکامل گامزن گردید.

یک پرداخت ادبی و هنری در حقیقت آینه تمام نمای واقعتهای عینی جامعه بوده و هنرمندان و ادیبان این دوره همین امر را در پرداختهای شان در نظر داشتند.

توجه فراوان میشد، که پرداخت ادبی و هنری بازتاب حقایق جامعه باشد و کمیها و کاستیهای زنده گی اجتماعی را بیان نماید.

انتقاد از وضع نابسامان اجتماعی، سیاسی، هنری و ادبی در پرداختها انعکاس داده میشد، اگر انتقاد به صورت صریح

بیان شده نمیتوانست، هنرمند و ادیب وظیفه داشت آن را در کسوت طنز و کنایه ارائه کند، تا در پرتو آن کمبودیها رفع شده باشد. از مبالغه گویی جلوگیری شده و کنزافه گویی و غلو دیگر در اثر هنری و ادبی راه نداشت، بلکه واقعیت را به صورت عینی و بدون کمی و کاستی ارائه میکردند.

از کار برد تشبیهات، کنایات و استعارات دور از عقل و منطق، که جنبه علمی نداشتند، در اثر هنری و ادبی از آن ابا و ورزیده و تلاش به خرج داده میشد، که از آن گونه تشبیهات، کنایات و استعارات استفاده شود، تا بپذیرش جامعه برابر بوده و در ذهن افراد تأثیر مثبت و به جاز خویش بگذارد. اغماض (۱) و پیچیده گی از پرداختهای هنری و ادبی کنار رفته و جای خویش را برای بیانهای ساده و سلیس گذاشت.

(فرهنگیان) هنرمندان فرهیخته این دوره کوشیدند رسالت خویش را در بهنسازی و باز سازی فرهنگ و هنر غنامند این کشور ادا نمایند و راه را برای رفتن دیگران هموار سازند. تلاشهای ایشان برای نهضت و شکوفانی ادبی و هنری ما بعد قابل تذکر و یاد آور است؛ زیرا آنان رسالت خویش را در این زمینه انجام دادند)

۱. چشم فرو بستن، چشم پوشی و نادیده گرفتن

انجمن ادبی هرات

با ایجاد انجمنهای ادبی در سالیان پیشین در هرات هم بنیان یک انجمن فرهنگی و ادبی گذاشته شد. شعرا و نویسندگان همیشه گرد هم مینشستند و در مورد شعر و ادب و نکات بارز فرهنگی سخنها میگفتند و گاهی این گفتگوها به نقد و انتقاد میکشید و از تبادل نظرات هم استفاده ها میکردند.

موضوع انجمنها و کانونهای علمی و دانشپژوهی از قدیم یعنی از زمانی که بشر خود و اندیشه خود را شناخته و جود داشته است.

انجمنها و گرد هماییهای نویسندگان و پیشقدمان از دو جهت سودمند است:

یکی این، که بر روشنی فکر و گسترش اندیشه شان فزونی می آورد؛ دو دیگر این که نتایج افکارشان برای بهبود اندیشه های ادبی جوانان و تازه گامان مثمر ثمر میگردد.

انجمن ادبی با کاوشها و شناخت علمی ادبیات جهان پیوند های شکوفان فکری ملل را در مییابد و برای بهبود اوضاع اجتماعی خود و دیگران راههای اساسی را جستجو میکند، تا باشد که ادبیات ما چون ادبیات ملل متمدنی مثل اوضاع فکری و اجتماعی شود. با در نظر داشت گفته های بالا در سال

۱۳۱۰ خورشیدی، هنگامیکه انجمن ادبی کابل تأسیس شد، یک عده منوران هرات نیز به تشکیل و ایجاد انجمن ادبی کوشیدند و این انجمن را انجمن ادبی هرات نام کردند و به دنبال آن به نشر مجله ما هوار به نام «مجله ادبی هرات» مبادرت ورزیدند. اداره امور نشراتی به مسؤولیت یک نفر رئیس و مدیر مجله و معاون آن اجراء میشد و اولین شماره آن به تاریخ ۱۵ حمل ۱۳۱۱ خورشیدی از طبع برآمد. کلیه ادبا و نویسندگان بارز محیط به صفت اعضای افتخاری در این انجمن شمولیت حاصل نمودند و مجله را با نشر اندیشه و آثار خود رونق دادند و سرانجام در سال ۱۳۱۶ خورشیدی به رکود (۱) و نیستی گرایید.

دوره دوم این انجمن و نشریه آن در اسد سال ۱۳۲۷ خورشیدی به اثر تقاضای نویسندگان با در دو حماس هرات شروع شد و به عنوان کلوب ادبی هرات یاد شده به فعالیت آغازید، که با نشر آثار منظوم و منثور در گسترش و اشاعه فرهنگ و ادب این سرزمین فرهنگی رسالت خویش را انجام داد.

سوق دادن اندیشه و فکر در یک مسیر اصولی و درست از جمله کارهای است، که انجمنهای ادبی انجام داده و فرهنگ

۱. آرم گرفتن، ایستادن بادیا آب، برجای بودن

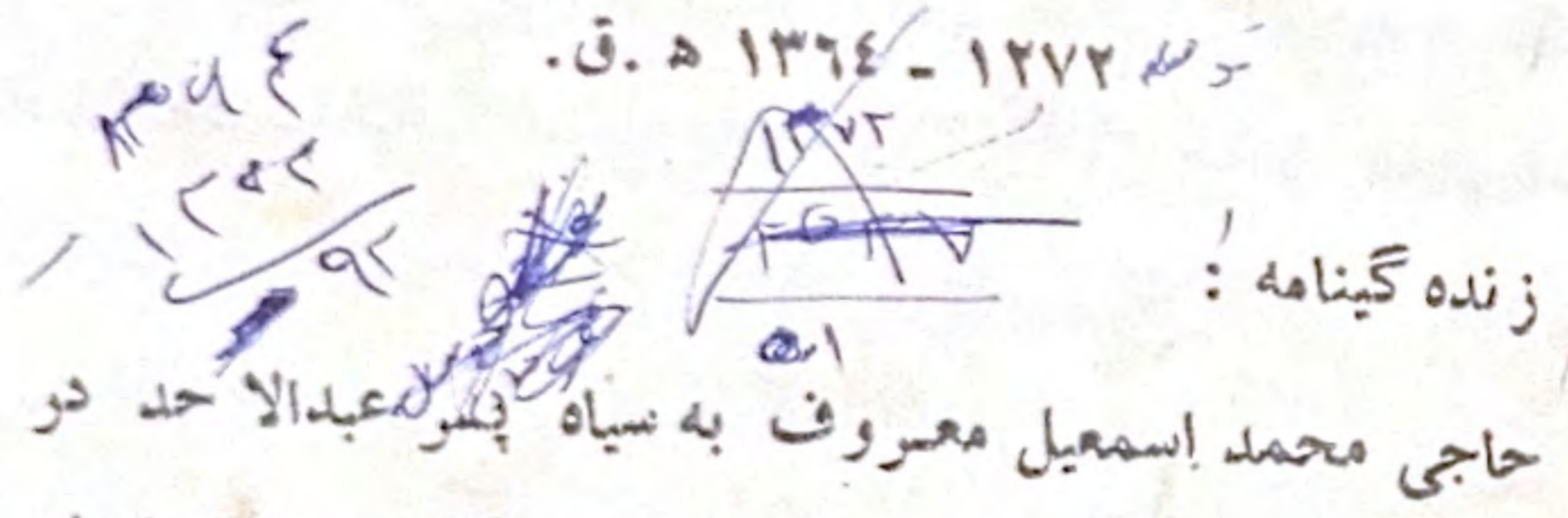
و ادب را از ابتدا (۱) و انحطاط به سوی پویایی و شکوفایی میکشاند. هرگاهی چنین انجمنها با یک مرام مشخص و علماً تنظیم شده وجود نداشته باشد، فرهنگ و ادب به تشتت (۲) و پراکنده گسی سوق شده و راه رفتن برای فرهنگیان نامنکشف باقی خواهد ماند. انجمن ادبی هرات یکی از سر حلقه های نهضت طلبی و آزاد یخواهی بیان و قلم در کشور ماست، که ادیبان و فرهنگیان این عصر و زمان رسالت خویش را در برابر نسلهای آینده ادا کرده اند.

این انجمن با نشر مجله هرات تا اکنون با پیمودن فراز (۳) و فرود زنده گی فرهنگی ادامه داشته و در راه گسترش، غنایندی و پویایی فرهنگ و ادب خدمات شایسته بی را انجام داده است.

۱. صرف کردن، دایم به کار بردن و کهنه کردن چیزی، حوا کردن و بی قدری
۲. پراکنده شدن، پراکنده گی و پیریشانی
۳. بالا، بلندی، نشیب، بازو بسته، جمع و فراهم نیز گفته شده و این از جمله اضداد است.

حاجی اسمعیل سیاه

زاده ۱۲۷۲ - ۱۳۶۴ ه. ق.

زنده گینامه:  حاجی محمد اسمعیل معروف به سیاه پسر عبدالاحد در

قریه (لوتک) کرخ هرات تولد شده، وی یکی از مردان با علم و فضل و منتقد خوبی بود، که به سرودن اشعار انتقادی و سیاسی در دوره اخیر آغاز کرد. بعد از کسب علوم متد اول همان وقت و فراگیری فقه و حدیث شامل مأموریتهای رسمی گردید و بعد از اندک مدتی بنابر پاره ملحوظات از مأموریت رسمی کناره جویی کرد. سپس به نقایص حیات اجتماعی مملکت تماس کرد؛ ضعف اخلاقی، اداری و مدنی کشور را احساس نمود. زبان به انتقاد و توضیح معایب کشور. وی نقایص اجتماعی، اداری و سیاسی مملکت را به زبان شعر در قالب قصیده و غزل انتقاد و هجو کرد. او در عهدی زنده گی میکرد، که

قانون مطبوعات و آزادی کلام محدود بود. پس ناچار شاعر از یک طرف راه هجو و مسخره گویی را پیش گرفت و از طرفی خود را در پناه رجال بزرگ و مقتدر کشور کشید، تا از تطاول (۱) روزگار محفوظ ماند و به هجو و هزل (۲) که خریدار بسیار داشت، میپرداخت. بناءً اسمعیل سیاه در صحنه ادبیات افغانستان با قیافه هزل مضحکی (۳) ظاهر شد و هجوهای رکبک (۴) او متوجه اخلاق اجتماعی اعم از کارکنان اداره، تاجر، روحانیون، پیرو جوان مملکت گردید.

اسمعیل سیاه اولین شاعر آزاد منش، حساس، انتقادی و اجتماعی مملکت در وقت خویش بود. در نظم پخته گویی و در مضمون ابتکار و در فنون ادبی و تاریخ ادبیات افغانستان تسلط داشت.

کلیاتی مشتمل بر غزل، قصیده، رباعی و مثنوی دارد. مثنوی (سگ و شگال) را به وزن حدیقه حکیم سنایی بر لطف و ظریفانه به رشته نظم کشیده است.

۱. گردنکشی کردن، دست درازی کردن، تعدی و گستاخی
۲. مزاح، شوخی، سخن بیهوده و سخن غیر جلدی
۳. خنده آور و خنده دار
۴. سمت، سمت رأی، کم عقل، ناکس، کمهمت، سخن زشت و سخیف

نمونه کلام :

کاش از باب ریاست همچو من رسوا شود
ای نامی منم پای همت سر شود یا سر به جای پا شود

چک-چک افتاده است در افواه (۱) یاران دول

فهم میا بند اگر قدری سخن سروا شود
قاصدا از من سرو پیر معارف را بگو

موسم درس تلامیذ (۲) است اگر ملا شود

تا ترا زوی جزا ناید به میدان قصاص
نگرستان بنگرگی در این بازار جنس آرزو سودا شود

نخستین طنز پرداز معاصر :

گفتن حقایق و واقعیهای عینی جامعه رسالت هر نویسنده و شاعر متعهد میباشد. همه شعرا و نویسندگان میکوشند، این رسالت خویش را به وجه نیکو انجام دهند. بیان نارساییهای اجتماعی و انتقاد بر دستگاه اداری و سیاسی گاهی به صورت نیمه صریح و آشکار و هم زمانی در کسوت طنز، کنایه، هزل و شوخی صورت میگیرد؛ اما در شرایط نا مساعد اجتماعی یگانه وسیله بی، که میتواند این وظیفه را به صورت درست انجام دهد، همانا طنز است.

۱. دشمن
۲. شاگردان

از جمله طنزپردازان معاصر کشور ما یکی هم اسمعیل سیاه است.
وی از جمله نخستین طنزپردازان معاصر کشور است، که در
این مقام جایگاه خوبی برای خویش کسب کرده است.
(وی بابیان رسا و طنزهای دلنشین خویش تمام کمبودهای
اجتماعی را به گوش اربابان و تمام توده های مردم رسانید.
از همین جاست، که وی را نخستین طنزپرداز معاصر کشور
دانسته اند) وی کوشیده در کسوت طنز شدیدترین انتقاد را انجام
دهد و از عهده این امر به خوبی بدر شد. اگر اشعارش مطالعه
شود به وضاحت دیده میشود، که به رجال (۱) مهم اداری
و سیاسی انتقاد و خورده گرفته است؛ اما این انتقاد چنان نیکو پسندیده
بوده، که اشخاصی مهم اداری و سیاسی نتوانسته اند، وی را به
باد ملامت بگیرند؛ زیرا توانایی این شاعر در همین جاست.
اسمعیل سیاه توانسته است مبرمترین نیاز و خواست جامعه
و مردم را در بیان بسیار شیوا و دلنشین ادا کرده و رسالت
خود را در برابر جامعه و مردم انجام بدهد.

طنز و مبارزه سیاسی :

(در این زمان تلاش و کوشش به عمل می آمد، که
آزادی برای مردم به صورت محدود وجود داشته باشد.

در شرایط نا مساعد اجتماعی و سیاسی بیان حقایق و نارساییها
دشوارترین کار است، اما با آن هم رسالتمندان واقعی جامعه
تلاشها کردند، تا به هر شکلی، که باشد، فریاد بر آورده
و خواسته های خویش را اظهار کنند. این اظهار واقعیتها
به صورت صریح و آشکار امکان نداشت؛ اما اسمعیل سیاه
در لابلای لفافه، رمز و کنایه آن را به دیگران انتقال داده پسندیده.
ترین شیوه بیان حقایق و مبارزه سیاسی در کسوت طنز است،
چرا این بیان هم دلپسند و هم صنعت ویژه بیان بعضی از شعرا و
نویسنده گان است.)

یک بار چه شعر یا نثر طنز شاعر و نویسنده توانا میتواند
حقایق را به صورت روشن بیان کند و راه اصلاح آن را بنمایاند
و هم خواسته های خویش را در لابلای کلمات طنز آمیز
بیان نماید. این کار خیلی ساده و آسان هم نیست، زیرا دانش
بافرو بیان آگاه میخواهد. اسمعیل سیاه در عین زمانی، که در
لفافه و طنز سخن گفته آن قدر آشکار و صریح بیان کرده است،
که مبارزه سیاسی را از این طریق به کار برده است. تمام بیانهای
شاعر ضربه محکمی به نارساییها و ظلم و ستمی، که در
جامعه حکم فرما بود، میباشد و از این راه خدمتی را به جامعه
و مردم انجام داده یعنی در کسوت طنز حقایق و میرام

جان شعرها را در مهبول آن قرار داد
خویش را اظهار نموده است ، که در مجموع یکی از اشکال
مبارزه میباشد .

از هزل تا طنز :

برای بیان یک مفهوم وسایل و طرق مختلف ، چه از نگاه
شکل و چه از نگاه محتوا ، وجود دارد و هر کس نظر به توانایی
و دانش خویش شکلی را به کار میبرد .

(یکی از گونه بیانها هزل و طنز است ؛ اما بین هزل و طنز فرقی
وجود دارد ؛ زیرا هزل بیان بیهوده و پیش پا افتاده است ، ک
امکان دارد هر بیان بیدرو نمایه را در زمره هزل شمرد ؛ اما
طنز ، که در ظاهر شوخی تلقی میشود ، در درو نمایه خویش
هدفی را نهفته دارد ؛ به این معنی که شاعر در طنز هدف و
مفهوم مشخص را بیان کرده و برای این که بتواند از انتقاد رستد (۱)
باشد ، شکل شوخی و هزل را به آن میدهد ؛ طنز بیدرو نمایه نبوده
و هم گفته های بازاری و پیش پا افتاده نیست ، بل یک
جهان مفهوم و مدلول (۲) را در خویش پوشیده دارد . یگان شاعر
مانند اسمعیل این توانایی را دارد ، که بهترین گفته های خود
را در لابه لای طنز بیان کند و رسالت خویش را ادا نماید .

۱ . نجات یافته ، رده صف ، قطار ، گروه و دسته بی مردم

۲ . دلالت شده ، رهنمونی شده ، مفاد و معنی

صلوات الله علیها
صلوات الله علیها

۱۳۴۷

۱۳۹۵

۵۲

ملک الشعرا عبدالحق بیتاب

۱۲۶۵ - ۱۳۴۷ خورشیدی

۱۳۹۵

۵۴۳۳

زنده گینامه :

ملک الشعرا بیتاب ، که نامش با معارف ، شعر معاصر ،
مدرسه ها و دانشگاه های ما گره محکم خورده است ، فرزند
عبدالاحد بوده و در قصاب کوچه پل خشتی کابل در یک
خانواده روحانی زاده شد . کودک هشت ساله بی بیش نبود ،
که پدر را از دست داد و آموزش و پرورش او را دو ما میش
به دوش گرفتند . بیتاب در این وقت مقدمات علوم عربی و
دری متداول آن روز گار را فرا گرفت .

مرد مهر بان ، صادق و با مناعت بود . هرگز در واژه
اربابان کرم رانمی گوید . اهل شهرت و آوازه نبود . در گوشه بی
مینشست و به کار پژوهش میپرداخت . در شاعری به پایه
استادی و ملک الشعرا بی رسید ؛ اما هیچگاه شعر را در خدمت

اهل سطوت (۱) و قدرت قرار نداده است.

استاد عبدالحق بیتاب در فن شاعری شاگردی قاری عبدا
ملک الشعرا را پذیرفت. او در دهای خود و دیگران
کاستیهای اجتماعی را با احساسات لطیف و شاعرانه و به زبان
آهنگین (۲) شعر بیان کرده است. با وجود آن که، به مکتب ادبی
هند و پروان او در شهر علاقه فراوان دارد و بارها شعر
شاعران این مکتب ادبی را تخریب کرده است، سروده هایش
ساده گی، روانی و دلپذیری دیگری دارد، که مایه گرفته از
نگرش خود استاد و جامعه اوست.

در شعرهای بیتاب نامها، کلمات و اصطلاحات روزمره
فراوان راه باز کرده است، که این میتواند نشانه یی توجه شاعر
به اوضاع زمانه اش باشد. وی از واژه ها و اصطلاحات
نامهایی، که در زمانه اش کاربرد بازاری و توده یی یافته بود،
در شعر استفاده کرده است؛ مانند این بیت:

مشوز دیده من لحظه یی جدا عینک

بیا که جای تو باشد به چشم ما عینک

استاد بیتاب طبع روان و پویا داشت. وی به دنبال تعقیدان

۱. قهر، سخت گرفتن و حمله کردن
۲. آهنگار

لفظی نرفته و آن چه دلش خواسته همان را به نظم کشیده است.
اگر از سیمای علمی و آموزگاری استاد بگذریم و به سیمای
شاعری او نظر اندازیم او شاعر است، مرد مگر او واقعیتین،
آزاد و چیره دست. از انواع سخن به غزل، قطعه و مخمس
گرایش بیشتر داشت.

همیشه از مسایل حاد اجتماعی آگاه بوده و به کاستیهای
اجتماعی، ناراستیها و خودنگریهای برخی از اربابان جامعه
اشاره کرده و این سان شعر را در خدمت مردم گماشته است.
بیتاب همیشه در سروده های خود به واژه های صلح،
آزادی و استقلال تأکید میکند. در بسیاری از شعرهای او
میتوان به بیتها و موضوعهای در باره آزادیخواهی،
نوعپروری، وطنپرستی و صلحجویی برخورد، که این میتواند
تعیین کننده موقعیت شاعر باشد.

در ستایش آزادی میگوید:

سر قومی که بود در قدم استقلال

عزمی که سر خود را از آسمان ساست به رنگ علم استقلال

آفتابی بود و مطلع او عالم قدس (۱)

شیر دردم رویش میدهد فیض دگر صبحدم استقلال

۱. پاک، منزله بودن و پاک

ای که آرام و نشاط ابدی میخو اهی
 ای کسی که زندگی آرام باش از همت عالی به غم استقلال
 در ازل خانه تقدیر چه نیکو بنوشت ^{مجم آزادی را داشت یا که ختم}
 در روز اول وقت که ^{خط آزادی ما در رقم استقلال}
 بار و ^{را از در سوخته استقلال} و یژه گئی دیگر شعرش این است ، که باری از مسایل اخلاقی
 را به دوش میکشد . برجسته روشنگرانه و اندرز گویانه شعر تکب
 و تأکید فراوان دارد . نفاق و دورویی ، بیکاری ، تنه‌پوری
 و غفلت را نکوهش میکند . برشفقت ، همدردی ، مهربانی ر
 دستگیری از پادشاهان اصرار (۱) همیشه گئی دارد این مضامین
 بارها در شعر بیتاب بازتاب یافته ، که میتوان در پیچه بی باشد
 به سوی شناخت آن صوفی و ارسته (۲) و شاعر آزاده ، که با کسار
 خلاق و تلاش خسته گئی ناپذیر عمری را به باغبانی باغستان فرهنگ
 کشور سپری کرد و با ارشاد قلم ، سروده های ادبی و تألیف خویش
 مصدر خدمات شایسته فرهنگی گردید . او که سرود گر همیشه گئی
 موقعیت برتر انسان و انسان برتر بود و ستاینده کار ، تلاش و تکاپ
 یاد او گرامی باد ، که مانند بسیاری از دانشمندان ما با تلخی
 اندوه و فقر ، اما سر بلند زیست

۱ ابرام ، پافشاری ، استاده گئی و سماجت
 ۲ آزاد ، رها ، آسوده بیقید

بررسی آثار :

بیتاب بهترین ایام زنده گئی خویش را در تألیف و تدوین
 آثار گرانمایه ادبی صرف کرد و این آثار را هگشای شعر او
 نویسنده گان معاصری ، که در راه کسب علم و دانش و به ویژه
 شعر و شاعری اند ، شده میتواند .
 وی این را از یاد نمیرد ، که آموزگار و مصلح (۱) اجتماعیت
 و سود جستن از زبان مردم را در شعر فراموش نمیکند . بیتاب
 شاعر و ارسته و عارفی آزاده بود و به تعلقات دنیایی دل بسته گئی
 نداشت . پنج سال از زنده گئی پر بار خود را در ترجمه و تفسیر
 قرآن شریف صرف کرد و بر چاپ آن نظارت مستقیم داشت . آثار
 گرانمایه بی مانند : دستور زبان ، بدیع و بیان ، عروض و قافیه ،
 معانی ، گفتار روان در علم بیان و دیوان در اشعاری از خود
 به یادگار ماند ، که همه اینها آثار گرانبهایی در دستور زبان و
 شعر استند و به حیث کتابهای درسی در مکتبها و دانشگاه های
 مملکت از ایشان استفاده فراوان صورت میگردد .

مدون دانشهای ادبی :

درنگ (۲) در آثار ، نوشته ها ، تألیفات و زیستنامه ملک الشعرا
 بیتاب میرساند ، که او با همه محدودیتها و شرایط ناگوار با عشق

۱ اصلاح کننده ، آشتی دهنده
 ۲ تأخیر ، سستی ، دیر کردن ، آهسته گئی

آتشین ، چراغ فرهنگ و دانش را همچنان فرو غناک
نگاهداشته بود . همه اندیشه و خیالش این بود ، که مبادا در سر-
زمین بوعلی سینا ، بیرونی ، دقیقی و صد ها ابر مرد دانش
آتش خرد و اندیشه خاموش شود . این اندیشه نشانه فضل ،
بزرگمردی و دل بسته گمی عمیق او به میراث گذشته گان
آنهايي ، که در شبستان تاریک راه به سوی رو شناییها برده اند
و در این سفر هراسی به خود راه نداده اند و با ذره - ذره
وجود خویش از کاخ شکوهنده بی سخن دری پسا سداری کرده
اند و زبان و ادبیات ما را غنامند ، پایا (۱) و استوار نگاهداشته اند
و ذخایر و اندیشه های پایه داری مانند تاج در خشنده بر تارک
فرهنگ و ادب ما بر افراشته اند ، میباشد . *ملک الشعرا بیتاب*
از نخبه گان (۲) روز گسار و تک سوار میدان شعر و ادبیات
دانشهای دیگر بود .

از تدریس تا تألیف :

بیتاب ، زمانی که مقدمات علوم عربی و دری متداول روزگار
خویش را از دانشمندان پرمایه فرا گرفت ، این شناسایی با
زبان و دانشهای عربی افق دید استاد را گسترده گمی بیشتر بخشید

۱. پاینده ، پایه دار و جاوید
۲. برگزیده گان و برگزیده هر چیز

نداشتم چون سنگ خداج حرص بیستم

و توانست با استفاده از منابع عربی و دری آثار گرا نقدر
در زمینه های معانی ، بیان ، عروض ، قافیه ، بدیع و بیان
تدوین و تألیف نماید ، که تا اکنون در کانونهای فرهنگی
کشور مورد استفاده فراوان دانشپژوهان و دانشجویان است .
دانش و اندوخته های اکثر فرهنگیان و دانشمندان معاصر نتیجه
ثمر از زحمات و کوششهای مداوم این استاد است ، که عمری
را در کانونهای فرهنگی به حیث آموزگار سپری نموده و با
کمال علاقه و عشق به فرهنگ و اولاد کشور عرق ریختند
همیشه دوست داشت ، به حیث آموزگار به تدریس و تألیف
مشغول باشد و حتی تا اواخر عمر با قد خمیده و محاسن (۱) سفید
درد انشگاه کابل با کمال صداقت ، بی ربایی و پاکدامنی وظیفه
استاد را دنبال کرد و شاگردان فراوان مانند نهالان پر ثمر از
خود به یادگار ماند .

آثار این استاد گرانمایه بر گنجینه فرهنگی ما جاویدان خواهد بود .

نمونه کلام :

گر خوار شدن به هر کسی بود
دام هوس

شدم پیرو همان در حلقه دام هوس گیرم
سرو و ستونم چون کنم یارب علاج حرص بیبرم
خداوند خدای منم

۱. جمع حسن ، خوبی و نیکویی و در این جا به معنی اعضای نیک بدن چون ریش

کتب عمر در دام هر سوس و علاقه لذت است
اسیر بند زندان علایق بودم از عمری

قد هم حلقه دیگر فزود اینک به زنجیرم
مرا از دیدن موی سفید این نکته روشن شد
که پیش فطرت از کودکی مزاجی در خورشیرم
ز من محکم گرفتن دامن دنیا نمی آید
همان بهتر که از اوضاع عالم عبرتی گیرم
فریب خوان هستی بعد از این هرگز نخواهم خورد

ز دوران شکرها دارم که کرد از زنده گی سیرم
ز طفلی و جوانی و دم پیری چه میپرسی
زهستی تا عدم یکسر بیابان مرگ تقدیرم
نمی شاید که بندم تهمت هستی به نام خود
عدم دیده است خوابی و منش بیتاب تعبیرم

من تعبیر میکنم که در میان جوانان دیده ای
سعد سینه به ریش سید گنجی

میرزا یحیی نادم قیصاری

۱۲۹۰ - ۱۳۶۷ ه. ق.

زنده گینامه :

نادم در میمنه زاده شد و در هشت ساله گی پدرش ملا سعید
احمد بیگ ، که روز گاری آموزگار بود ، از ابن جهان رفت .
خودش چنین گوید :

« بنده به سن هشت ساله گی چون طفل اشک از چشم تریب
پدر به خاک بنیمی افتادم . » نادم نزد علمای منبجر (۱) تحصیل
کرد و به مطالعه کتب تصوفی و ادبی و برخی آثار گزیده
پیشگامان پرداخت و از این طریق احساسات شاعرانه و تزکیه (۲)
نفس را تقویه نمود .

از اشعار مولانای بلخی ، بیدل ، قانانی ، سنایی و سلمان
سواجی غزلهایی به یاد داشت و از اینها بهره مند گردیده بود ،

۱. بسیار دانا

۲. پاکیزه کردن بی آرایش کردن و زکات دادن

اما به عطار اخلاص فراوان و جدا گانه بی داشت و از گلشن
عارفانه اش مستفیض (۱) گشت ، چنان که میگوید :

چنین که از نفس بوی عطر می آید

نسیم غنچه طبعم ز فیض عطار است

کلام نادم سراپا از انواع بدایع ادبی و صنایع لفظی آگنده (۲)

بود و به کمال روانی و گیرایی سروده شده است . چون شنار

دریای بیکران تخیل بیدل بود ، لذا کلامش دارای هرگونه

تخیلات لطیف ادبی و مزیت شعریت .

وی دارای همت عالی و طبع بلند بود . با همه تنگدستی و

بی بضاعتی به هرچه داشت ، قانع بود و از داشتن این صفت به

خویش بالیده و به در کسی سر نیاز نسوده و خواهشی ننموده

است . مناعت طبع و شهامت نفس او را از این چند بیت پی برده

میتوانیم :

ایدل ؛ به فقر ساز و سوی اغنیا میا

اشکسته گی گزین به در مویامیا

بیگانه شوز صحبت دونان که میکنند

این طایفه به آب رخ آشنا شنا

۱- استفاضه کننده کسی که طلب فیض کند.

۲- انباشته پر ، مملو و جایگاه ستور

حاجت به بینیاز رها کن که میرسد

زین خوان به قدر لایق هر بینوا نوا

از دست دوست زهر ، شکر سنگ گوهر است

باشد به کار او ز تو چون و چرا - چرا ؟

با درد نوش میکده دل صاف کرده ایم

جویم کی ز صحبت هر نا صفا صفا

وی شاعر خوش عقیده و صاف دل بود . نزد او کردار نظر

به گفتار اعتبار بیشتری داشت و میگفت :

خواهی اگر زند سخنت ناخنی به دل

گفتار کن موافق کردار زودتر

به وقت ارزش قایل بوده و دوستان را نصیحت میکرد ، که

این گوهر ارزشناک را از دست ندهید .

همچنان او میگفت ، که پیروی نفس پلید را نکنید ، زیرا

همه بدبختی و فجایع بشر زاده هوای نفس و خود خواهیست و

در این مورد میگوید :

آگاه شو ز دشمن غدار زود تر

یعنی فسون نفس ستمگار زود تر

تدبیر دفع دزد بیرون سهل دان ولی

زین دزد خانه ، گرد خبر دار زود تر

یا این بیت :

هر که را دیدم زره و امانده است از دست نفس

کیست کورا زخم برپا زین سگک گیرنده نیست ؟

شاعر با دید وسیع و معرفت بسیار زنگار خاطر را به

نور علم میزد و آینه دل را به محبت و صداقت صیقل میداد

آبرو خواهی طلب کن صحبت روشندلی

قطره ببقدر را سازد صدف در عدن (۱)

وی به سن ۲۳ ساله گی منشی حاکم وقت میمنه بود و بعداً

به خزانہ ما موریت پیدا کرد و مدتی به کار های رسمی پابند

بود ، بعد ها مشرب (۲) آزاد در پیش گرفت و از امور رسمی

کنار رفت و به قریه چهارشنبه قیصار شغل دهقانی گرفت . در

شصت و یک ساله گی راه خانه خدا گرفت و بقیه عمر را تادم

مرگ در قیصار بود و از مطالعه دست نکشید : حافظه خوب

داشت و در یک موضوع مشخص چندین بیت میخواند و تمام

اشعار دیوان خود را از یاد داشت .

مصایب جانکاه دنیا توأم با فقر و غربت پیری و

حاجتمندی روان مصیبت دیده و روح حساس تادم را میفشرد

و روزگار جز ترشی لبخندی بر لب نداشت او با همه فضل و

۱ همیشه بودن ، اقامت کردن و نام بهشت جاویدانه

۲ جای آب خوردن ، آشامیدنگاه ، ذوق و میل

لیاقت در کنج فراهوشی افتاده بود و به خود میگفت :

کیم ؟ در ملک هستی مشت خاکی رفته بربادی

زیاران کس نسازد جز فراهوشی مرا بادی

این شاعر نامی و گوینده شیرین کلام با کمال تلخکامی

چشم از جهان پوشید . مرگ وی نهایت ناگوار و ناثر ناک

برای محافل ادبی بود . در مرثیه بی ، که نظر محمد (نوا)

نوشته ، سال و فانش را چنین قید کرده است :

سال فوت شاعر نیکو سیر

این چنین گوید (نوا) با چشم تر

در هزار و سه صد و هفتم شصت و هفت

روح تادم جنت فردوس رفت

بررسی دیوان :

یگانه آرزویی ، که تادم درد و ران حیات داشت ، تنها و تنها

طبع دیوان او بود ، که در این باره با چندین شخصیت مقتدر

وقت تماس حاصل کرد ، اما کدام فایده و نتیجه نداد . دیوان

این شاعر حساس دارای انواع شعر و صنعت شعری و گفته هایش

حساس و لطیف است ، که دارای مضامین عالی و اسلوب

دلپسند میباشد . دیوانش شامل غزل ، قصیده ، مخمس و سایر

انواع شعر بوده و با تمام فنون شعری و ادبی آراسته است .

تعداد ابیات دیوانش در حدود چهارالی شش هزار بیت میباشد

اشعار نادم بیشتر به مکتب ادبی هندی و به ویژه سبک بیدل
 همپا نند است. در اشعارش کنایه، مراعات النظر، متضاد،
 اغراق، تجنیس و حسن تعلیل به وضاحت دیده میشود. در
 ساختن قطعات تاریخ و استخراج ماده آن سلیقه خوبی داشت.
 درد یوانش یک یادوتوشیح (۱) نیز به نظر میخورد. وی خوشنویس
 خوبی بود. دیوانش مانند دیوان سایر شعرا الفبایی ردیف بندی شده
 و دارای انواع شعر میباشد و در سال ۱۳۳۰ در مطبعه ستوری
 میمنه چاپ شده است. اینک نمونه کلام این شاعر روشنروان

به هر کجا چو شرر در زمانه گرم لبست
 در هر لب و در هر صحت به قید سنگ به سختی دچار میبینم
 به سان غنچه تصویر طبع اهل هنر طبع
 به زیر بال کشیدند شاهبازان سر
 حال عجب سر زین سرچاه زاغ و زاغچه ها در شکار میبینم
 به هر کجا چون گین روسیاه و وارو بیست (۱)
 سرخس سرنگون ز دست بوس گسان نامدار میبینم
 سراغ نادره گویی ز کس نمیشنوم
 سراغ شمر گویی ز کس نمیشنوم
 به هر چه دیده ز عبرت گشوده ام نادم
 قیامت عجبی آشکار میبینم

۱. آراستن و زینت دادن در این جا مراد صنعت ادبیست:

۲. سرنگون، برگشته، بازگونه

محمد انور بسمل

محمد انور بسمل

۱۲۶۶ - ۱۳۴۰ خورشیدی

استاد محمد انور بسمل (۱) پسر ناظر محمد صفر در شهر کابل
 در یک خانواده منور چشم به جهان گشود.

وی پس از مدت زمانی تعلیمات ابتدایی را نخست در خانه
 و سپس همزمان با تأسیس لیسه حبیبیه از صنف سوم آن مکتب
 شروع به آموزش و کسب پرورش نمود و مدت هفت سال در
 این لیسه تحت تعلیم و تربیه قرار داشت. بعد از آن به تحصیلات
 علوم عربی به صورت خصوصی شروع کرده، ولی بیشتر تمایل
 به ادبیات و فرهنگ داشته و برای به دست آوردن این گنج
 پرمایه تلاشهای فراوان نموده است. همچنان در فراگیری علوم
 صرف و نحو، منطق و معانی تلاش و افر نمود. در مطالعه
 علوم عربی استعداد به خصوص داشت. بعد از کسب علم به
 قدر فهم و ضرورت شامل کارهای رسمی گردید و چندی مدتی

۱. نیم جان، چون هنگام دبیح حیوان بسم الله میگویند حیوان دبیح شده را بسمل گویند.

انجمن ادبی کابل بود و بعداً عضو وزارت تعلیم و تربیه ، رئیس
مرستون ، رئیس اداری و معین وزارت مالیه و سر انجام عضوین

مجلس عیان را حاصل کرد .
بسمل مرد صوفی مشرب بود و به امور دنیا بی دلبنه گی
نداشت . همیشه نفس را به ریاضت و امید داشت ، تا تزکیه شود
و به اشخاص روحانی عقیدت خاصی داشت .

بسمل از تمام انواع شعر علاقه ویژه بی به غزل داشت ، چنان
که این موضوع از کلامش به خوبی درک میشود . همچنان در
انگام شعر مانند قصیده ، مثنوی ، قطعه ، رباعی ، مسمط ،
مخمس ، سدس ، مربع ، مثنی ، ترکیببند و ترجیعبد طبع

آزمایی کرد ، ولی در غزل طرز ویژه بی را داراست .
بسمل از جمله کسانیست ، که در نهضت مشروطه خواهی نقش
عمده داشت و از بنیانگذاران این نهضت شمار میشود . در
سال ۱۲۸۵ خورشیدی به امر حبیب الله خان عده بی از مشروطه .
خواهان محکوم به مرگ و بعضی زندانی گردیدند . بسمل از
جمله اشخاصی بود ، که به زندان رفت و مدت چهارده سال را
در آن جا سپری کرد و سر انجام در اثر نفوذ و قدر و منزلت
پدرش وی را از زندان رها نمودند .

بسمل در نهضت مشروطه خواهی عضو را دیگال بود و
برای اشاعه و گسترش اندیشه های پیشرو و کنویر اذهان عامه

روشن ساختن

دهن مردم

سیت کردن
۴۴

تلاشها و خدمات فراوان انجام داد . بعد از گذشت زمانی دوباره
در اثر فعالیت و ظهیرستانه و همدیت با انگلیسها و استعماروی رامت
پانزده سال در زندان نگهداشتند ؛ اما بسمل همیشه از اید بولوژی
و عقیده خود جانبداری مینمود و از آن عدول (۱) نکرده و
سر سختانه با دشمن در ستیز بود . در فرجام زنده گی پس از
هفتاد سال عمر ، که قریب سی سال آن را در شکنجه گاه ها
سپری کرده بود ، وفات نمود .

بررسی دیوان :

آن چه ، که از (شاعر و نویسنده مانده گار میماند ،
اثر و تراوش (۲) ذهن و نگارش خامه (۳) اش خواهد بود ؛
زیرا همه پدیده ها با گذشت روز گاران فرسوده و محکوم
به فنا میشوند ، اما اثر و ریزش قلم افزون بر آن که فرسوده و
نیست نمیشود ، بل درستی وثقه بود نش نیز با گذشت روزگار
ثابت میگردد و ارجنکی آن چشمگیر تر و تبارز بیشتر مینماید .
استاد بسمل نیز از جمله کسانیست ، که مانند دیگر شعرا و
نویسنده گان آثار جاودانی از خود به یادگار گذاشت ، که این
جاودانه ها همان آثار ارزشمند شعر و گفته هایش است . اشعار

۱ . بازگشتن ، برگشتن و از راه برگشتن و بازگشت

۲ . چکیدن

۳ . نوی ، ابرینم عام و سر شهر یا قیماق

بسمل شامل انواع پرداختهای شعری مانند : غزل ، قصیده رباعی ، قطعه و نظایر اینهاست . سبک پرداخت شعرش به شیوه نگارش شعرای مکتب ادبی هند است . وی زیاد کوشید ، تا خواستهای خویش را در کسوت شیوه مکتب ادبی هندی تبارز دهد و از این عهده به خوبی بدر شده است . اگر چه از ورای کلام بسمل رایحه (۱) مکتب ادبی عراقی نیز به مشام میرسد ، چنان که بارها غزلهای حافظ را اقتفا (۲) کرد ، اما زیاد تر تحت تأثیر مکتب ادبی هندی و به ویژه سبک بیدل قرار گرفت . وی غزلهای بیدل را دنبال و پیروی نمود ، یعنی کلیه ممیزات و ویژه گیهای ، که مکتب ادبی هندی دارد ، در کلام بسمل نیز این ویژه گیها به کثرت دیده میشود . دیوان این شاعر و اقیعیتبان تا اکنون به شکل مکمل چاپ نشده است ؛ تمامی اشعارش توسط یکی از اقاربش جمع آوری شده و آماده چاپ میباشد . امید است این اثر به زودی تدوین و چاپ گردد ، تا این اثر گرانمایه جزء فرهنگ پایا و غنا ناپذیر شود . اشعار این استاد بیانگر احساسات مشروطه خواهی و به ویژه اولین نهضتطلبان سیاسی ، اجتماعی و فرهنگی افغانستان میباشد . چنان که قبلاً ذکر شد ، استاد بسمل از جمله پیشگامان و بنیانگذاران نهضت مشروطه خواهی زمان امیر حبیب الله و نهضتطلبان و

۱. نسیم یابویی که به مشام برسد یا خوب باشد یابد
 ۲. پیروی کردن ، از پی کسی رفتن

ترقیخواهان وقت امان الله خان به شمار میرود ، که در این راه خدمات و ایثار فراوان انجام داده است . آینده گان و رونده گان ترقی و یوبایی فرهنگ این سرزمین خدمات ارجناک این فرهیخته مرد را آویزه گوش داشته و فراموش نخواهند کرد .
 نمونه کلام :

(محمی دلاز حتم جنبه عیشی دارد)

مایه عیش غنی

چون نیامش (۱) گر بود شمشیر هم در آستین

مرد را ز بید نهان دست ستم در آستین

الحمد راز آه سرد ما که مانند سحر

دارد این دست دعا تیغ دودم در آستین

کوحیا ناست منعم (۲) را ز اشک سایسلان

جبهه (۳) ناخن کند یک رشحه (۴) نم در آستین

نیست تنها مایه عیش غنی رنج فقیر

زلف هم دارد ز داغ دل ورم در آستین

جلوه کن شاید نماند بی نثار مقدمت

نقد عمری هست ما را بیش و کم در آستین

۱. غلاف ، غلاف خنجر یا شمشیر
۲. نعمت دهنده ، توانگر و اله دار
۳. پیشانی ، جماعت مردم ، قسمت جلو میدان جنگ
۴. قطره آبی که از چیزی تراوش کند .

ظلم نمکین بیش از این مهسند بر ما کز فراق

نیم جانی هم به لب دا ریم هم در آستین

آن غرام ناز کو کز انتظارش جاده را

دیده باز است از نقش قدم در آستین

نسخه هستی سراپا بی غلط خواندم ولی

داشت یک سطر امل سهو قلم در آستین

نهمت راحت کجا و من که از روز نخست

چون پر بسمل همین تاب و بزم در آستین

شایق جمال شاعر ناز کخیال

۱۲۷۵-۱۳۵۳ خورشیدی

زنده گینامه :

میر غلام حضرت شایق جمال فرزند حافظ میر جمال الدین از جمله سخنوران ناز کخیال و شیوا بیان و ارجمند کشور بوده و نسبش از طرف پدر و مادر به حضرت میر واعظ صاحب علیه الرحمه عارف افغانستان میرسد. شایق به قلم خویش خود را چنین معرفی کرده

است :

« فقیر بیکمال شایق جمال پسر حافظ میر جمال الدین قوم سادات و از اولاد ده میر واعظ علیه الرحمه میباشم. »

شایق در سن پانزده ساله گمی به سرودن شعر شروع کرد اولین شعرش در سراج الاخبار افغانی و دیگر اشعار این سخنور چیره دست در امان افغان به نشر رسید.

شایق جمال تعلیمات ابتدایی را نزد پدر کلان مادر خود میر غلام فاروق و استاد ملک الشعرا قاری عبید الله فسرا گرفت

با استاد بیتاب نیز آمیزش صمیمانه و صحبت‌های عارفانه
ادبیانه داشت. بعد از کسب تعلیمات ابتدایی شامل مکتب حبیب
شد و تا صنف دهم درس خواند سپس به دارالحفاظ شاگرد شد
و هژده پاره قرآن مجید را حفظ نمود؛ اما بنا به علت مریضی
از تکمیل این کار باز ماند. با سپری نمودن دو یا سه سال
شامل دارالمعلمین گذردیده و سه سال بعد مؤفق به گرفتن
شهادتنامه درجه اول گردید و به صفت آموزگار گماشته شد.
شایق از فقه، صرف، نحو و قواعد شعری بهره وافر
داشت. اشعار این شاعر توانا و شیرین بیان با همه سوز و دردی که
داشت، سالها از بی صفحیات نشرات کشور بسود
وی از جمله شعرای شهیر (۱) و استاد مسلم شعر و ادب بود و افزون
بر این به حیث آموزگار فرزندان کشور خدمات مفیدی
را انجام داد. وی شاعر ظریف طبع، حاضر جواب و نکته‌سنج
دان ماهر بود و اشعار صوفیانه و ابیات بیدل را با کمال مهلوت
و دقت تشریح و تحلیل میکرد. اگر چه شایق شخص فقیر
و بیضا عت بود؛ ولی مهمان را به درجه عشق دوست میداشت
و دروازه لطف و کرمش به روی همه کس باز بود. علاقه
مسندان و دوستدارانش از هر گروه و طایفه‌یی که میبود، با کمال

۱. معروف، مشهور و نامدار

ارادت به حضورش می‌آمدند و ساعتها از صحبت‌های ادبی
و عرفانی اش محظوظ و (۱) مستفید (۲) میشدند. وی بادوستان وفادار
بود و در هر حال آداب صحبت محفل را رعایت مینمود.
هرگز کسی از صحبت شیرینش خسته نمیشد و نکته‌های ادبی -
اش نوید بخش اهل ذوق و ارباب صفا محسوب میگردید.
بسی از شاعران معاصر ما از خوان علم و ادب این شاعر توانا
بهره ور گردیده و چیزهای آموخته اند.

شایق جمال، با آن که جثه ضعیف و پیکر نحیف داشت،
روحش قوی، حافظه اش توانا بود و درس توحید و طریقت
را از ارباب دانش کسب مینمود.

این سخنور خوش صحبت نه تنها شایق جمال بود، بلکه
شایق هنر و کمال نیز بود، چنان که در نقاشی، رسامی و
موسیقی هم دست داشت. وی دارای مناعت طبع و سخاوت
بود مدح و تملق را به نظر نفرت میدید و در این شیوه پیرو
عقاید ملکوتی بیدل صاحب‌دل شده بود، چنان که خودش میگوید:

مغرور دستبوسی اهل جهان میباش
این مغرور دستبوسی شایق به اعتقاد کسان اعتبار نیست
مهرم دست مرا بوسه میکنند

۱. خوشبخت و بهره‌مند

۲. فایده گیرنده

اکثر شعرا در توانایی و فضل شایق اعتراف داشته و از جمله شاعری در باره اش چنین گفته است :

شایق شیرین سخن روشن دل و شروان
شاعر نازک خیال و نکته سنج و نکته دان

صاحب اخلاق و حسن نیت و قلب صفا
مصنوع صدق و مروت خوش زبان و خوش بیان
وی مدت طولانی حیات خود را در بستر بیماری گذرانده ،

اما در بستر مریمی نیز به تسوید دیوان اشعار خود و انتخبات نفیسه از اشعار صایب و کلیم سرگرم و گاه - گاه دیوان غزلیات خود را به بعضی دوستان مینوشت و اهدا میکرد . در عالم بیماری هم از خدمت خود داری نکرده است . وی مدت سی و پنج سال را در روی صفحه بیماری مشق ناتوانی کرد .

شایق جمال دو دیوان چاپ شده دارد ، که این آثار گرانمایه اش جزء موارث فرهنگی کشور محسوب میشود . (سر انجام این شاعر چیره دست و توانا ، که عمری را با خدمت و صداقت و حیاتی را با فقر و نا به سامانی پشت سر گذاشت ، چشم از جهان پوشید و در جوار زیسارت شاه دوشمیره (ع) به خاک سپرده شد) . در این جا غزلی را ، که در آخرین لحظات حیات از وی به خامه خودش تحریر شده است ، نقل میکنیم :

باشد نهال گلشن قدس آشیان ما
عنا کجا رسد به فضای جهان ما
مرغان شعله پیکر کانون غیریم
آتش زلد به بال هما استخوان ما
دیوانه گان قافله دشت الفجیم
هتبار کی رسد زبی کاروان ما
گلهای بوستان خیال مصوریم
چشم زمانه هیچ ندیده خزان ما
در عین خامشی چقدر حرف میزنیم
پیدا شود چو آینه گر همزبان ما
از بسکه وصف روی تو بسیار کرده ایم
بوی گلاب میدهد اکنون دهان ما
بال هوس مزین به سراغ من ای مگس
عنا هر فناده بود ز آشیان ما
خود را نهان به کاسه طنبور او کنم
کز پشت پرده گوش بگیرد فغان ما
آندم که میکشم نفسهای آخرین
یارب که باد نام تو ورد زبان ما
یک آفرین زناز نگفته به این غزل
(شایق) چو خوانده اند به نامهربان ما

استاد لطیفی ، با وجود مریضی ، که چندین سال رنجش داد ،
قلم به زمین نگاهاشته و از رسالت خویش ، که بخش فرهنگ از
طریق نگارش درام و ترجمه آثار اخلاقی بود ، لحظه یسی
فرو گذاشت نکرد . جز اندیشه و فکر مصروفیت دیگری نداشت .
او تا حدی اندیشید و به پیمانہ یی تفکر کرد ، که سرطان
بیرحم ، مانند گزدمی نیش زهر آگین خویش را بر پیکرش فرو
برد و قبل از وقت جانش را گرفت .

اسلوب پرداخت :

استاد لطیفی احساسات رقیق و لطیف داشت . از مظالم
و بیعدالتی رنج میرد و به حال بینوایان تفقد (۱) و دلجویی داشت .
از پیشرفت و ترقی در کلیه جوانب زنده گی مردم ، ولو اندک
هم میبود ، نهایت شادمان و دلخوش میشد . برای این که ناله
فقرا و درویشان را به گوش تسوانگران و زور مندان رسانیده
باشد ، نشریه « برگ سبز » را بسمه عنوان تحفه در ویش بنیاد
گذاشت و با نشر آن خدمات بس ارزنده یی را انجام داد .

استاد لطیفی در نهضت‌های اجتماعی و ملی کشور عزیز ما
افغانستان نقش بارز داشت و در گفتار و کردار از آن پشتیبانی
و جانبداری مینمود ، که این موضوع را میتوانیم از خلال آثارش

۱. دلجویی کردن ، باز جستن و جستجو کردن گم شده

عبد الرشید لطیفی

زنده گینا مه :

یکی از ستاره گان در خشنده آسمان هنر کشور ،
که روز گاری خوش درخشید و به سان دولت زود گذار روی
بر تافت و دیگر هرگز در محفل گرم دوستان نه درخشید ،
چهره تابناک استاد عبد الرشید لطیفی ، دانشمند فعال ، مترجم
توانا ، نویسنده با درد ، در ما نیست و اقبین ، روز نامه نگار
متجرب است ، که از نخستین روزهای جوانی ، رشادت (۱) طبع ،
لطافت فکر ، ظرافت بیان و صراحت لهجه داشت . به جوانان
علاقه مند بود و پیوسته در حیات شخصی و اجتماعی از
تحول و پیشرفت طرفداری میکرد . سکون و آرامی و حرکت
را نشانه زنده گی میدانست . چون استعداد ابتکار داشت ، همیشه
مورد تحسین و ستایش قرار میگرفت . پشتکار و وظیفه شناسی
زبانزد دوستان گردیده بود .

۱. دلاوری ، قدرت و راستی

درک کنیم. انکشاف ساحة هنر و به ویژه هنر تمثيل در کشور ما در همان زمان مرهون خدمات خسته‌گی ناپذیر لطیفی است. وی پیر و مکتب ریالیزم در هنر تمثيل بود و هنر را برای تریه السواد و تنویر اذهان عامه و پیشرفت و ترقی جامعه به کار میبرد. آثارش آینه تمام‌نمای موقعیت معاصر اجتماعی مردم است، که این آثار مآخذ خوبی برای تأر یخنویسان او ضاع اجتماعی کشور ما در عصر حاضر شده می‌تواند. آثار پر بار و گرا نمایی این هنرمند و استاد مسلم درام و تمثيل در جمله آثار زنده جاوید قرار دارد، که از هر گونه گزند در امان است. دلش به عشق زنده بود، عشقی که با اعتلای کشور، بیداری مردم و بخش فرهنگ در عثمان کشور میانجا مید و تا آخرین لحظه حیات قلبش به خاطر شکوفانی بیشتر کشور، هنر و فرهنگ میتبد و در فرجام با داشتن این آرمان چشم از جهان پوشید.

آگاهی و آفریننده گی :

هر نویسنده و شاعری، که بخواهد چیزی بنویسد، خامه اش را روی کاغذی میگذارد و در پی این امر است، که احساسات درونی خویش را، که از حوادث بیرونی و ماحول تأثیر پذیرفته است، تبارز بدهد. البته تمام این نوشته ها و گفته ها مقام خوبی را احراز کرده نتوانسته یابه عبارۀ دیگر چنگک به دلها زده

نمی‌توانند، بل آثار و نوشته های آن شاعران و نویسندگان این ویژه‌گی را داشته میباشند، که رسالت خویش را در برابر وطن، مردم و فرهنگ جامعه اش درک کرده و میگویند آن گونه اثری پدید آرند، که از یک طرف آموزنده و پذیرا بوده و از طرف دیگر اصالت و رسالت هنر را به وجه نیکو انجام دهند. این ویژه گی را به شکل درست انجام دادن آگاهی و برداشت درست از تعلیم و شناخت همه جانبه از جامعه و مردم می‌خواهد. هنرمندی، که از او ضاع و احوال علمی، فرهنگی، هنری و امثال این پدیده های اجتماعی محیط آگاهی درست نداشته باشد، در نویسنده گی کمتر موفق خواهد بود؛ زیرا نویسنده گی و شاعری دانش و آگاهی فراوان به کار دارد. استاد رشید لطیفی از جمله کسانیست، که با آگاهی از شرایط زنده گی اجتماعی، فرهنگی و هنری کشور دست به نوشتن درامۀ «متخصص سالون» زده و خواست در لابلای کلمات و جملات این نمایشنامه واقعه های انکارناپذیر جامعه را به صورت واضح و آشکار بیان نماید. لطیفی نه تنها در نوشتن چنین درامه ها، بل در نوشتن داستانها، پارچه های تمثیلی و ادبسی و ایجاد نشریه ها و به میان آوردن تیانه ها از خود شایسته گی و زحمتکشی به خرج داده است، که خدا مانس در خور تمجید و تحسین بوده

و گواهیست بر آگاهی و خرد مندی و برهانیست بر آفریننده گی اش.
اکنون به صورت مختصر و فشرده نمایشنامه «متخصص
سالون» را جهت آگاهی شما بیان میکنیم. این درام در سال ۱۳۱۷
خورشیدی در مسابقه درامه نویسی، که از طرف انجمن ادبی
کابل برگزار شده بود، توسط عبدالرشید لطیفی این هنرمند
پرکار و با استعداد نوشته شده و در سال ۱۳۱۸ خورشیدی در
اثر پژوهش و ارزیابی هیأت انجمن ادبی حائز مقام اول
گردید.

«متخصص سالون» داستانیست شیرین و جذاب، که به صورت
درامه موثری تحریر و یکی از معایب اجتماعی را، که در همین
دوره مخصوص مورد توجه طبقه جوان کشور قرار گرفته بود،
به بهترین نحو مجسم میسازد. یکی از ویژه گی مهم این اثر آن
میباشد، که نویسنده تمام نکات درامه نویسی را در آن مدنظر
گرفته است. در یک حکایت مختصر جنبه فکاهی و وقت انگیزی
هر دو را به کمال مهارت به هم آمیخته و در لباس هنر مطالب
جدی را گوشزد جامعه و مردم مینماید. رو بهمرفته نویسنده
شیرین بیان طبقه جوان را به وظایف مهمی، که در قبال (۱) ملت و
وطن خود دارند، متوجه ساخته برای طبقه موجوده گوشمالی

بزرگ رفتن

ملامت آمیز و به نسل آینده انتباه شدیدی میدهد. جوانی به خاطر
تحصیل به اروپا می رود؛ ولی تمام اوقات خویش را به بیهوده گی
سپری کرده و دو باره بادت خالی به کشور می آید؛ اما آرمغان
آن جز چند کلمه ترکی و حرکات بیجا کانه و تقلید چیزی
دیگری نیست این گونه جوانان بار دوش مردم بوده و مصرف
بیجا بالای آنها صورت میگیرد همین گفته های بالا متن اصلی
درام «متخصص سالون» را تشکیل میدهد

گام بلند به سوی نمایشنامه نویسی

نوشتن پارچه های تمثیلی و نمایشنامه نویسی در ازای
تاریخ در ادبیات و فرهنگ به صورت جوانه های نوریشه زده
موجود بود؛ ولی شکل آن با نمایشنامه های بعدی و کنونی فرق
داشت. پس از نهضت اروپا و بعد از اثرات آن در شرق و به
ویژه در زمان سید جمال الدین، محمود طرزی و دیگران
بازگردانی از زبانهای اروپایی در فرهنگ و ادب ما راه پیدا کرده
نمادها و نوشته های جدید عرض وجود کرد؛ مثلاً، نوشتن
داستان کوتاه، بازگردانی پارچه های کوتاه ادبی، نوشتن
درامه و نمایشنامه و... چندتای دیگر

این راه آوردهای جدید ادبی آهسته - آهسته در ادب و فرهنگ
نضج پیدا کرده و راه پویایی را دنبال کرد و با ایجاد چنین اثرها

برغنامندی و پربراری فرهنگ و هنر ما افزونی به عمل آمد.
نویسنده‌ها و شاعران مسادر هر کدام این رشته‌ها نوشته و
ابداعاتی کردند و استعدادشان را در این زمینه تبارز دادند.
از جمله استاد لطیفی کسبست، که در نوشتن نمایشنامه گامهای
بلند و استوار گذاشته و پیشگام راه شکوفانی درامه و نمایشنامه
نویسی در کشور شد. خدمات و زحمات فراوان در این مورد
انجام داد. گامهایی، که استاد لطیفی در راه هنر نمایشنامه‌سسه
نویسی گذاشت، اگر چه مبتدیانست، ولی استوار و محکم بوده و
اولین خشتهای کاخ شکوهمند هنر درام و نمایشنامه نویسی در
کشور است. بعد از هنر مندان و نویسندگان دیگر نیز راهی
این راه شدند و هنر مندان گامزن جاده نمایشنامه نویسی و درامه
نگاری گردیدند.
استاد لطیفی رسالت خویش را در راه شکوفانی هنر درامه
و نمایشنامه نویسی، که هنوز نوجوانسه زده بوده ادا کرد و از
هر گونه کوشش و تلاش مضایقه (۱) نکرد. شمع تابان این راه
را در خشنده تر ساخته و برای همیشه تابناک نگهداشت و تا
آخرین لحظه حیات از جدو جهد و کار و پیکار دست نکشیده و
بانوشتن اثرهای مانده کار خویش گوشه‌ی بی از فرهنگ مساوا
غنامند و بارورتر ساخت.

نجیب‌الله تورویانا

زنده گینامه

نجیب‌الله تورویانا از نویسندگان نامی کشور بود و در
سال (۱۲۸۱ خورشیدی) در شهر کابل زاده شده است.
بعد از تکمیل تحصیلات ابتدایی، ثانوی و عالی در افغانستان
برای گرفتن دکتورا به انگلستان رفت و دکتورای خود را
در رشته حقوق از آن جا به دست آورد. در جوانی در پوهنخی
حقوق و علوم سیاسی پوهنتون کابل مضمون علوم سیاسی را
تدریس میکرد. مدتی به حیث مدیر عمومی سیاسی وزارت امور
خارجه، دو سال وزیر معارف و سالهایی چند سفیر افغانستان
در بعضی از کشورها از آن جمله در هندوستان بود و سرانجام
در امریکا چشم از جهان پوشید.

«آریانا یا افغانستان» و «آریانا امترابو» از آثار اوست
و نیز آثاری در رشته‌های حقوق و سیاست و سخنرانیهایی
به زبان انگلیسی دارد.

تورویانا از جمله پیشگامان داستانپردازی در کشور بود. آثار زیبایی در این خصوص به رشته تحریر در آورد. مانند مرگ محمود، سواران، مرد قبایل و چندتای دیگر. از این نویسنده آگاه و توانا در نخستین سالهای مجله آریانا به چاپ رسیده است. نجیب الله تورو یا نادر نادر یخنکاری نیز دست داشت، چنان که مقاله های ادبی، تاریخی و اجتماعی در جریده ها و مجله های کشور ما زیاد چاپ گردیده است. از تورو یانا اشعاری نیز در صفحه های مطبوعات به یادگار مانده است. نثر این نویسنده شیوا و روان بوده و خواننده را میگیرد در حال میبخشد، وی از جوانی به نوشتن پرداخته و از همان آغاز در جاده شهرت و افتخار پا گذاشت. مقاله ها، نوشته های پژوهشی و اشعارش هر کدام دارای ویژگی ادبی بوده و ما این گونه آثار از تورو یانا فروان به دست داریم.

(او شاس) اثر معروفیست از تور و یانا، که از لحاظ ادبی دارای ارزش ویژه است. آثار دیسگرش مانند هیرمند، آریانا سرود، غزلی، شبان، میلاد شاعر، سواران دهقانان، ابرآشفته، پسر رویگر و خطاب به هزار سید جمال الدین میباشند.

هنگامی که داستانپردازی به شکل نوین و بازتاب یافته از حوادث زنده گی اجتماعی در ادبیات کشور ما راه پیدا کرد، نویسندگان و قلمزنان این کشور دست اندر کار شده و به ایجاد داستانهای خوب، که بیانگر و اقیتهای زنده گی بود، همت گماشتند. از جمله نویسندگان آن وقت میسران از نجیب الله تورو یانا نام گرفت؛ زیرا وی از پیشگامان و قافله سالاران داستانپردازی در کشور بوده و با بنیانگذاری و ایجاد آثار بیبدیل (۱) راه رفتن و نوشتن داستان را به شکل نوین آن با روشن نگه داشتن مشعل فروزنده نویسنده گی و انمود کرد آینه گان و رونده گان این راه را یاری رساند.

آثار کم نظیر و نوشته های تورو یانا در زمان خود بر اوج درخت گلشن ادبیات ما و به ویژه داستان جای داشت؛ زیرا با داشتن درونمایه خوب اجتماعی، هنری و ادبی بسر غنایندی فرهنگ و ادبیات افزود. این همه ویژه گیهای، که تورو یانا در آثارش دارد، گفته میتوانیم، که وی از جمله پیشگامان داستانپردازی و داستاننویسی در کشور است.

دهقانان :

ابر آزادی از کنار افق سرکشید
و باد بهاری از کهساران پر برف سوی دره های سرسبز
وزیدن گرفت .

آبهای خروشان جریان یافت .

و گلهای وحشی روستا را به گلستان دهقانان مبدل ساخت
شاخه ارغوان در کوه آتش گرفت .
و شکوفه درختان نیمه شب سپیده صبح را جلوه گر ساخت .

ای دهقان بر خیز ، که همکار انت منتظر اند .

تا هنگام طلوع خورشید از دهکده ها بیرون آیند
و راه صحرای بگیرند .

دهقانان جوان گردهم جمع آمده اند

و بیلها را بر شانه گرفته اند .

چهره های شان خندان است و از دیده گان آنها برق عزم و نیرو میبارد .
دهقانان در فصل ربیع (۱) مانند طبیعت به نشاط اندر میشوند .

و بهار زنده گی در مقابل شان آغوش می گشاید .

دامن صحرا را محفل سرور می پندارند .

و در کشتزاران جشن میگیرند .

شامگاهان با دسته گلهای و وحشی به دهکده بر میگرددند .
و آن گلها را برسینه دخترکان روستا پیرایه میبندند .

میر غلام محمد غبار

۱۲۷۶ ۱۳۵۷ خورشیدی

زنده گی نامه

میر غلام محمد غبار پسر میرزا میر محبوب در شهر کابل
تولد گردید . تحصیلاتش خصوصی و مطالعاتش بیشتر در رشته -
های تاریخ ، ادبیات ، فلسفه ، اجتماعیات و امثال آن بود . ایام
جوانی اش مصادف با زمانی بود ، که در افغانستان یک تحول
اجتماعی به صورت بطی و آهسته پدیدار شده بود . به این معنی
که در کابل جریده منتشر میشد ؛ کتا بخانه های شخصی موجود
بود ؛ حلقه های مرئی و غیر مرئی روشنفکری متشکل میگرددید .
متعاقباً در کشور یک فضای رزمنده سیاسی و تحول اجتماعی
جهنده یی پدیدار شد و در نتیجه این عوامل افغانستان در جنگ
سوم با دولت استعمار گر انگلیس پیروز گردید .
این حادثه ها ایجاد گرضای مساعدی برای جنبشهای اجتماعی
نسل جوان مملکت شده بود . گرچه دوره کونا هی بود ، ولی

برای تشکل جنبشهای آزادیخواهی و ایجاد جنبش جوانان نقش عمده بی داشت .

غبار مورخ آزاد بخواجه و وطنپرست ، روز نامه نگار نیز بین و نویسنده پر کار بود . غبار از آن فرزندان مبارزو آهین اراده سر زمین مرد خیز افغانستان است ، که زنجیر و زولانه زندان ، حبس و تبعید ، تقاعد و برطرفی ، تهدید و تعجیز (۱) و انواع رنج و تکلیف استعمارگران ، استثمارگران و خادمان مفتخوار آن ، سد و صول به هدف عالی خدمت به وطن و هموطنانش شده نتوانست .

بلی راست گفته اند . « مرد آن است ، که هر چه گوید همان کند » و کرد آن چه این مرد با عزم و اراده میگفت :

دست از طلب ندارم تاجان من بر آید
یا جان رسد به جانان یا جان زن بر آید

غبار به جرم نوشتن تاریخ واقعی افغانستان و بیان حقایق تاریخی و مبارزات مردم افغانستان علیه ارتجاع و امپریالیزم ، تشریح و انتقاد جنایات امپریالیزم در کشور و نیز به گناه مسخ نساختن تاریخ ، نیک و مفید قلمداد نکردن اعمال زشت و پلید زور مندان ظالم و هم به جزای آزاد بخواهی و خونخواهی

۱ . عاجز کردن به عجز و ناتوانی نسبت دادن

قبایل شهید تیغ ظلم فرنگ و کشته شدن سه نفر از مربوطان سفارت انگلیس به پانزده سال حبس و تبعید سیاسی و بیست و یک سال نظر بند و نمانه نشین شدن بدون وظیفه و معاش و دهها تهدید و تعجیز دیگر محکوم گردید ؛ اما دست از طلب بر نداشت ، چنان که میگویند پس از توقیف کتاب افغانستان در مسیر تاریخ وزیر اطلاعات وقت غبار را خواست و گفت : « آقای غبار زنجیر و زولانه بند یخانه از شما به فغان آمد ؛ ولی هنوز هم شما به ضد دولت اقدام مینمایید ؛ کتاب مینویسید ؛ و مردم را به انقلاب تحریک میکنید

غبار در جواب گفت : « شما خانه مرا ندیده اید ؟ بین خانه من و زندان یک دیوار گلی موجود است و اتاقی ، که من در آن زنده گی میکنم ، کوچکتر از اتاقیست ، که در زندان داشتم ؛ لهذا مرا میتوانید و ایس به زندان بفرستید ؛ اما این وظیفه من بود که تاریخ واقعی مردم افغانستان را بنویسم . »

در فرجام این ادیب ، مؤرخ و مبارز آزادیخواه و نهضت طلب با یک عمر کار و پیکار علیه ظلم و بیعدالتی اجتماعی چشم از جهان پوشید و با میراثهای گرانمایه خویش خدمات ارزشمندی را به فرهنگ و تاریخ این کشور انجام داد و راه را برای نوگامان تاریخ نویس باز نمود .

بررسی آثار :

تا چهل سال پیشتر تاریخ افغانستان با همه غنایی که دارد، در مطاوی (۱) آثار تاریخی دیگران و بیگانه‌گان مغشوش (۲) و مبهم مانده بود و از و رای دید مردم به دور نگهداشته شده بود. حتی در مدارس آن روز خود افغانستان تاریخ مملکت از قرن هژده به این سو تدریس میگردید، که البته این شیوه و روش ضربه اسف انگیز بر پیکر فرهنگ، تاریخ، عظمت و وحدت ملی کشور بود.

تا جای که دیده میشود، غبار کسیت، که چهل سال پیشتر این نقیصه بزرگ تاریخی و فرهنگی را احساس کرده و برای رفع این کاستی و کمبودی قلم برداشت و راه پژوهش را در پیش گرفت و آناری نوشت کمیاب و بیمانند. بانوشتن کتابی چون «افغانستان در مسیر تاریخ» شکل متکامل تاریخ نویسی علمی و انتقادی را برای پژوهشگران و تاریخ نویسان و نمود ساخت. آثار ارزشمند و گرانمایه بی، که غبار در طی سالهای منمادی زنده‌گی خویش نوشته است، فراوان بوده و از آن جمله چند نای آن را مختصراً ذکر میکنیم :

۱. حلقه‌ها، پیچیده کبها

۲. آمیخته، ناخالص و ناسره

۱. افغانستان و نگاهی به تاریخ آن این اثر پر محتوا در (۱۹۰) صفحه بوده و در بر گیرنده جغرافیای تاریخی افغانستان است، که در سال ۱۳۱۰ خورشیدی در شماره‌های سال اول مجله کابل نشر گردیده است.

۲. افغانستان در هندوستان : در (۹۵) صفحه حاوی تاریخ بسط نفوذ سیاسی افغان‌نسان در هندوستان است، که در سال ۱۳۱۱ خورشیدی از شماره اول تا نهم مجله کابل به چاپ رسیده است.

۳. تاریخ مختصر افغانستان : این اثر وقایع را از زمان اویستا تا قرن بیستم شرح کرده است. این کتاب در (۶۸) صفحه به صورت مصور در سال ۱۳۱۱ خورشیدی در اولین سالنامه کابل همراه با فهرستی از اسمای قدیم افغانستان و بلاد ولایت‌های آن در مطبعه کابل چاپ و به خواننده گان ارائه گردید.

۴. تاریخ احمد شاه بابای ابدالی : حاوی وقایع تاریخی قرن هژده افغانستان در (۳۵۲) صفحه است. مؤلف این کتاب را هنگام تبعید در قندهار نوشته و در سال ۱۳۲۲ خورشیدی طور مصور در مطبعه کابل چاپ گردیده است. همچنین این کتاب بایک مقدمه مفصل به زبان روسی در مسکو نیز چاپ شده است.

۵. رساله خراسان: تحقیق و پژوهشیت در مورد اطلاق این نام در طی یک و نیم هزار سال به افغانستان کنونی با استناد

به منابع و مأخذ معتبر تاریخی و جغرافیایی و کتابهای مسالک و الممالک . این رساله نیز در صد صفحه به سال ۱۳۲۶ خورشیدی در مطبعه کابل طبع شده است .

۶ . رساله امرای محلی افغانستان : در (۵۸) صفحه در شماره های ۱۱ - ۱۲ سال اول و شماره های ۲ - ۷ سال دوم مجله آریانا چاپ شده است .

۷ . تاریخ ظهور اسلام و نفوذ عرب در افغانستان : شامل (۱۱۲) صفحه به سال ۱۳۲۶ خورشیدی در مطبعه کابل چاپ و نشر شد .

۸ . تاریخ قرون اولی : برای تدریس در صنف دهم مکاتب افغانستان به اتفاق دوست محمد خان معلم تاریخ در (۲۲۶) صفحه به سال ۱۳۲۶ خورشیدی در کابل چاپ شده است .

۹ . افغانستان به یک نظر : کتابیست در (۲۸۴) صفحه . این اثر نیز در سال ۱۳۲۶ خورشیدی در مطبعه کابل چاپ گردیده است .

۱۰ . ادبیات دوره محمد زایی : به داخل (۸۱) صفحه در قسمت پنجم تاریخ ادبیات افغانستان طبع مطبعه کابل در سال ۱۳۳۱ خورشیدی به نشر رسیده است .

۱۱ . افغانستان در مسیر تاریخ : برای علاقه مندان تاریخ سیاسی افغانستان آشکار است ، که محترم غبار تحقیقات و پژوهش تاریخ انتقادی و تحلیلی چهل ساله خود را به نام

(افغانستان در مسیر تاریخ) در سال ۱۳۴۶ خورشیدی در مطبعه دولتی کابل به چاپ رسانید .

این کتاب دارای (۸۳۷) صفحه است . مطالب ارزنده تاریخ افغانستان ، که واقعات مهم تاریخی زمانهای قدیم را تا سقوط دولت امانیه دربر گرفته است ، توزیع و نشر آن به نسبت داشتن مطالب و بیان حقیقی و واقعات و مبارزات مردم افغانستان به ضد ارتجاع و شرح و بیان اقدامات امپریالیستی در میهن ممنوع اعلام شد و بعد از چاپ در تحویلخانه های مطبعه دولتی توقیف گردید ؛ اما پس از پیروزی انقلاب ثور در سال ۱۳۵۷ این اثر پرمایه از حبس تحویلخانه ها رها گردید و در حدود (۲۶۰۰) نسخه آن به زودترین فرصت به فروش رسید . اندکی بعد این کتاب به همت مطبعه وزارت دفاع ملی به شکل افست چاپ گردیده و هزارها جلد آن در معرض فروش قرار گرفت .

مرحوم غبار علاوه بر کتابها و رساله های یاد شده یک سلسله مقالات تاریخی مبنی بر ترجمه حال و آثار مشاهیر تاریخی کشور ، معرفی یک عده کتابهای خطی تاریخی و غیره موضوعات تاریخی افغانستان در شماره های مختلف سالهای ۱۳۲۲ - ۱۳۲۸ خورشیدی مجله آریانا به عنوانهای زیرین طبع و نشر نموده است . بیریق در افغانستان ، چنگیز خان ، سوانح مختصر سید جمال الدین ، ابو مسلم خراسانی ، فضل بن سهل خراسانی ، حسن

ده ادب بر سر مک
بن فضل خراسانی ، طاهر خراسانی ، آل بر مک ، علمای
افغانستان در قرون اولیه اسلامی ، افغانستان در ظهور اسلام ،
نیزک بادغیسی و حمزه سیستانی دو شخصیت قرن دو ازده
افغانستان ، پهلوان گمنام ، عرب و کابلشاهان ، تقریظی بر کتاب
تاریخ افغانستان دوره اسلام ، نسخه خطی گلشن امارت ، نسخه
خطی واقعات شاه شجاع ، نسخه خطی جنگنامه ، نسخه قلمی بینام
اوضاع علمی و ادبی افغانستان در دوره محمد زایی .

از تاریخ نویسی تا پرداختنهای ادبی

میر غلام محمد غبار نه تنها از همکاران قلمی ورزیده و
پرکار مجله آریانا بود ، بل مقاله های مفید و آموزنده شان در
بیش از چهل شماره مختلف سالهای اول تا هفتم نشراتی این
مجله طبع و نشر گردیده و مورد استفاده دوستداران علم و دانش
و مآخذ پژوهشگران داخلی و خارجی کشور قرار گرفته
است ، بلکه از دوستداران و علاقه مندان مجله آریانا بودند .
غبار یکی از تاریخ نویسان و ادیبان کشور ماست ، که عمری
را در راه پخش اندیشه های انسانی و بهیخواهانه و بسیج
توده ها و روشنفکران سپری نموده است و در طی سالها تلاش
و پیکار مداوم خویش کوشیده است ، واقعات سیاسی و فرهنگی
وطن مان را با درک ملحوظات سیاسی آن وقت در رشته تحریر

در بیاورد ، چنان که خودش مینویسد : « تاریخ افغانستان
را ، که نوشته ام بر تاریخ سیاسی افغانستان بیشتر تکیه دارد ،
تا تاریخ اجتماعی آن ؛ زیرا تاریخ اجتماعی کشور مستلزم بحث
و پژوهش فراوان بوده و این را میخواهد ، که تاریخ اجتماعی
چند کشور همسایه باید در نظر گرفته شود ؛ زیرا این ملتها با
داشتن اختلاف زبان ، نژاد و مذهب و غیره قرنهای در سایه یک
تمدن مشترک زیسته و در برابر هر تجاوز خارجی یکسان مدافع
این تمدن بوده اند ، در حالی که سیر سیاسی کنونی و عصبیتهای
ملی ، میراث قرن نوزدهم مانع چنین اقدام است . ممکن روزی
به همت نماینده گان حقیقی این توده های بزرگ این خواست
بر آورده شود و تاریخ ملت های آسیای وسطی ، که در مجموع
تاریخ اجتماعی افغانستان را نیز در بر دارد ، به رشته تحریر
آورده شود . مردم افغانستان ، که عامل اصلی تکامل تاریخی
کشور اند ، چنانکه در طی یک و نیم هزار سال با مبارزات و
قیامهای ضد فیودالی و همچنین ضد استعمار و استیلاگران
خارجی از مراحل سختی عبور کرده بودند . در قرن نوزدهم
نیز با هجومهای استعمار پنجه داده اند و با وجود شکست خوردن
و یا تسلیم شدن طبقه حاکم کشور به دشمن ، دشمن را از وطن
به دور راندند .

لهذا تسلط نظام فیودالی و ضربات سنگین استعماری ، رکود

و انجماد شون زنده گی جامعه را تمدید مینمود ، این است که
افغانستان در قرن بیستم نیز هنوز در صف عقب افتاده ترین
کشورهای جهان قرار دارد»

با چنین درک از تاریخ افغانستان غبار در پخش ادبیات نیز
خدمات ارزنده بی را انجام داده است . با نگرش سالم و
درست از اوضاع جامعه و ایجاد نوشته های تاریخی و فرهنگی
سهم خویش را ادا کرده است . نوشته ها و شعر هایش بیانگر
واقعتهای بوده و نوده ها را علیه ظلم ، بیعدالتی و خود سربهای
طبقه حاکم برانگیخته و ادبیات دوره مشروطه خواهی کشور را
با نگاشته های خویش بر و مند ، پر مایه و با رور تر ساخته است .
وی رسالت خویش را در بیان واقعتهای تاریخی و اندیشه های
ادبی کشور به حیث یک مؤرخ و ادیب دانشمند به جا کرده است ،
چنان که اسناد و شواهد نشان میدهد ، این شخص از جمله پیشگامان
نهضت مشروطه خواهی بوده و در راه پخش اندیشه های مرفقی
سهم فعال گرفته بود .

کریم نزیبھی «جلوه»

۱۲۸۵ - ۱۳۶۲ خورشیدی

از جمله مشروطه خواهان دوره دوم مشروطیت در افغانستان
یکی هم کریم نزیبھی (جلوه) است . وی در راه به پیروزی
رساندن جنبش مشروطیت این آرمان سترگ (۱) انسانی جد و
جهد فراوان نموده و رسالت خویش را در این خواست انسانی ،
که ترقی وطن در آن میسر است ، به وجه نیکو انجام داده است .
(استاد کریم نزیبھی (جلوه) فرزند ملا با با مراد قاضی
کابل از مردمان صاحب نفوذ اوزبیک ، که دارای نام و مقام
والای در اندخوی میمنه است ، در کابل زاده شد و در مدرسه
حبیبیه تا درجه رشديه درس خواند و علوم و ادب عربی را در
خانده علمی خود کسب کرد . به زبان عربی ، ترکی و دری
فراوان و به انگلیسی اندک آشنایی داشت .

نزیبھی در ایام جوانی مانند میرقاسم خان ، داوی و عبدالرحمن لودین
مشهور بود و در راه تجدید ادبی ، مشروطه خواهی و ترقی گام میزد .

در تاریخ، اجتماعیات و شناسایی شخصیت‌های خراسانی و اسلامی مطالعه فراوان داشت. جلوه عضویت انجمن ادبی کابل را در سال ۱۳۱۰ خورشیدی حاصل نمود و اثرهای زیادی، که در برگیرنده مقاله‌های مسلسل است، در مجله کابل به نشر سپرده است. وی به زبان دری مقاله‌های پژوهشی و علمی و شعرهای نابی سروده و در آنها (جلوه) تخلص میکرد. جلوه پس از سال ۱۳۱۰ خورشیدی به امور تجارت پرداخت و در دوره هفتم (۱۳۲۸ خورشیدی) و هشتم (۱۳۳۲ خورشیدی) شورا وکیل مردم اندخوی بود و در فراکسیون ترقی‌پسند رو شنفکران موقوف چپ‌گرا داشت. وی پس از آن مدتی کارمند صدارت و وکیل التجار افغانی در مشهد بود، که بعد از آن متقاعد گردید و باقیمانده عمر را بانیکنامی سپری کرد و (سرانجام در خزان سال ۱۳۶۲ خورشیدی در دهلی چشم از جهان پوشید).

نزیهی بافضایل علمی و ادبی آراسته، شخصیت محترم، روشنفکر تحول‌طلب، پیرمرد آبدیده و جامعه‌شناس ماهری بود، که اوقات گرانبهای زنده‌گی خود را با کار و پیکار در راه شکوفایی وطن و فرهنگ سپری کرد و در طبقه ترقی‌پسند افغانستان به ویژه مشروطیت دوم و جنبشها و حرکت‌های ادبی نفوذ و سهمی داشته است.

نزیهی دارای دید عالی، مرام‌های تحول‌پسند و افکار بهیخواهانه بود و آرزو داشت زنده‌گی را در خدمت وطن و مردمش سپری کند، که البته این رسالت و آرمان بزرگ انسانی را در عمل به اثبات رسانید و نادم مرگ از فکر خدمت به وطن و هموطنش جدا نبود و با این خواست برحق و انسانی دیده از جهان پوشید:

جلوه های ادبی جلوه :

یکی از ویژه گیهای مرامی گروه مشروطیت دوم، که جلوه نیز عضو آن بود، غنا و پویایی فرهنگ و ادب سرزمین محبوب ما افغانستان بود، که این خواست در پرداختها، نوشته‌ها و ایجاد سروده های قلم به دستان بر آورده شده میتوانست. روی همین مرام بود، که فرهیخته مردان کشور با تعهد و رسالت گردهم آمده و از ادبیات به حیث سلاح برنده در برابر ظلم و ستم جباران، بیداری و آگاهی توده‌ها، پخش و گسترش اندیشه های مترقی استفاده نمودند. کریم نزیهی (جلوه) با ایجاد و سرایش سروده های پرمحتوا و با درونمایه عالی جلوه های پرا بهت (۱) در نگارسان علم و فرهنگ این سرزمین ادب پرور نموده است. جلوه های مانده گارو پایانی این

۱. بزرگواری، شکره و جلال

استاد گرا نقدر همان شعرها و سروده ها یش است ، که زیب
صفحه های مجله ها و دیگر نشریه های آن روزگار وطن ماست ،
چنانکه مجله کابل و دیگر نشریه ها از سرودهای نزیهی جلوه های
دارد .

نزیهی جلوه های در موضوعهای مختلف زنده گی از خود
تبارز داده است ، که این جلوه های پر مایه و رنگین در بر گیرنده
جهت سیاسی ، فرهنگی و اجتماعی بوده و در تاریخ فرهنگی
و ادبی ما مقام شایسته و ارجمند را دارا اند .

استاد جلوه در عرصه های اسلامشناسی و ادبیاتشناسی کار
های سود مندی را انجام داده است ، که «تاریخ ادبیات افغانستان»
«فقهای افغانستان» ، «ظہیر قاریابی و سبک کار و افکار
او» و یک رشته سروده ها و مقاله های با ارزش پژوهشی ،
که در دوره های مجله کابل (۱۳۱۰ - ۱۳۲۰ خورشیدی) به
چاپ رسیده ، از این شمار اند .

جهت آگاهی و شناخت با طرز پرداخت این شاعر و ادیب
نمونه شعری از او را میخواهیم ، که نمونه از ادبیات تند رز
و انقلابی روشنفکران مشروطیت دوم میباشد .

تاکی از جور و ستم شکوه و فریاد کنید

سعی بر هم زدن منشأ بیداد کنید

بهر آن کوشش کنید تا سرخس صحرای
فریب سینه و دوش

ننگ دارد بشریت ز چنین کهنه رژیم

طرح ویرانی این بنگه بیداد کنید !

آشیان همه مرغان ، ز ستم آتش زد

قصید آتش زدن خانه صیاد کنید !

غازه (۱) سازید ز خون شاهد آزادی را

تاز خود روح شهیدان وطن شاد کنید !

خانه مان کرد تبه ، تا شود آباد خودش

خانه ظلم و ستم یکسره بر باد کنید !

دست ما دامن تان باد ، جوانان غبور

که از این ذلت و خواری ، همه آزاد کنید !

صد هزاران چو منت ، آتش بیداد بسوخت

نه نشینید ز پا ، دم به دم ارشاد کنید !

فتنه انگیزخته تبعیض نژادی در خلق

فکر آینده ملک خود و اولاد کنید !

چندی از خوان نهم ، سرخوش و شیرین گامند

گریه بر فاقه کشان خود و فریاد کنید !

تا شود بر همه گان امن و عدالت قایم

عالمی نوز مساوات و حق ایجاد کنید !

ای جوانان ، ستم مرتجعان چند کشید

تا به کی رحم به این دسته شید کنید!

ندهند ارزش گاهی به حقوق بشری

تکیه به ، بر خود و بازویی چو فولاد کنید!

سوخت ای هممنفسان آتش استبداد م

شرح این سوخته را بر همه انشاد کنید!

چشم امید به تو نسل جوان دوخته ام

در خورشان و شرف مملکت آباد کنید!

روزی آید که شود خلق به خلق حاکم و ما

رفته باشیم از این ورطه (۱) ز ما یاد کنید!

میبرم در دل زار حسرت آزادی را

کاش خاکم به بر سایه شمشاد کنید!

شعر من لاله باغ دل خونین من است

مehوشان زیب لب و حسن خدا داد کنید!

هر کجا لاله رخی با قد سروی دیدید

یک نفس یاد از این «جلوه» ناشاد کنید!

فصل دوم

بررسی اوضاع سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی

افغانستان ۱۹۴۵-۱۹۶۳ م.

(از شروع این سالها به بعد جریان اندیشه های مترقی به خاطر

تحول و پیشرفت جامعه اندک - اندک رونما گردید و ریشه های نهضت

و تحول به جوانه زدن و رویدن آغازید.

این جریان در زنده گی سیاسی کشور سهم و شرکت فعال داشت

از جمله در انتخابات نماینده گان شورای ملی دوره سوم شرکت کرده

و در نتیجه انتخاباتی ، که صورت گرفت ، در شورای ملی گروهی

از نماینده گان متشکل گردیده بودند ، که از اندیشه های نوین سیاسی

و فکری پیروی میکردند. آنها فعالیت پارلمانی را وسیله قطعی جهت

تغییر جامعه دانسته و وظیفه داشتند ، تا از پارلمان نه تنها به حیث اهرام (۱)

بیداری عمومی جامعه کار گرفته شود ، بل آن را به ارگان فعالی تبدیل

۱. اهرام : اجسام مخروطی شکل

۱. گرداب ، منجلاپ ، جای خطرناک

نمایند ، که بتواند فعالیت موسسه های دولتی را نیز مر. اقبیت کند.
این روحیه اپوزیونی (۲) باد شواری بیشتر اوضاع اقتصادی کشور
شدت مییافت. تمام کشور از وضع نا هنجار اقتصادی و منافع سرشار
شرکتهای صادراتی و وارداتی ناراضی بود.

بنیان اتحادیه محصلان در شهر کابل به سال ۱۳۴۹ خورشیدی
گذاشته شد این سازمان خواستار اصلاحات اجتماعی ، فرهنگی
و حقوقی ژرف گردید. و در همان سال از طرف حکومت
وقت ممنوع اعلام گردید. حکومت جهت اجرای پلانهای پنج ساله
خویش تدابیری رویدست گرفت و زمینه را برای گسترش مناسبان
بورژوازی و از بین رفتن مناسبات قبل از سرمایه داری در کشور را
مساعد میساخت. این پروسه در رشته های مختلف زنده گی جریان
داشت. همراه با این مسأله تناسب مرز بندی نیرو های سیاسی نیز
تغییر میافت. تحولاتی ، که در افغانستان جریان پیدا کرد، دارای
تضاد های بسیار ژرف بود. تغییراتی در سیستم مالیاتی و گمرکی،
که باعث استثمار زحمتکشان بود، رونما گردید و این تغییرات سبب
تشدید تضاد ها گردید. مسأله اصلاحات ارضی نیز باعث پیدایش
مشکلات بفرنج اجتماعی ، که کلیه دهقانان و افراد کشور را در برداشت،
شد. در عین زمان شرایط اجتماعی در روستا ها امکانات رشد سریع

۲. اپوزیون : ضدیت ، مخالفت ، دست مخالف اقلیت

کشاورزی را بسیار محدود میساخت ، زیرا دهقانان در چنگال
مناسبات کهنه و فرتوت فیودالی و نیمه فیودالی قرار داشته و در زیر
بار سنگین این مناسبات پوسیده دست و پا میزدند.

روحانیون و نیرو های محافظه کار نیز در برابر تحولات اقتصادی
فرهنگی ، سیاسی و اجتماعی تا حد زیاد مقاومت میکردند، علی الرغم
مقاومت اینها مناسبات جدید اجتماعی و فرهنگی راهش را به سوی تحول
و پیشرفت در دل مناسبات پوسیده باز میکرد.

بنابر نارضایتهای روز افزون در کشور مناسبات سیاسی نمیتوانست
دست نا خورده باقی بماند. در نتیجه عملی شدن تحولات اجتماعی
اقتصادی و دموکراتیزه ساختن زنده گی سیاسی روز تا روز در جامعه
نفوذ بیشتر مییافت.

پایان یافتن تسلط امپریالیزم انگلیس در هند و پاکستان مبارزه ضد
امپریالیستی خلیفهای آسیا و آفریقا در دوران بعد از جنگ دوم جهانی
بر روحیه مردم افغانستان تأثیر ژرف و بنیادی وارد کرد و علاقه مندی
کلیه مردم به تحولات سیاسی در کشور به طور ویژه و چشمگیری
شدت حاصل کرد، اما در اثر فشار طبقات بالا نیرو های تحول طلب
به صورت مخفی و گاهی به صورت آشکارا شروع به فعالیتهای سیاسی
و اجتماعی کردند. در کنار اندیشه های اصلاح طلبانه و محافظه کارانه
اندیشه های رادیکال ، که بیانگر طرفداری از تغییرات اجتماعی
رادیکال بود، راه باز نمود. در روزنامه های مرکز و ولایتها یک

سلسله مقاله ها در باره وضع اجتماعی و فرهنگی توده های وسیع مردم، که بیانگر فقر و بدبختی زحمتکشان، مهاجرت دهقانان به شهرها و بیکاری بود، به نشر میرسید و روزنامه ها تشدید روز افزون مسایل اجتماعی را خاطر نشان میساختند.

پیروزی نیروهای صلح بر فاشیسم و تأثیر آن بر ادبیات

در درازای جنگ دوم جهانی نیروی فاشیسم، که در آغاز جنگ به پیروزیهای نسبی دست یازیده بود، دولت‌های مترقی را تحت فشار و حملات خویش قرار داد و آرزو داشت تا ممالک صلحدوست و تمسکین را عقیم (۱) ساخته و سد راه ترقی و پیشرفت آنها شود. فاشیسم حملات شدید و گسترده خویش را به دولت شوروی متمرکز ساخت و میخواست سطره (۲) خود را در جهان گسترده تر بسازد. به اثر قربانیهای مردم شوروی و سایر کشورهای صلحدوست فاشیسم به شکست قطعی و ادار ساخته شد و جهان و بشریت از چنگال شوم آن نجات یافت. پیروزی جهان مترقی بر فاشیسم رهایی بشریت از بدبختی و تباهی بود، که این پیروزی با قربانیهای زیاد میسر انسان زحمتکش گردیده است. بعد از شکست فاشیسم و پیروزی نیروهای صلح و ترقی اندک - اندک پیشرفت تحول و شکوفایی در کلیه پدیده های اجتماعی نصیب کشورهای گردیده، که راه ترقی اجتماعی و پیشرفت

(۱) عقیم: نازا، سترون، زن یا مردی، که فرزند نیارد.

(۲) سطره: چیره شدن، غلبه یافتن و تسلط داشتن

را با قبول زحمات و تلاشهای فراوان انتخاب و دو اثر کار و بیکاری مداوم و خسته گی ناپذیر خویش بشر را در مجموع و خود را به ویژه در شاهراه ترقی سوق دادند.

با شکست فاشیسم در کلیه جهات زنده گی انسانها تحول و پیشرفت رونما گردید، که از جمله پیشرفت و تحول در ادبیات و فرهنگ نیز محسوس شد. ادبیات در خدمت صلح و ترقی قرار گرفت شاعر و نویسندگان با تلاش همیشه گی کوشید. رسالت خویش را انجام داده و ادبیات را در خدمت بشر بگمارد. شاعر و نویسنده با نوشته ها و چکامه های خویش به پاسداری از عدالت، صلح و ترقی برخاست و ادبیات پر بار با درونمایه عالی متعهد و رسالتمند عرض وجود نمود. ادبیات با جانبداری از صلح، عدالت و ترقی تکامل و پیشرفت نموده و راه پویایی و شکوفایی را دنبال کرد یعنی ادبیات روند و پروسه شکوفایی را به پیش گرفته و بارور گردید و در فرجام ادبیات مترقی و متعهد جانشین ادب و فرهنگ پوسیده و ارتجاعی گردیده ادبیات و فرهنگ با تحول و پیشرفت با ویژه گیهای مشخص خویش پای خود را در ادب و فرهنگ گذاشته و ابده های مترقی ایشان درونمایه ادب و فرهنگ بشریت قرار گرفت. درخت ادبیات جهان گشتر گردیده (۱) و سیمای فرهیخته مردان در جهان ادبیات و فرهنگ عرض وجود نمود.

۱. گشتر: بسیار انبوه لشکر و یا کاروان

او جگیزی جنبشهای انقلابی و رشد مطبوعات مترقی

در سال ۱۳۴۳ خورشیدی در افغانستان جراید غیر رسمی آغاز به نشرات کردند. این جراید غیر رسمی از طرف رهبران جریانهای مختلف، که دارای دید بورژوا دموکراتیک بودند، شروع به فعالیت نمودند. بعضی از ناشران این جراید طرفدار تغییرات بنیادی و مستقیم به نفع زحمتکشان و با روحیه و نظرات انقلابی و دموکراتیک بودند. روزنامه های جدید به نشر موادی که، نگرانی جدی از وضعیت اقتصادی را نمایش میداد، میپرداختند. مقاله ها از عقب مانده گی کشاورزی، حمل و نقل، وضع اجتماعی و سیاسی، فرهنگی، ازدیاد روز افزون قیمت های مواد اولیه و پایین بودن سطح زنده گی مردم و غیره شکایت و انتقاد داشتند. در نشرات جراید ملی تقاضای از بین بردن انحصار زمینداران و نماینده گان سرمایه بزرگ در قدرت سیاسی مشهود بود. روزنامه های جدید مشترکاً تبلیغات وسیع و گسترده در راه حق تأسیس سازمانهای سیاسی و مسؤول بودن دولت در برابر پارلمان را شروع کردند، اما گروه های مختلف سیاسی، که ایجاد شده بود، تماس های وسیع با توده های مردم نداشتند.

در سال ۱۳۳۸ خورشیدی (ندای خلق) به مثابه یک روزنامه را دیکال کوشش کرد، حزب سیاسی علنی را تأسیس نماید، اما به مشکلات و موانع روبرو شدند. جریانهای سیاسی برای اولین بار در

کشور تظاهرات سیاسی اشکارا و خیابانی را در شهر کابل ترتیب دادند. این تظاهرات به صورت وسیع انعکاس یافته و در گردنمایی ترتیب داده شده درخواست لغو انتخابات دوره هفتم شوراست. در این سالها در ساحت ایدئولوژیکی و فرهنگی زنده گی مردم تحولات مهم رخ داده و آثار ادبی اجتماعی و سیاسی روز به روز گسترش و فزونی مییافت.

در شرایط بسط و توسعه سریع تضاد های اجتماعی افغانستان و همچنین او جگیزی جریانهای آزادی بخش ملی و انقلابی در کشور های عقب مانده زمینه تحولات اجتماعی را سریعتر ساخت. این جریانها نشان میداد، که پس از جنگ دوم جهانی ساختمان اجتماعی اقتصادی عقب مانده دیگر نمیتواند دوام بیاورد. بنا بر آن خواستهای سیاسی و اقتصادی این گروه ها در سیاست دولتی افغانستان اثر خویش را وارد کرده بود و زمینه اصلاحات اجتماعی و سیاسی نیز شدیداً احساس گردیده بود.

بررسی تأثیرات مطبوعات مترقی جهان بر ادبیات این دوره

پس از شکست فاشیزم و پیروزی کشور های ملی و دموکراتیک و جنبشهای ملی و دموکراتیک و در کلیه جهات و شؤون زنده گی این ملتها و جریانه های پیشرونده و ترقیخواه دیگر گونیه های ژرف و بنیادی رونما گردید، که از جمله میتوان از تحولات و پیشرفتهای

فرهنگی و ادبی در زمینه یاد آور شد. به پیروی از مشی مرقی و عدالت اجتماعی در بعضی از کشورهای اروپا، آسیا و جوامع ملی و دموکراتیک انجمنها و کلوبهای فرهنگی، هنری و ادبی ایجاد و بنیاد گذاری شد و دستاوردهای سترگ (۱) را در فرهنگ، ادب و هنر به ارمغان آورد. این انجمنها باعث ایجاد بزرگترین اثرها و حماسه های جاویدانی در فرهنگ و هنر شد. انجمنها، اتحادیه ها و محفلهای مرقی به صورت آشکار و واضح و برخی به صورت نیمه علنی و مخفی دابر گردید، که فرهنگ و ادبیات را بانو شده ها، ایجادها و دستاوردهای خویش به سوی شکوفانی و درونمایه گی پر بار تر کشانید. که گواه این مدعای ما آثار و نشرات مانده گار همان وقت شده میتواند. نقش انجمنها، اتحادیه ها، موسسات گروهی و همه گانی و مطبوعات آگاه، متعهد و رسالت مندی، که با تلاش و پیکار خویش برای پیشرفت و ترقی گامزن راه تحول شده بودند، خیلی چشمگیر و ارزنده است. با تدویر محافل، کنفرانسها و نشرات مفید توانستند در غنا مندی و پایایی فرهنگ و ادب رسالت خویش را به وجه نیکو و پسندیده انجام دهند، که با این کارهای شان راه را برای آینده گان روشن و آشکار ساختند و ملت را به سوی ترقی و رهنمونی کردند.

اگر ادبیات و فرهنگ برخی از دول آسیایی و اروپایی را بعد از جنگ دوم جهانی و پس از ایجاد و بنیانگذاری اتحادیه ها و انجمنها

(۱) سترگ. بزرگ جت، تنومند، قوی هیکل، لجوج و ستیزه کار هم گفته شده است.

به پژوهش، ارزیابی و داوری بنشینیم به وضاحت دیده میشود، که چی پیشرفتها و تحولات عمیق و بنیادی نصیب شان گردیده است، که واقعا در خور تحسین بوده و سر مشق برای سایر کشور های دیگر شده میتواند. پس گفته میتوانیم، که ادبیات مرقی و پیشرفته جهان محصول مطبوعات مرقی، هدفمند و رسالتمند بوده است یا به عبارتی دیگر مطبوعات مرقی جهان تأثیرات خیلی ارزشناک در پرباری و غنا مندی فرهنگ و ادبیات کشورهای دیگر تأثیر گذاشته و باعث ایجاد شاهکارها ادبی و فرهنگی گردیده است. این آثار جاویدانی چون ستاره های درخشان و تابناک بر تارک (۱) مطبوعات و ادب این کشورها میدرخشند و فنا ناپذیری و مانده گاری دارند، زیرا هر اثری، که درونمایه خوب و پذیرفتنی داشته باشد، با گذشت روزگار آبدیده و جاویدانی شده و میرایی ندارد.

در کشور ما در درازای تاریخ دو انجمن ادبی و فرهنگی به وجود آمده و با سیر و گذشت روزگار فراز و فرودی را پیموده است. گاهی راهی تکامل و پیشرفت شده و زمانی سوی انحطاط سوق داده شده است. نقش این انجمنها در شکوفانی فرهنگ و ادب ما ارزشمند بود، که ما در جایش از آنها یاد آوری کرده ایم. بعد از پیروزی انقلاب ثور اتحادیه شعرا و نویسندگان و چندین اتحادیه و انجمن دیگر در ساحه های فرهنگی، ادبی و هنری ایجاد گردید.

۱. تارک: فرق سر، میان سر

اتحادیه شعرا و نویسندگان در راه شکوفایی و پویایی فرهنگ و ادبیات تلاشهای فراوان کرده و خدمات ارزشناک را انجام داد و نتایج پرثمری به بار آورده است .

بررسی نهضت زنان در این دوره

زنان، که نیمه از پیکر اجتماع را تشکیل میدهند ، این موجود با احساس و با درک در درازای تاریخ و فرمایشیهای مختلف اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی تحت ستم و استثمار قرار داشتند .

آن چه از اوراق تاریخ بر میآید این است ، که در دوره برده‌گی طبقه زن در جامعه مقام خوبی داشت ، کارهای مشکل را مردان انجام میدادند و زنان راحت تر بوده و حکمفرمایی مینمودند . این زمان را زن سالاری یا مادر سالاری گفته اند ، اما این سالاری و فرمانروایی دیر نپایید و با پیدایی نظام فیودالی دیگرگو نیهای در روابط اجتماعی و اقتصادی جامعه رونما گردید . شیوه تقسیم نعم مادی تغییر پذیرفت و سالاری و فرمانروایی از زنان به مردان تعلق گرفت . با این تغییر و دگرگونی وضع زنان بدتر شد . در نظامهای غیر عادلانه همانگونه ، که اکثریت طبقه ها تحت ستم و استثمار طبقاتی قرار میگیرند ، زنان نیز از این حکم به دور نمانده و تحت ستم طبقاتی میایند .

در افغانستان عزیز ما نیز زنان مبارز و آگاه در هر دوره از تاریخ

قد برافراشته و در پهلوی مردان در مبارزات اجتماعی سهم گرفته و قهرمانان نهیهای از خود نشان داده و خود را در نهضت‌های اجتماعی ، سیاسی و فرهنگی سهم ساخته اند .

نهضت شعوری زنان در کشور مابین سالهای ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰

خورشیدی به وجود آمد و با گذشت زمان و روزگار نضج پیدا کرد و به پخته‌گی رسید . زنان دلیر و قهرمان افغان علاوه از کارخانه و پرورش طفل در مسایل سیاسی ، اجتماعی ، فرهنگی و اقتصادی نیز سهم داشته اند و در راه تحقق این آرمان مقدس پیگیر و دلیرانه مبارزه نموده اند . به اساس این مبارزه خویش اکنون از تمام حقوق فرهنگی ، اجتماعی ، سیاسی و اقتصادی مساوی با مردان برخوردار بوده و شادوش مردان در اعمار جامعه سهم فعال میگیرند . این تساوی حقوق در اثر مبارزه نهضتطلبی و آزاد بخواهی میسر شده است .

زنان در اثر مبارزات مداوم و همیشگی خویش این حق را کسب نمودند ، که در کلیه امور زنده‌گی مساعی مشترک با مردان داشته و از هرگونه حقوق بهره‌مند شوند .

در راه شکوفایی نهضت زنان نقش فرهنگ ، ادب ، تعلیم و تربیه از جنانا کتر بوده و هست . اکنون رسالت و تعهد زنان نویسندگان ، شاعران و هنرمندان در به پیروزی رسانیدن نهضت زنان این امر شرک انسانی هر چه محسوستر به نظر میرسد و به زنان رسالتمند است ، که در راه شکوفایی

نهضت زنان در افغانستان نقش گرانمایه خویش را به وجه نیکوانجام داده و این نهضت را به قله های پیروزی و شکوفانی برسانند.

نهضت زنان و پیوند آن با ادبیات

اگر صفحه های تاریخ شکوهمند و پرغناى فرهنگ و ادبیات خویش را ورق گردانی نمایم ، کمتر آثار و نامهای از زنان را در این گنجینه ارز شناك مینگریم ، این کمی آثار و نامها به آن معنی نیست ، که ما زنان و مادران ادبپرور و فرهیخته (۱) نداشته و نداریم . بلکه یک سلسله موانع موجود بوده . که زنان را از پیوستن به فرهنگ و ادب دورنگ میداشتند و کمتر توجه به حال شان مینمودند . اگر به حال و آثار زنان فرهنگی خویش از آغاز دوره های فرهنگی تا حال نظر بیندازیم به وضاحت دیده میشود ، که ما زنان و مادرانی داشته و داریم ، که در راه آزادی ، گسترش حق و عدالت بیان و اقیقتها و حقایق از بذل جان و تن دریغ نکرده و خواسته اند ، با ریختن خون خود درخت گشن فرهنگ و ادب ما را سیراب نمایند . آثار ، چکامه ها و نشیده های فراوان از زنان در راه پویایی فرهنگ و ادب در دست داریم ، که ایشان توانسته اند . چگونه رسالت خویش را شایسته تر انجام داده اند .

هر قدر نهضت زنان او جگگیرنده تر میشود هما نقدر نقش این او جگگیریهادر تکامل و پیشرفت فرهنگ و ادبیات تأثیر داشته و ادبیات ما را

(۱) فرهیخته: ادب آموخته و تربیت شده

با فرآورده هایش غنا و درخشش بیشتر میدهد . کلیه پدیده های اجتماعی با همدیگر پیونددار گانیک دارد ، نهضت زنان در جامعه نیز پیوند مستقیم در پویایی و بالنده گی فرهنگ و ادب دارد . که نقش این پیوند را در آثار ادبی خویش به وضاحت دیده میتوانیم . ادبیات رسالتمند و متعهداز یک سو در رشد نهضت زنان تأثیر داشته و از سوی دیگر نقش زنان ادبپرور را در شکوفانی ، پویایی و بالنده گی ادبیات و فرهنگ تبارز میدهد . با او جگگیری نهضت زن ادبیات ما مایه و فروزنده گی میگردد و با تکامل ادبیات نهضت زنان به اوج قله های پیروزی و تکامل راه مییابد . پس گفته میتوانیم ، که نهضت زنان با ادبیات رسالتمند پیوند از هم ناگسستنی و جدایی ناپذیر دارد و این هر دو با هم آن قدر گره محکم خورده است ، که نمیتوان آن را از هم جدا ساخت .

بحثی بر پرده نشینان سخنگوی

اگر به سیمای ادبیات کشور عمیق نظر اندازیم دیده میشود ، که در تاریخ ادبیات ما کمتر توجه به حال و آثار زنان سخنپرداز شده است . این کم توجهی عوامل مختلف دارد . از جمله محصور (۱) بودن زن در چارچوب خانه و نگهداری طفل ، واری امور خانه ، عدم حقوق تحصیل و اشتراك در مسایل ادبی ، هنری ، اجتماعی و سیاسی ،

(۱) محصور . حصار شده ، دیوار شده و هم زمینی ، که دور آن دیوار کشیده شده

که کلیه اینها دلیلی است، برای عدم توجه به زنان کشور. در واقع این محرومیتها میراث شوم فرهنگ فیودالی بوده، که در افغانستان سالها وسده ها حکمروایی داشت. هرگاهی اوراق تاریخ ادبیات را مطالعه نمائیم کمتر به نام زنان شاعر این دیار بر میخوریم و صرف از چند شاعر نامدار مانند: رابعه، عایشه، محبوبه... یاد شده است، حال آنکه این چند شاعر تمامی زنان سخنور افغانستان را در برگیرنده نیست، بل هستند شاعرانی، که گرد فراموشی و غبار گمنامی بر چهره شان نشسته و ایشان را به فراموشی سپرده است. موقف زن را در آن زمان از دید گاه نویسندگ کتاب «برده نشینان سخنگوی» بر میخوانیم که مینویسد: «طبقه نسوان در تمام دوره تاریخ زیر بار جور و ستم مردان قرار گرفته از تمام حقوق حیاتی و اجتماعی بی نصیب بودند. حتی از تعلیم و تربیت بی بهره بودند و تعلیم زن را یک امر بی فایده میدانستند و یگانه وظیفه زن خدمت شوهر و نگاهداری اطفال تعیین شده بود. تربیه درست و تحصیلات اساسی بیشتر نصیب دختران و زنان سلاطین اسلامی بود. آن زنانی، که از نعمت سواد و تعلیم بهره مند بودند و میخواستند از چوکات تنگ رسوم خارج و شامل حیات اجتماعی گردند و با مردان همسری کنند. این گونه زنان در این راه ناکام شدند، چنانکه رابعه، که دختر نجیب زاده بی بود، خلاف رسوم و عادات عصر خود بر غلامی عاشق شد. شاید محبوب او در شرافت و دانسته گی از بسیاری نجیب زاده گان بهتر بوده باشد، اما

با آن رابعه از نقطه نظر طبقه خود مرتکب گناه عظیمی شده است. در نتیجه قربانی غرور خانوادگی و عرف و رواج بیرحمانه زمان گردید. تعداد بانوان گمنامی، که قربانی بیرحمی و ستم زمان، محیط، رسوم و عرف گردیده اند، از حساب بیرون است. چقدر دلهای پر آرزو و امید، بدون آن که از لذایذ حیات بهره ببرند در زیر خاک شدند. چه استعدادها و قوه های روحی، که شاید گوهر گرانبهای به گنجینه عالم علم و ادب میافزودند، مفقود و معدوم شدند.»

پس بر فرهنگیان قلم به دست ماست، که حق زنان دانشمند و ادیب را ادا نمایند و از ایشان به حیث وارثان مستحق فرهنگ این کشور یاد نمایند. اگر چه هر کس در خور دانش و بینش خود از این شعرا دربرگهای کتب، مجلات و روزنامه ها یاد دهانی نموده است، اما این کار سطحی بوده و تمامی شعرا را در برگیرنده نیست. از جمله کسانی که درباره شعرای زن در زبان دری تا اندازه بی زحمت کشیده و این فراموش شده گان را یاد کرده است، محترم ماگه رحمانی است. وی در سال ۱۳۲۸ خورشیدی پس از یک سلسله پژوهش و کاوش علمی و تحمل رنج فراوان به نشر یک کتاب گرانمایه و ارزشمندی مبادرت ورزید و نام آن را (برده نشینان سخنگوی) گذاشت. این کتاب شامل پنج فصل بوده و هر بخش آن محتوای جداگانه دارد، که اکنون به صورت فشرده به بررسی آن میپردازیم. نظری به ادبیات فارسی از ابتدای اسلام تا قرن ششم هجری

شمسی این عنوان و موضوع فصل اول کتاب است، که شامل تحلیل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در این دوره مشخص بوده و زنانی، که در این محدوده زنده‌گی نموده و با کار و پیکار خویش در راه شکوفایی فرهنگ و آزادی زنان خدمات ارزنده‌یی نموده اند، یاد دهانی شده است. کلیه زنان شاعر این دوره با در نظر داشت جهات ادبی، سیاسی و اجتماعی زنده‌گی و ذکر نمونه کلام معرفی شده است و از فراز و فرود فرهنگی این دوره یاد شده و تحلیلی صورت گرفته است. نقش زنان شاعر این زمان زیاد تر توجه نویسنده را به خود جلب کرده و از چار شاعر به صورت مفصل یاد آوری صورت گرفته است. فصل دوم این کتاب به بررسی و تحلیل اجتماعی و فرهنگی قرون هفتم الی نهم هجری تخصیص یافته و از بیست و یک شاعر نامور این زمان به حیطه فرهنگی آن عصر یاد شده است.

فصل سوم کتاب در برگیرنده تحلیل فرهنگی و اجتماعی قرون دهم الی دوازدهم هجری بوده و از احوال و آثار سی و دو شاعر یاد شد، که رسالت این زنان شاعر را در محدوده زمان معین به بازرسی نشسته است.

فصل چهارم کتاب ادبیات قرن سیزدهم هجری را تحلیل کرده و از جمله شاعران این دوره از سی و نه نفر یاد شده و از حال و آثار نمونه کلام و اوضاع فرهنگی و اجتماعی تحلیلی صورت گرفته است. فصل پنجم این کتاب اختصاص شده به شاعران مجهول الزمان

با آن شعرای، که دوره حیات شان درست مشخص نبوده و تعداد آنان به سی و هفت میرسد.

نویسنده کوشیده است، که رسالت زنان شاعر را در طول همین تاریخ، که قبلاً ذکر شد تحلیل کرده و نقش موثر زنان را در شکوفایی فرهنگ و ادب بررسی نماید. وی مینویسد، که (من میخواستم از زنان شاعر معاصر نیز یاد دهانی نمایم، اما نظر به کمی وقت، اسناد و آثار از این کار دست کشیده و آن را برای آینده گان و معاصرین واگذار شدم.)

اثر گرانبه نویسنده محترم قابل تحسین بوده و زحمات شان در خور توجه است. این کتاب یگانه اثر ویژه است، که درباره زنان شاعر این کشور و کاریست ارزنده، آموزنده و پربثمر و راهگشای آینده گان.

است. در اشعار خویش از نا به سامانیها و بیعدالتیهای اجتماعی انتقاد کرده و این کاستیها را باز گو نموده و در سال ۱۳۴۳ خورشیدی چشم از جهان پوشیده است.

مخمس

ایام به کام دل ما نیست چه حاصل
شامیست که صبحش ز قفا نیست چه حاصل
رنجورم و امید شفا نیست چه حاصل
دردی که ازو کام روایت چه حاصل
یاری که درو مهر و وفا نیست چه حاصل
در گلشن دهر است دلم غنچه، ای افسوس
نشکست لب ما به شکر خنده، ای افسوس
هر دم بکشیم آه و به هر لحظه، ای افسوس
بر سر نردم از غم او پنجه، ای افسوس
زین باغ گلی بر سر ما نیست چه حاصل
در گنبد افلاک که هرنی به نوایست
هر سوخته دلی را که بود سوز جدایست
در سینه هر غمزده آهنگ و نوایست
این جا است که هر دل شده را راه به جایست
درد است فراوان و دوا نیست چه حاصل

مخفی بدخشی و محجوبه هروی

دو شاعر در ریزبان معاصر

مخفی بدخشی: این شاعر نامدار، که نام اصلیش سیده حضرتن بی بی است، متخلص به مخفی و دختر میر محمود شاه میباشد. پدر مخفی در وقت سلطنت امیر شیرعلیخان از جمله خانهای ملوک الطوائفی دیار بدخشان در آن روزگار شمرده میشد. مخفی بدخشی روزگاری را با ناز و نعمت زنده گي کرد و تا آخر عمر همسر نگرفت و همیشه با خامه و نامه، کاغذ و کتاب سر و کار داشت و عمر را در پژوهش و نگارش سپری نموده است.

مخفی بدخشی با دانش و لیاقتی، که داشت، یک قرن ملکه سخن در سرزمین ادب پرور ما بود. زنده گي این زن سخنسنج و سخنندان یک مدتی در شهرهای مزار شریف، کابل و کندهار سپری گردیده و بعد از چهل سال دوباره در شهر خوش آب و هوا و سخن پرور بدخشان رفته و مدتی را در آن شهر گذرانده است. اشعار و چکامه های فراوان از فرآورده های ذهنی این شاعر نامدار به مراث مانده

زاهد که ترا بارریا کرده دو تا پشت
این ریش دراز تو چه یک زرع چه یک مشت

ای بی خبر این گنبد دستار ترا گشت
عمامه به سر خرقه به سر سبجه در انگشت

چون روی دلت سوی خدا نیست چه حاصل

عمریست که دل بسته آن حلقه گیسوست

دیریست که جان بسمل آن غمزه جادوست

(مخفی) چه توان کرد که بی مهر و جفا خوست

(قصاب) سرا پای نگارم همه نیکوست

در فکر من بی سرو پا نیست چه حاصل

محجوبه به هروی

نام این شاعر بلند آوازه صفورا و از خانواده اصیل و قدیمی
و معروف غوریان میباشد. نسب او به غیاث الدین غوری میرسد.
پدرش ابو القاسم مرد فاضل و اهل علم و ادب بوده و در تعلیم
و تربیه محجوبه زحمات فراوان و سعی بی پایان به خرج داده است.
محجوبه هروی در سال ۱۳۲۴ هجری قمری در قریه کشک
بادغیس به دنیا آمد. چون سایر زندهای قدیم هرات همواره در حجاب
و سروکارش با شوهر داری و تربیه طفل بوده است. این وظایف
به هیچوجه مانع کارهای ادبی این زن با استعداد نگردیده است. با

سوودن قطعات حماسی خدمت به وطن نموده و با غزلها و قصیده‌های
بی مانند خویش به سرمایه ادبی و هنری کشور افزوده است.

آن طوری که خود گفته است اشعار (مستوره غوری) توجه او را
جلب کرده و محبوبه نیز به پیروی از وی مبادرت به ساختن
قطعات شعری نموده است.

اشعار محبوبه هروی به اشکال غزل، قصیده، رباعی، مخمس
و قطعات بوده و شامل موضوعهای اجتماعی، ادبی و هنری میباشد.
به طرز پرداخت این شاعر میتوانیم از این غزلش رهیابیم:

یاد روزی که دل از دست تو افکار نبود

دیده از هجر لب لعل تو خونبار نبود

آن چه دیدیم ز بخت سیه خود دیدیم

ورنه چشم تو چنین کافر و خونخوار نبود

بر من از شوخی اغیار رسید آن چه رسید

این قدر یار جفا جوی و دل آزار نبود

عشق را محنت هجران تو مشکل کرده

ورنه بر عاشق سودا زده دشوار نبود

راز خود را به کس اظهار مکن (محجوبه)

هیچکس چون به جهان محرم اسرار نبود

تحلیل فشرده‌ی بی از وضع شعر، نثر، داستان و نمایشنامه در
افغانستان از ۱۹۴۵ - ۱۹۶۳ میلادی

عقب مانده‌گی اجتماعی، که میراث شوم فیودالی و ماقبل این
فرماسیون اجتماعیست، سایه خود را بر تمام شوون زنده‌گی مردم
افغانستان انداخته و کلیه، آنها را تحت سلطه (۱) خویش قرار داده بود.
آن چنان که جوامع بشری همیشه در راه رسیدن به ترقی، عدالت
اجتماعی پیشرفت فرهنگی و اقتصادی کوشیده اند، مردم افغانستان
نیز برای رشد فرهنگ و احیای ادب پیشرفته و متعهد، نهضت ادبی
و اجتماعی و آزادی بیان دست اندر کار گردیده و با ایجاد آثار ادبی
و هنری مانند نثر، داستان، شعر و نمایشنامه خوب با محتوای پذیرنده
و انسانی رسالت خود را ادا کرده اند. کلیه این آثار ادبی به صورت
نیمبند بیانگر واقعیت‌های عینی جامعه بود، زیرا نظام سنتی جلور
این گونه آثار را سد میشد.

شاعران و نویسندگان جامعه ما، که در جهت منافع مردم با نهاد
و رسالت قرار داشتند، از کوچکترین زمینه، که مساعد میشد، برای
بیان و اظهار حقایق و واقعتهای جامعه استفاده اعظمی مینمودند و رسالت
خویش را به جا میکردند.

با واجگیری نهضتهای ادبی و اجتماعی در کشور محتوای او درونمایه

۱- سلطه قدرت، توانایی، چیره‌گی و فرمانروایی

خوبی برای نثر، شعر، داستان و نمایشنامه‌ها باشد. این پدیده‌های ادبی
با محتوای خوب خویش در خدمت انسان زحمتکش قرار گرفته‌خواستهای
این اقشار اجتماعی را باز تاب کرده است. جنگ دوم جهانی این
پدیده‌شوم، که فاشیزم هنلری آن را سالاری مینمود، سایه خود را بر تمام
پدیده‌های ادبی چون نثر، شعر، داستان و نمایشنامه‌ها افکنده بود و
پدیده‌های فرهنگی کشور ما را نیز متأثر ساخت.

تمام فرهنگیان و قلمزنان دست به کار شدند و با تمام نیرو و توان
انزجار و نفرت خود را در برابر جنگ و جنگ افروزان ابراز نمودند،
صلح آرمان همیشه‌گی و مداوم بشر بوده برای تحکیم و ثبات این
آرمان مقدس کلیه فرهنگیان ما با تلاش گسترده‌ی سعی نمودند، که در
بیان و فرآورده‌های خویش آن را منعکس سازند و از استقلال و حراست
وطن با قلم و شمشیر پاسداری نمایند. وضع نابه سامان و درهم ریخته
جامعه در ابراز احساسات و هیجانات درونی شاعر و نویسنده تأثیر
فر او داشت.

باید یاد آور شد، که شعر، داستان، نثر و نمایشنامه‌های خیلی خوب
با درونمایه انسانی فرآورده‌های فرهنگیان ما در این محدوده
زمانی تشکیل میدهد، که هر کدام آنها با پیدایی خود ادبیات شکوفنده ما را
بیش از پیش تابناک و مانده‌گار ساخته است.

به وجود آمدن جریده های آزاد ملی و نقش

آنها در غنای هنر و ادبیات این دوره

پس از اعطای دموکراسی جنبشهای دموکراتیک و ملی در تلاش آن شدند، تا برای بیان عقاید و آرای خویش و سلبه های نشریه داشته باشند. با در نظر داشت این مفکوره و پیکارها همان بود، که یک سلسله جریده های آزاد و غیر دولت به نشر رسید و در صفحه های خویش خواستهای مردم را به صورت مفصل انعکاس میدادند.

نقش این نشریه های ملی در پروسه جنبشهای ملی و دموکراتیک ارزشناک بوده و با محتوای این نشریه ها با روری و شکوفانی فرهنگی و ادبی میسر خلقها و به ویژه جوانان و نهضت طلبان کشور گردید. برای نخستین بار یک تعداد جریده ها و روزنامه های ملی در کشور به نشر رسید. این روزنامه ها و جریده ها نظر ها و آیده های سیاسی و اجتماعی معتدل پسندان را به مردم انعکاس میدادند و ضمناً میکوشیدند در پیشبرد و تشکیلات و پخش آیدیولوژی خود قدمهای مؤثری بردارند پس از آن یک سلسله روزنامه ها و جریده های دیگر پیهم منتشر گردید، که با پخش اندیشه های مترقی، معتدل و تند رو در اذهان عامه نقش خویش را به جا کردند. پخش و گسترش نظر های ملی و مترقی در جریده ها و روزنامه های ملی نه تنها در ذهنیت عامه تأثیر فراوان کرد، بلکه در غنای فرهنگ و ادبیات ما تأثیر بارز انداخت.

فصل سوم

جنبشهای ملی و اعلام دموکراسی

سالهای ۱۹۶۳-۱۹۸۰ میلادی

در سال ۱۳۴۳ خورشیدی پس از انفاذ قانون اساسی حکومت جدیدی روی کار آمد و برای مردم افغانستان دموکراسی داده شد. نیروهای مترقی و پیشرو از این دموکراسی استفاده بزرگت کرده و جنبشهای مترقی و آگاه راهر چه بیشتر بسیج نمودند.

حکومت جدید با اعلام دموکراسی خویش تحولات جدیدی در سیستم اداری دولت، تجدید قانون اساسی، قانون جدید انتخابات، قانون احزاب سیاسی و بهتر ساختن روابط سیاسی را با همسایه گان کشور به مردم و عده داد.

در دموکراسی حق تأسیس احزاب سیاسی و رای دهی در انتخابات پارلمان به مردم داده بود و در آن وعده های درباره بهتر شدن وضع زنده گی مردم درج گردیده بود.

پدیدار شدن نخستین جوانه های ریالیزم جامعه گرا

بعد از به وجود آمدن مطبوعات ملی و غیر دولتی در چوکات مطبوعات و نشرات وطن عزیز مان افغانستان یک سلسله نوشته ها و نشراتی ، که انعکاس دهنده حقایق و واقعیتهای زنده گی اجتماعی سیاسی ، فرهنگی و هنری کشور بود ، پا به عرصه وجود گذاشت . مقاله ها ، اشعار ، داستانها و گزارشهای ، که کلیه آنها بر بنیاد درستبها و راستبها استوار بود ، در صفحات روزنامه ها ، جریده ها و مجله ها به خواننده گان عرضه گردید . کلیه شئون زنده گی اجتماعی ، سیاسی ادبی و هنری کشور را به کند و کاو گرفتند ، نقد و پژوهش کردند و کوشش همه جانبه صورت میگرفت ، تا مردم در روشنایی حقایق عینی قرار بگیرند و ادبیات ما از جمله مکتبهای ادبی و هنری راه مکتب ریالیزم و به ویژه ریالیزم جامعه گرا را در پیش گرفت . ریالیزم ، که از محتوا و تعریف آن معلوم میشود ، به آن پدیده های ادبی و هنری اطلاق میشود ، که سوژه و درونمایه آن بر حقایق و وقایع عینی استوار بوده و همه آن بر واقعیتهای تکیه داشته و از برداشتهای جامعه و زنده گی اجتماعی مایه گرفته و با پرداخت هنرمندانه هنرمند شکل پذیرفته و با نحوه راستی و دور از کاستیها به مردم عرضه شود . کلیه جهات و بعد پدیده های زنده گی را میتوان با محک و معیار ریالیزم به داوری و پژوهش ارزیابی کرد ، اما ریالیزم جامعه گرا آن نوع پرداخت

ادبی و هنری را میگویند ، که تمام درونمایه آن بر حقایق و واقعیتهای عینی جامعه اتکا داشته و تمام ابداعات و پرداختهای آن از جامعه ما به داشته باشد . آلام ، خواستها و نیاز های مردم و جامعه را به زبان گویا و شکل واضح باز گو نماید . یعنی هر پدیده ، که به وجود میاورند ، باید خواست و نیاز جامعه را تبارز داده و همیشه در خدمت جامعه و به ویژه زحمتکشان و دهقانان به حالت اصلی آن بدون انحراف و کاستی باشد ، تأثیر فوق العاده داشته و تأثیر آن ژرف و بنیادی بوده پایا و فنا ناپذیر خواهد بود .

پس از نهضتهای ادبی و اجتماعی ، که در جامعه ما صورت گرفت و راه برای بیان حقایق باز شد ، یک سلسله آثار ادبی و هنری به وجود آمد ، که گرایش و درونمایه آن به سوی ریالیزم جامعه گرا بوده این گونه آثار در مطبوعات و نوشته ها شعری و نثری ما کم نظیر بوده و اولین خشتهای ریالیزم بود ، که البته گسترش آنها بعداً اندک اندک زیاد شده و گوشه های پوشیده حقایق جامعه را به زبان هنری و ادبی شایسته و نیکو تبارز دادند . اگر چه این آثار مبتدی بود ، اما راه پویایی و شکوفانی را در پیش داشت . در سالهای اخیر ریالیزم جامعه گرا در پرداختهای هنری و ادبی فراوان شده و کلیه پدیده های ادبی و هنری در کسوت ریالیزم به ویژه ریالیزم جامعه گرا به مردم عرضه شد .

بعد از پیروزی انقلاب ثور در کلیه امور زنده‌گی مردم افغانستان دگر گونی و تحول رونما گردید. هنر و فرهنگ اصیل و غنامند این کشور باستانی نیز در مسیر اصلی و اصولی خود رهبری گردیده شاعران و هنرمندان برای تبارز استعداد و بیان خویش تحت یک آرمان و هدف مشخص و مشترک در روند درست در حرکت افتیدند. نویسندگان و هنرمندان با بیان حقایق و اظهار واقعیت‌های عینی جامعه کلیه پدیده‌های فرهنگی و هنری را در خدمت انسان زحمتکش قرار داد. پس بر نویسندگان و هنرمندان است، که هنر و فرهنگ کشور را پویایی و شکوفانی بدهند. اکنون ادیبان و هنرمندان ما در اتحادیه‌های چون اتحادیه شعر او نویسندگان، اتحادیه هنرمندان و مانند این گونه اتحادیه‌ها و انجمنها بسیج گردیده اند.

نویسندگان، شعرا و هنرمندان مانند گل‌های خود رو نیستند، بل ایشان با دید وسیع و مشی روشن در خدمت مردم قرار دارند و هدف مشخص و انسانی را دنبال مینمایند. آثارشان از پراکنده‌گی و بیمایه‌گی نجات یافته و همه با یک صدا و با ننگ رسا در خدمت انسان زحمتکش و بیان حقایق و واقعیت‌های زنده‌گی قرار دارند. بنابر آن فرهنگ، سر و ادبیات ما گام‌های متین و استوار در راه غنامندی و شکوفانی خویش گذاشته و این جاده را تا نقطه آخر دنبال میکنند. پس نویسندگان، شاعر

و هنرمند رسالتمند باید رسالت خود را به وجه احسن انجام بدهد و از هرگونه کاستی آفریده‌های خود را به دور نگهدارند، تا باشد در آینده فرهنگ و ادب این کشور باستانی بیش از پیش غنامند، پرما به و شکوفان شود. اتحادیه شعرا و نویسندگان جمهوری افغانستان در میزان سال ۱۳۶۰ خورشیدی بنیاد گزارده شد. سازمانهای توده‌یی، که نوعی از سازمانهای اجتماعی اند، توانست افراد مربوط به یک گروه اجتماعی را بر پایه منفعت مشترک عملی آنها متشکل سازد. اتحادیه شعرا و نویسندگان در حیات فرهنگی و ادبی کشور نقش فعال وار زنده دارد. این اتحادیه دارای بخشهای مختلف بوده، که هر کدام آنها در جهت مشخص فرهنگ کشور به کار و پیکار انقلابی در نبرد و ستیز است.

هدف از تأسیس اتحادیه شعرا و نویسندگان کشور ما عبارت از متحد ساختن و بسیج کردن تمام شعرا و نویسندگان در جهت رشد، تکامل و شکوفانی فرهنگ و ادب مردم افغانستان است، هدف دیگر از تأسیس این اتحادیه پرورش استعداد های ادبی، غنامندی فرهنگی آفرینشها و خلاقیت ادبی مردم در جهت یک جامعه صلح‌آمیز میا شد. اتحادیه شعرا و نویسندگان یکی از اهداف مهم خود تامین اتحاد و همبستگی هر چه بیشتر کلیه اصناف و اقشار مردم زحمتکش و بسیج کردن نویسندگان، شعرا و هنرمندان به خاطر حفظ و حراست استقلال و تمامیت ارضی کشور و اعمار جامعه مبتنی بر صلح، عدالت

اجتماعی و دفاع از جنبشهای آزادی بخش ملی و نهضت عدم انسلان
 در جهان را میداند. این اتحادیه آرزو مند است در تمام ولایتهای اتحادیه
 های ولایتی شعرا و نویسندگان ایجاد شده و پایه های این اتحادیه ها
 هر چه بیشتر گسترش یابد. اتحادیه نویسندگان و شعرا در شرایط
 کنونی کشور دارای وظایف بزرگ و مقام تاریخی مشخص بوده و در
 راه گسترش و غنای فرهنگی و ادب کشور رسالت عظیم تاریخی
 را عهده دار بوده و باید این وظیفه و رسالت را به وجه نیکو و احسن
 انجام بدهد.

بررسی چگونگی ادبیات معاصر کشور

ادبیات و فرهنگ کشور عزیزمان افغانستان درین سالهای اخیر
 سیر تکامل و پویایی را در پیش گرفت. اگر ادبیات و فرهنگ کشور
 را در این اواخر به پژوهش و داوری قرار بدیم، چنین نتیجه میشود،
 که فرهنگ و ادب ما از گمراهی، بیماری، زوال و انحطاط نجات
 یافته و به پر باری، غنای فرهنگی و تکامل سوق داده شده است.

آثار و نوشته های پر ما به روند صلح آمیز زنده گی و اسیر ساختن
 و در شکل و بسیج ساختن توده ها و نیروهای مترقی و آگاه نقش ارزشناک
 داشته است، زیرا ادب و فرهنگ زبان گویا و بیانگر واقعیتهاست.
 اکنون نمونه چند از آثار شاعران و قصه پردازان معاصر را ارائه
 میداریم.

بادبان

این مجموعه شعری شامل (۹۵) پارچه شعر، که مشتمل از
 ماسدس، مخمس، قصیده و غزل است، میباشد. محتوای این اشعار
 در برگیرنده موضوعهای حماسی، تاریخی، انتقادی، انقلابی، جهاد
 و کوشش، استواری و پایداری، روح پر خاشاکرانه و عصیانگری
 در برابر ظلم و بیعدالتی جابران، یادی از قهرمانیهای مردان دلیر
 تاریخ، یادی از عالمان و نوابغ و رهگشایی برای نوپردازان میباشد.
 این مجموعه در (۲۸۶) صفحه بین سالهای (۱۳۳۹-۱۳۵۸) خورشیدی
 سروده شده و در سال ۱۳۶۰ از طرف دیپارتمنت زبان و ادبیات اکادمی
 علوم افغانستان در مطبعه تعلیم و تربیه چاپ گردیده است. برای
 آشنا شدن به سبک شاعرش نمونه از این کتاب راتحت عنوان (کشور من)
 میخوانیم.

کشور من

آشنا شد تا به عصر آو از من	اوج میگیرد نوای ساز من
ساز من از سوز مشرق درخروش	ذوق من از طبع مشرق باده نوش
کشور افغانزمین انقلا ب	در شب مشرق چوماه بی حجاب
زادگاه رزمیان ارجمندان	سر زمین نیزه و تیرو کمانند
مغزو سرکوبنده گردنکشان	بازوی پولادی شرق میان

ما در تاریخ و مجد (۱) آسیا
دایه بگرام و مام (۲) بامیان
رود جیحون مست از سیلاب او
سوزمین برف و سیل و صخره سنگ
رود هایش تنرموج و سیلریز
آشیان شیر و ما وای عقاب
در دل افسرده افسرده گان
موج مرغاب و نسیم تیر بسند
گرمی و شور و شتاب آرد همی
فکر را جولانگه مستی دهد
عشق را گوید که شور تازه تر
خلق را گوید که هان بیدار باش
این زمان دارد هوای دیگری
شور او آهنگ شور دیگر است
سوزها از ساز او آموخستم
آتش کاندر نهاده مافتاد
نای بلخ بامی و فریاد چنگ
برگرفت از نغمه نای شبان
آتش است این بانگ نای و نیست باد

زاد گاه شور و وجد آسیا
مرکز بودایی و زرتشتیان
سند درس آموز از گرداب او
خوابگاه و بستر و مهد پلنگ
کوهسارش شیرزای و مرد خیز
سنگر نشکستی، پر پیچ و تاب
در دماغ خفته و امانده گان
اوج پامیر و شکوه هیرمند
مستی عهد شباب آرد همی
آرزو را مایه هستی دهد
ذوق را گوید که سودای دگر
محرم و داندۀ اسرار باش
نقشها و فکرهای دیگری
حال او آینده را پیغمبر است
(خام بودم پخته گشتم سوختم)
گر چه ما را سوخت اما زنده باد
میبرد از دل کدر از عقل زنگ
رگ-رگ ما را یکی شور نهان
(هر که این آتش ندارد نیست باد)
(سلیمان لایق)

۱. مجد: بزرگی، بزرگواری و جوانمردی
۲. مام مادر، زنی که فرزند دارد.

ستاک

مجموعه یست از غزلها، قطعه ها و مخمسهای شیوا، که در سال
(۱۳۴۲ خورشیدی) در مطبعه تعلیم و تربیه از طرف وزارت اطلاعات
و کلتور وقت چاپ گردیده است.

این مجموعه حاوی (۹۶) صفحه و (۳۷) شعر میباشد، که بین
سالهای (۱۳۳۵-۱۳۴۱) خورشیدی سروده شده است. شاعر در این
مجموعه با پرداختنهای خویش شکل و محتوای شعر نورا، که در کشور
تازه روح یافته بود، جان تازه بی بخشیده است.

اشعار مجموعه ستاک (۱) از سوز و ساز، تب و تاب مالا مال بوده با تمثیل
و تفسیر واقعیتهای محیط و زنده گی درس و تلاش و حرکت میدهد.
اینک نمونه بی از این کتاب را میخوانیم.

آفتاب خاوری:

شادزی ای مرز آزادی گزین
شادزی ای کشور مرد آفرین
جان بیخش ای رنگ و بوی آسیا
تازه باش ای گلشن خاور زمین

ای می آزاده گی را سانگین (۲)

۱. ستاک: شاخه نورسته شاخه، که از بفل شاخه دیگر روئیده باشد.
۲. سانگین: قلع، پیاله، بزرگ، که به آن شراب بخورند.

ای که از دور (بما) آزاده ای

درس آزادی به خاور داده ای

نقد مردی ارمغال آورده ای

خیز! مستی کن!... چرا استاده ای؟

ای ترا هنگامه مشرق رهین

ای دل پر آرزوی آسیا

خانه قوم نجیب آریا

ای بهار عشق و بستان امید

سخت میا لم که میبینم ترا

اندکی با آرزوی دل قرین

ای فروغ دیده افغانیان

پیشتر روبا قدمهای زمان

سر بکش ای آفتاب خاوری

مرد خیز افتاده دامانت چنان

کا سمان میترسد اینجا از زمین

این که شادی شایقش آزاده گیت

انکشاف تازه را آماده گیت

بیرق رنگین به قلب کوهسار

در حوادث شاهد استاده گیت

جلوه کن در بزم هستی به از این

(بارق شعبی)

شهر حماسه

این مجموعه ، که بین سالهای (۱۳۳۱-۱۳۵۷) خورشیدی سروده شده و در سال (۱۳۵۸) خورشیدی از طرف مؤسسه طبع و توریذ کتب بیهقی به چاپ رسیده است . مجموعه شامل مخمس غزل ، مسدس و مثنوی میباشد . اشعارش موضوعهای اخلاقی ، اجتماعی سیاسی ، انقلابی و انتقادی را در بر دارد . شاعر در این اشعار خود کوشیده است . موضوعها را همه جانبه و با دید و انتقاد سالم به خواننده القانماید . اینک به خاطر آشنا شدن به این مجموعه و پرداخت شاعرش چند نمونه بی از آن را میخوانیم .

معمار فردا

مشو در فکر تسخیر خیالم ،

به دام آوردن عنقا خیالست .

عقاب چرختازم

شکار من محالست

به اوج من پریدن ،

نه کار مرغک بشکسته بال است .

جهان پیر را فکر جوانم ،

چراغ راه و نور زنده گانیت .

منم نیروی هستی ،

کمالم در جوانیت .

زبا افگندن من ،

به آیین جهانداری وبال است .

به پهنای تو میخوامم رسیدن
فضای بیکران را دوست دارم
همان جا مست و بی پروا پریدن
به چشم آفتاب از بام گردون
زمین را ذره نا چیز دیدن
زسوز آرزو، در بزم خوشید
به قلب نوریان عشق آفریدن
شراب خوشه پروین به ساغر
نوای زهره چنگی شنیدن
گاهی با دختر مهتاب مستی
گاهی ستاره را در بر کشیدن

(بارق شفیعی)

تحلیل فشرده از داستانهای (مرد هاره قول اس
و وقتی که نیها گل میکنند)

وقتی که نیها گل میکنند. نام مجموعه بیست از داستانهای گوزه گر،
که در سال ۱۳۶۲ خورشیدی از طرف اتحادیه نویسندگان چاپ
گردیده است. گوزه گر نام مستعار کرم عثمان میباشد.
مقدمه این مجموعه را دکتر اسدالله حبیب نوشته است و روزنامه
انیس در دو شماره خود درباره این مجموعه تبصره و نظر دهی کرده است.

روانم روشن از اندیشه پاک
دلم سرشار ذوق جستجوها
درون سینه ام بین
بهشت آرزوها
خزان شعر من هم
بهار باغ هستی را زوال است.

منم آن اختر رخشنده عشق
فروغم نور چشم رهروان است
نگیرد کس عانام
زمینم، آسمان است
شکوه و تابش من
جمال زنده گانی را جلال است

بیا آینده را در حال من بین
بود امروز من معمار فردا
مکن بیهوده و بیسران
مرا کاخ تمنا
مرا هم گرفتار
به یزدان کار دیو بد سگال است.

به مرغ آزاد
همای چرختاز ای مرغ آزاد؟

از نگاه اصول تکتیک و پرداختهای انسانی این مجموعه در بردارنده غنی ترین مایه هایست، که داستان نویسان تازه کار ما بایست از آن بهره ها بگیرند.

در داستان (وقتی که نیها گل میکنند) همانند بسیاری قصه های کوزه گر از مرد ها همومرد هایی (کوره های داغ) و (آتشدان فروزان) و کاکه های کابل سخن گفته شده و نامردی تابخواهی به سخریه گرفته میشود. در بسیار داستانهای کوزه گر تراژیدی انسانهای محروم، زیبایی جاودانه طبیعت و مبارزه اجتماعی چهره پردازی شده است. زیبایی زبان شاعرانه کوزه گرد داستانهایش را تا فراز کوه های بیمانند و بیکه تاز او ج میدهد. باری (وقتی که نیها گل میکنند) سپیدار آسمانهای ادبیات معاصر ما خواهد بود. نویسنده در داستانهای (مرد هاره قول اس و وقتی که نیها گل میکنند) با ارائه کرکترهای مشخص و شخصیتهای درست انسانی کوشیده است، از پهلوها و شوگردهای مختلف و تفاوتهای زنده گی جامعه چیز های برای خواننده بسا عبارتهای دلنشین و زبان مردمی نوشته کند. از پایداری یک انسان صادق و بی آرایش در برابر نیرنگهای مردمان دو دل و حقه باز با عبارتهای ساده و هنرمندانه تمثیل نموده و خواسته است، بی ربایی انسانهای با ایمان، رسالتمند و بی آرایش در برابر نیرنگ مردمان جاه طلب، خود خواه و غیر متعهد مقایسه کرده خوبیهها و فراوانی آنها را در برابر کمی و کاستی اینها به خواننده تقدیم نماید.

مجموعه داستانها (سه مزدور) و (سپید اندام) از جمله نوشته های ارزنده است، که اولی در سال ۱۳۴۴ خورشیدی و دومی در سال ۱۳۴۶ خورشیدی به چاپ رسیده است.

داستان سپید اندام در سال ۱۳۴۶ خورشیدی جایزه اول سال را نیز در زمینه داستان نویسی حایز شد. این داستانها بعد از نشر توجه شرق شناسان را به خود جلب کرد و برای نخستین بار (کی سی لوده) شرق شناسی معروف اتحاد شوروی این داستانها را همراه با داستان (خوجه بین) به روسی ترجمه کرد و در سال ۱۹۷۲ میلادی از طرف بنگاه نشراتی (ناوکه) اتحاد شوروی به چاپ رسیدند. سپس مستشرق معروف چکو سلواکی (ایرزی بیچکه) نیز رساله در مورد این آثار نوشت، که ترجمه آن در کابل به چاپ رسیده است. نویسنده در لابلای قصه های خویش حکایتگر زنده گی مردم بوده، که با پرداختهای ماهرانه آنها را شکل میدهد و به خواننده تقدیم میکند. هر کدام این داستانها گوشه های معین زنده گی اجتماعی، فرهنگی و سیاسی را به پژوهش و نقد قرار داده و انگشت انتقاد میگذارد و راه اصلاح را باز گو مینماید.

سه مزدور

ریگزارهای میان اند خوی و شبر غان در آن شب سیاه تو فانی
نآرامتر از شبهای دیگر بود. گویی غولهای بیابانی به سروروی هم

میکوفتند و چیغ میکشیدند و گروه - گروه به گوشه های قیر آگین و هول انگیز دشتهای میتاختند . شلاق تند باد از جهت های نامعین بسه شکل زنجیری از تپه ها شتابان ود ونده به سینه صحرای میخورد . ریگ میدید با وزش دیوانه وار باد ها به چشم و گوش انسان فرو میرفت . هیاهوی وحشتناکی تا ابرهای سیاه خاموش آسمان به بالا میجهید ، گاهی که اندک آرامش برقرار میشد ، به درستی آواز باد به گوش میرسید بی شباهت به زنی جوانی نبود ، که گیسوان سیاهش را افشانده به سوی گور فرزندش نالان میگریخت . دور میشد و در ژرفای تیره گی نقطه های دور زار - زار میریست .

انه گلدی دندانهایش را به هم سایید . قرچ - قرچ آزار دهنده بی از آن برخواست . ذرات سنگ و خاک را با لعاب دهنش از درز دندانهای خود شسته به گوشه بی تف کرد و کمی ریگ بالای آن پاشید .

این تر کمن تنومند ، که به پشته تکیه کرده بود ، پوست سرخ آفتاب سوخته بی داشت . تیلپک پوست گوسفندیش را به زانوی چپش پوشانده بود ، کله تراشیده اش سفید و گرد مینمود . به زیر آن ابروان خرمایی چشمان سبز و شفافش مانند دو مهره شیشه بی میدرخید . پیشانی و گردنش بیش از حد معمول چملمکی داشت . یخن پیراهن کبود کرباسیش را باز گذاشته بود و در حالیکه موزه های خود را به گوشه بی نهاده پاهای عرق آلودش را به آتش شعله ور میان اجاق نزد یک میکرد ،

آمرانه دستور داد ، که برای شترها خار بیندازند . تنگری . جوهره ، قلیچ ، گینجه ، بوری ، بیرگش و ... ، بعد از آن ، که دستهای خود را به شعله های خونین و سرگردان آتش نزد یک میکردند ، یکی دنبال دیگری به راه می افتادند . تار یکی مرموزی در سراسر دشت خوابیده بود و از چند قدمی آواز بیع - بع شترها و شرننگ - شرننگ زنجیرهای شان شنیده میشد . جوانان کاروانی باتوده های خار میان جمعیت شترها از نظر پنهان شدند . دیگ سیاه کوچکی بالای آتش قرار داشت و از آن آواز جوشیدن آب لذتبخش و خواب آور به گوش میرسید . انه گلدی چندبته خار بالای آتش انداخته و خاموشانه به سرکشیهای وحشیانه شعله ها خیره شد . ناگاه آواز خفیفی همراه فریاد بادها به گوش رسید .

وی بلست - بلست آن دشتهای را بلد بود . همیشه مانند عقاب مغروری جسور و خشم آلود مینمود . آن گاه گویی نگاهش در اعماق تاریکی فرو میرفت در حالیکه باریش ماش و برنجش بازی میکرد ، به دور دستها چشم دوخته بود .

چند دقیقه چشمانش رقص شعله هادر خشنده را دید و در حالیکه لب خشک خاک آلودش را آهسته زیر دندان گرفت ، از میان خورجینی ، که به جای بالش زیر آرنجش بود ، تفنگ یازده تیره خود را کشیده جاغور و کارتوسهای آن را از نظر گذارند ، آواز ترق - ترق تفنگ چاری پیرا ، که در کنار اجاق میان قاقمه اش پیچیده و مانند گلوله خفته بود ، بیدار کرد . خر - خر گربه مانند و یک نواختش قطع شد و پس

از چنداخ و تف گفت : که یولداش خیریت . ا نه گلدی ، که میان
رفقایش به یولداش شهرت داشت ، آهسته پاسخ داد . خیریت . دیگران
هم به دور آتش جمع شدند . تفنگها را آماده کردند . آواز نزد يك
شده میرفت . آوازی ، که بیشتر به التماس و زاری شبیه بود . یولداش
نگاهی به رفقایش انداخت و با اشاره و چشمک زیرگانه به همه شان
فهماند ، که حتمی دسیسه یی در کار است . با ید تیت شوند . و در پناه
تپه های ریگ برای خود سنگر بسازند .

بوری ، که راستی همانند گرگ جوانی دلیر و پر شتاب بود ، از
چالهای عسکری استفاده کرده با آرنجها خود را کشیده میان تپه ها ناپدید
شد . چند دقیقه دیگر گذشت هیچ آواز فیر تفنگی به گوش نرسید و همان
فریاد لرزان همانسان افزایش می یافت و نزد یکتر میشد . تا که يك باره
خفه شد . گویی کسی ناگهان گلویش را فشرد . بیرگش هم همان سوی
خود را پرتاب کرد و پس از مدت کمی بوری با موزه های وزین و قد
بلند و گردن درازش چیز سیاهی را بالای دستها می آورد . بیرگش نیز
پابه پایش گام مینهاد . در برابر دیده گان حیرت زده رفیقانش نزد يك شدند و
بوری ارمغان خود را کنار آتش به زمین گذاشت ، همه سر اسیمه بالایش
خم شدند . يك جفت چشمان سیاه تیره در برابر آتش برق زد . دستهایی
خشن و چرکین به سوی شعله های نارنجی و سرخ عنان گسیخته دراز شده .
هر چه بود ، آهسته جنبید و نیم خیز شد و بوری زانوی خود را زیر کمرش
نهاد ، که تکیه کند . سرو پایش برهنه و کیپنک چو پایش پاره - پاره و

خون آلود بوده شاخه های خار به آستینها و دامنش فراوان بند شده بود
و ریگ نرم زرد رنگی ، که بالای ابروان کم انحنای خرمايي و دو طرف
بینی پهنش نشسته بود ، آرام - آرام فرو میریخت . رنگ قرمز
گوشه چشمش و حلقه فلزی ، که به گوش داشت و دندانهای فاصله
دارش بیش از همه چهره او را جالب ساخته و آن چنانکه معمول بود ،
مردان چشم سبز زرد پوست را هنگام خشم یا هزل جرمن بنامند ،
بوری نیز ، بین رفقا شوختر از همه بود ، دستی به شانه اش زده گفت :
جرمن آشنا تکیه کن . آرام باش . آخر این چوپان بچه نیمه شب این جا چه
میکند ؟ گوسفندانش کجاست ؟ آیا همه اش زیر تپه های سرگردان ریگ
دفن شده ؟ پرسشهای زیادی در چشمان هر يك از کاروانیان خوانده میشد .
یولداش برخاست و در حالیکه تبسم پرمهری بر لب داشت ، کنار
چوپان بچه نشست و آن چنان که پاهایش را با مهر بانی چاپی میکرد ، سر
خود را نزد يك گوش او برده ، نامش را پرسید .

وی آهسته همراه غژ - غژ دوامداری ، که از سینه اش بالا میشد ،
پاسخ داد : شامر (شاهمراد) ، وقتی که پرسیدند ، گرسنه است بانی .
چند بار دهنش را مزه - مزه کرد و بی خیال به گوشه یی خیره شد .
با اشاره یولداش رفقا هر کدام به کاری دست زدند . بوری کاسه
سفالینی را از میان خورجین کشیده با دستمالی ، که به کمر پیچیده
بود ، خاک آن را سترد و کینهجه چند نان سیاه از پله دیگر خورجین
بر آورده ، میان کاسه توتنه کرد و بیرگش ، که هر دو پایش را به دو کنار

اجاق گذاشته ، انتظار میکشید ، دیگ را برداشته ، شور بای آن را
میان کاسه ریخت .

در مشک کوچکی نیمه آب شور گل آلود داشتند . دستها را با آن
شسته با مهمان ناخوانده شان به دور دسترخوان شالکی گرد آمدند
و چشمک میز با نانه یولدش به شامر چوپان جرأت داد ، که آستین های
کپنک خاکستریش را ، که تارها و پاره گیهای آن تا کاسه شور با آویزان
میشد ، بالا بزند و با نخستین لقمه نان نشان دهد ، که خوب گرسنه
است . چند دقیقه پس ، که نان خورده شده بود و شامر ، در حالیکه
توتۀ نبات را میان پیالۀ چای سبز با تیغ قمه یولدش آب میکرد ، به
سوال چاری پیر گوش قرار داده بود . چاری به ترکمنی پرسید .
ده شما کجاست ؟ شامر توام با اشاره دست گفت : هی ، ...
آنجا ، نیم روز راه دور است .

خوب ، تنها تو و خواهرت ؟

بلی ، من و خواهرم در آن خانه خدمت میکنیم . پدرم خدا بیامرز
در سال قحطی بیست سیر گندم از نزد همین الله نظر ارباب گرفته بود
و آمیخته با آه دور و دراز ، آن چنان که نگاهش میان پیالۀ چای غرق
شده بود ، ادامه داد ؛ او ، ... آن خدا بیا مرز هم سر خود را گرفت
ورفت و من و جهانتاب را بی پشت و پناه گذاشت .

در برابر دیده گان خالک آلود و کسل کاروانیان ، که آرام و بی حرکت
با دقت روبه افزایش متوجه بودند ، آهسته و به مشکل حرکتی به خود

داد ، تا خسته گی پاهایش را رفع کند . گردش بر سر پایش نشسته بود
و گویی دست و پایش را بسته بودند . جزئیترین حرکتی را آزادانه
نمیکرد و هر جمله خود را با چند کلمه تشریفاتی تا به جایی ، که به
گوش میز بانان بیابان گردش نا آشنا بود ، شروع میکرد ؛ مثلاً شما را
چه درد سر بدهم یا شاید از شنیدن خسته شوید .

بالاخره با بیچاره گی پاهایش را جمع کرد و چون متهمین در
محکمه های قدیم بالای دوزانو نشست و به بیان بقیه مطلب پرداخت :

خواهرم نیم روز گلم میبافد و نیم روز گاو میچراند . من هم
گوسفندان با دار خود را تا شامها به چرا میبرم و شام گاو گم برای
دوشیدن شیر به ده می آورم . دیروز شام ، گاهی که چارو قهای نمناک
خود را جلوی آتش خشک میکردم ، خواهرم گاو دوشه پر از شیر را از
سرش به زمین گذاشته شروع به گریستن کرد . من ، که خواهر خود را از
جان خود زیاد تر دوست دارم ، از گریه اش سخت پریشان شدم .

در این جالبهای شامر پریدن گرفت . مدتی خاموش و متفکر ماند
و این فرصت کوتاه را شنونده گانش غنیمت شمرده بانگاههای پریشان
آرام - آرام به هم دیدند و دو باره هفت ، هشت جوهره چشم بر لبان
خشک شامردوخته شد . دستش آهسته به زیر بغلش رفته باقطی مدور
رنگ رفته بی بیرون آمد . چهره اش را به آینه سرپوش قطی دیده
تقی به پهلویش زد . دهنش را گشود . پودر سبز رنگی چون یک پرده
نازک به جدار آن چسپیده بود . هنوز از میان قطی خالی چشم بر نداشته

بود ، که بولدش کدوی نسوازرنگ خود را ، که دهنه و سرپوش آن نقره بین بود ، پیش آورد و به کف دست شامر از آن یک دهن ریخت و شامر هم ، پس از آن که با نگاهی عرض شکران کرد ، با حرکت پنجه ها نسوار را درست میان کف دستش جا به جا کرده با حرکت ماهرانه بی همه اش را زیر زبان انداخته په - په ... کنان لبهای خود را کج و وج کرد و آب دهنش را از ریختن نگاهداشته بقیه حکایتش را چنین بیان کرد ؛ هان ، ... گفتم خواهرم گریه میکرد . پرسیدم چرا ؟ در حالیکه یگان نظر به بیرون می انداخت و با گوشه چادرش اشکهای خود را مرتب پاک میکرد هق ... هق کنان به من نزدیک شده آن قدر که سر خود را پیش گوشم آورد و هر چه نزدیکتر میشد لرزش بدنش فزونتر میشد و آوازش با کلمات شکسته و گریه آلود دلگزا اوج میگرفت . بازویش را گرفته گفتم ؛ بگو آخر ، آوازت را زیاد بلند مکن ، میترسم همه را خبر کنی ، بگو چه شده ؟ بی بی ات قهر شده ؟ بادارت زد . چه گناه کرده بودی ؟ خیر ، این که این قدر گریه و بیتابی نمیخواهد و پیش از آن که بدانم او را چه شده ، بنای سرزنش را گذاشتم . گفتم ؛ هر چه باشد باز هم زن استی . زن آیامن کم لت خورده ام ؟ کم منت کشیده ام ؟ ببین . افتادی آن افکار شدی نی . انسان ، جایی که نمک خورده ، نمکدان نمیشکند . گذشته از آن من و تو اختیار خود را نداریم . اگر خوش باشیم چه کرده میتوانیم و اگر خوش نباشیم چه کرده میتوانیم . حالا غیر از این که دندان بر جگر بگذاریم . چاره بی نداریم .

ما و شما مزدور استیم . کی مزدور را بالای چشم خود نشانده ؟ ... نگذاشت ، سخنم را تمام بکنم . با چیغ خفه و گریه آلودی گفت : اگر مزدور را بالای چشم خود نشانده اند ، بروی قصد تجاوز هم نداشته اند . چرا ، من دیگر نمیخواهم مزدور باشم ، نمیخواهم مزدور باشم نمیخواهم . مرگت را قبول دارم ، این گونه مزدوری رانی ... بس است ... دیگر شما میدانید ، که من چه حال داشتم . پدرم همیشه به ما توصیه میکرد ، که از کار ننگ نیست ، خدا انسان را از بدنامی و رسوایی نجات بدهد . ما یک عمر با نام نیک با آب و آبر و زنده گی کردیم . به راستی و درستی قدم گذاشتیم ، کسی نگفت ، که دامن شان تاست یا بالا . با شنیدن سخن جهانتاب تمام بدنم آتش گرفت . گلویم فشرده میشد و زمین و آسمان به چشم ام سیاه مینمود .

یادم آمد ، که یک هفته پیش او راز پسر الله نظر ارباب اصرار داشت ، که مرا نزد خسر خود به شهر بفرستند ، اما خانمش به سختی مخالفت کرد و خواهرم نیز زاری میکرد ، که من از او دور نشوم ، مگر علت را هنوز برابم نگفته بود . من این او را از روز اول بد میدیدم . از دست درازیهایش در امور ده خوشم نمی آمد و آن گاه که فکر میکردم ، او بعد از پدرش ارباب ده ماست ، راستی آن دهکده به نظرم زندان می آمد و گاهی که اشکهای خواهرم روی دستهایم میچکید و نام همان بد جنس را جویده - جویده میگرفت جز آن که هر دو فرار کنیم ، چاره بی نیافتم ، مگر خواهرم گفت : که به بهانه

احوالگیری از خسر او را از به شهر بروم و جستجو کنم، تا برای خود و جهانتاب کاری پیدا کنم و اگر ممکن باشد به ضمانت تذکره خود شش صد افغانی پیشکی گرفته به ارباب ببرم. باشد، که از این بلا خلاص شوم. خواهرم گفت: پروا ندارد، اگر دوسه روزی دیرتر بیایی، اما کرشش کن، دست خالی برنگردی. حالا میروم به شهر تا کاری پیدا کنم، یک کسی پیدا کنم، تا شش صد افغانی به من بدهد. من، که شهر را درست ندیده‌ام، چگونه میتوانم کاری پیدا کنم. به گمانم بهتر است به کدام ده دیگر بروم، زیرا خواه مخواه کارهای شهری را کرده نمیتوانم. کار و خدمت شهری باریکی زیاد دارد. آدم چرا از گلیم خود پا زیاد تر دراز کند....

چاری پیر با خنده تمسخر آمیزی سخنش را قطع کرده گفت: حالا که افسانهات به پایان رسید، میخواهی از سر شروع کنی. همه به یک آواز خندیدند. خنده در گلوهای پر باد مردانه شان جوشید و فرونشست. یولداش نگاهی به رفقاییش انداخته و بعد آستین کپینک شامرا گرفته به نرمی گفت: آشنا، ماهها من در سفر استم، زنم در خانه تنهاست. چه میشود، که خواهرت دستیار او باشد و خودت اگر به خانه میباشی و از چند خر و اسب زخمی و لاغری، که داریم، تیمار داری میکنی هم خوب و اگر میخواهی با ماهمراه باشی هم من موافقت دارم. در مورد مزدتان باز فکر میکنم. انشالله شما را ناخشنود نمیسازم.

در حالیکه دستی به بروتش میکشید، زیر لب گفت: اگر مرد باشم و باز سرش را بلند کرده، بلند تر گفت: بده دست خود را و چنان دستش را به کف دست شامر کوفت، که مانند ترکیدن پوقانه صدا کرد و پیاپی آن دیگران سرور آمیز خلاص - خلاص گفته سخن یولداش را تائید کردند و قرار بر این شد، که فردا شام به سوی ده الله نظر ارباب روان شود و تا سه روز چشم به راه یولداش باشد. تا پیدا شدن سپیده کمرنگی در کرانه های آسمان پا سیانان کاروان ساعت به ساعت دیگر میشد و آتش میان اجاق گاه شعله ور گاه نیمه جان میسوخت و گاه گاهی جز دود سیاهی از آن به نظر نمیرسید. خر - خر خوابیده گان او جگیر و آزار دهنده بالا بود، توفان ریگ رو به خاموشی میرفت و ابرهای سیاه آسمان پاره - پاره میشد و به نور ماه راه تابش میداد.

شامر، که صبح از کاروانیان جدا شد، شام گاوگم به ده رسید و گاهییکه از برابر در مسجد میگذشت، آوازی آشنا او را امر به توقف داد و تورسن خرکار دست شامر را گرفت و او را به سوی مسجد برد و در برنده مسجد هر دوی شان بالای بوریا زانو به زانو نشستند و تورسن، آن چنان که دستش را به زمین کوفت، هس - هس کنان به شامر گفت: شامر جان خوب وقت رسیدی. باور کن پیشمان استم. قسم میخورم پیشمان استم. تو مرا ببخش، ببخش و پس و از این تا هستم خدمت ترا خواهم کرد.

شامر ، که از علت این پوزش خواهی هیچ نمیدانست ، با
بیحوصله گی گفت ، تورسن چی ؟ دیوانه شده ای ؟
نی - نی دیوانه نشده ام . امروز هنگام غروب و بازگشت گاو ها
از چرا او راز به من امر کرد ، تا یکی گاو را از نزد خواهرت دزدیده
پنهان کنم . من این کار را کردم ، اما چه بد کردم . او راز خواهرت
را به جرم گم شدن گاو در کاهدان محبوس کرده و شاید هم لت و کوب
کرده باشد . نمیدانم . بیا ، گاو را ببر ، بیا ، بخیز شامر .
شامر دیگر پرسشی نداشت و با سراسیمه گی خودت بیا ر گفته
دوان - دوان در چپ کوچه های نا پدید شد . دقیقه بی پس نفس
زنان عقب در کاهدان خانه ارباب استاده گوش خود را به تخته در
چسپانید ، اما هیچ صدایی نشنید .
همین که دل و نادل میخواست ، برگردد . آواز سرفه بی او را
جنگه داد . دیوانه وار لکد محکمی به در کوفت . تخته ها از هم
پاشید و از تاریکی میان کاهدان فریاد وحشت آگینی برخاست .
شامر دست خوارش را گرفته به بیرون کشید . موهای گاه پر
پرشانش روی بازوان لرزان شامر افتاده بود و اشکهای تابان گرمش
بالای دستهای خاک آلود او میریخت . با شنیدن این آوازه زن ارباب
و عروسش سرو پا برهنه دویدند . تورسن پیش چشم او راز گاو گمشده
را آورده میان حویلی رها کرد . مزدوران دیگر نیز جمع شدند و تورسن
خرکار ، در حالیکه در پای دیوار مینشست ، صدا کرد : بی بی جان

گاو گم نشده بود . او راز به من سپرده بود ، که پنهان کنم . من ندانسته
بودم ، که او چه مقصد دارد . عروس ارباب دو دسته به سر خود
زدن گرفت و تا میتوانست چیغ میکشید و همینکه ریش سرخونگ
و چشمان سرمه آلود ارباب ظاهر شد ، فریاد کنان به سویش دوید .
هنوز چند قدمی برنداشته بود ، که پنجه های استخوانی خشویش
به موهای سیاه دراز او رسید و با يك تکان محکم آن زن لاغرغالمغالی
را بر زمین زد و خودش ، که مانند مرغابی از کمر پایانش را جنبانیده
میدوید ، با گوشه سرانداز ابریشمین سیاهش زمین را جاروب میکرد
و در حالیکه چندتار موی میان انگشتانش جرسده بود ، خود را به ارباب
رسانید . لحظه یسی با او پس - پس کرد و سپس آواز خشمالود
و گوشخراش ارباب بالا شد . مردم را جمع کنید . آخر صدا کنید ،
این دختر بیحیا با این خرکار چشم سفید رابطه نامشروع داشته . آن
هم در خانه من . نمیتوانم تحمل کرد . آنان را بیرون کنید . بیرون کنید .
مانند سگها سنگ باران کنید . ای بیحیا ؟ ای بیشر مها بیرون شوید .
تا چشم به هم زدن حویلی ارباب از پیرهن کنده تنبان پینه خورده
رنگ پریده لاغر اندام پر شد . همه به گفت ارباب به سوی خرکار ، شامر
و خواهرش تف کردند و لعنتها گفتند و جز خاموشی رقتبار پا سخی نشنیدند .
این سه مزدور ، با آن که با فرمان ارباب از ده طرد شدند ، باز هم
دوروز دیگر سرافکنده و شرمگین با چشمان بر آب و سروروی خاک
آلود میان طویله و دنبال گله های گاو و خر میجنیدند .

تورسن خرکار سه سال میشد، که به خانه ارباب خدمت کرده و
يك پول مزد به دست نیاورده بود. نمیشد، که به زودی ده را ترك بگوید
نی... او میبایست چند روز باشد. پیش ریش سفیدان و صاحب
رسوخان دیگر سر خود را برهنه کند و به پاهای شان بیفتد، تا مزد دو ساله
اش را از الله نظر ارباب بستانند.

شامرو خواهرش را ارباب در بدل شش صد افغانی دینش، موقتاً
نگاه داشت، مگر آنها را به کارهای دشواری چون سنگ آوردن از
دریا برای دیوار احاطه باغچه و خار جمع کردن و غیره میگماشت.

نیشخند دختران ده يك لحظه از پیش چشم جها نتاب دور نمیشد
نگاه نفر تأمیز جوانانی، که با شامر از سالها رقیب بودند، شامر را
روز به روز ضعیف میساخت. گویی او را میگداخت و هر ساعت گرد
سیاهتری بر رویش میپاشید. دو روز چون دو سال بالای شان گذشت.

شب سوم تورسن خرکار مانند دوشب گذشته به بستر ناراحت بود
جوال ابلقی، که به جای لحاف بر سرش می انداخت و زیترو و آزار
دهنده تر از شبهای دیگر مینمود. وی تمام روز را جز کنایه های تند و
زننده چیزی نشنیده بود و جز پیشانیهای بر چین عرق آلود چیزی
ندیده بود. مدتی از این پهلو به آن پهلو غلتید و در باره پدر و دو برادرش،
که نزد یکی از سرمایه داران اندخوی دهقانی میگردد، اندیشید.

ناگاه اندیشه تازه ای به مغزش رخنه کرد، به این گونه، که مزد
دو ساله اش دو هزار افغانی میشد و دین شامر و جها نتاب شش صد افغانی

بهبتر دانست، که شش صد افغانی از مزد خود را به حق آنان وا گذار
شود و آن دو بد بخت را راهی دهد.

گویی باین اندیشه نسیم سردی میان بستر نیمگرمش وزید و در
تمام بدنش نفوذ کرد و تمام سوز و حرارتش را با خود برد. يك باره
آرامش مطبوعی سراسر بدنش را فرا گرفت و قوه مرموزی او را
وا داشت، که شباسب از تصمیم خود شامر را آگاه سازد، باشد، که
آن شب را با آسوده گی بخوابد.

در حالیکه با خود آهسته میگفت: اگر یافتند میپردازند و اگر نه خیر
پروا ندارد... چون قهرمان رها بیبخش پیروزی در قعر
سیاهی شب با غرور زیبایی به پاخواست مزدوران دیگر با خروپف روبه
افزایش خوابیده بودند.

وی با احتیاط راه خود را از میان شان یافته و به سوی آشنخانه
خواه بگام شامرو خواهرش روان شد. میدانست، که آنان تانیمه های
شب بیدار مینشستند. گاهی که، نزدیک آشنخانه رسید، نور زرد تیره
شیطان چراغ شان بر دیوارها می لرزید، اما خفیفترین آوازی شنیده
نمیشد. با تعجب، در حالیکه با نوك پنجه های پایش دو، سه قدم
آهسته دیگر برداشت، خود را به دروازه رسانیده به داخل کله کشک
کرد.

نه تنها شامر و خواهرش را ندید، بلکه نمود و لحاف شان نیز به
نظرش نخورد کمی مکث کرد انگشتش را به دندان گرفت کله اش

را جنباند و چشمانش را لُق - لُق کشیده با خودش گفت؛ هان، فرار کرده اند. افسوس ... خیلی زود ... و همچنان به اتاق خود دزدانه باز گشت.

به راستی در آن شب ظلمانی. بقچه و پندک خود را برداشته پا به فرار نهادند و وقتیکه دوش به دوش هم در کنار قبرستان آبایی شان، که به نام کهنه گورستان مشهور بود، رسیدند. تأثر گریه آوری هر دوی شان را فرا گرفت. گویی مرده ها برای وداع شان برخاسته بودند. سنگهای شکسته و افتاده خیره - خیره در سیاهی سهمگین نیمه شب دیده میشد. جهانتاب به نرمی دستش را بالا کرد و با آواز لرزانی، در حالیکه نگاهش را به گوشه یی دوخته بود، گفت بامان خدا مادر در کنار پدرم آرام باش مامیریم، که در دیار نا آشنا پیش چشم مردم نا آشنا بمیریم ... گلویش فشرده شد و شامرنیز، پس از آن که با آواز غور و اندوه آلود بامان خدا گفت، زیر لب غم - غم کنان علاوه کرد نا آشنا یعنی چه؟ هیچ کسی در آغوش مادرش نمرده، کار ما آشنای ماست. ما حالا خود پدر و مادر خود استیم. خدا گذشته هارا بیامرزد. گریه مکن خواهر راه برو، که منزل ما دور است و سپس رو به روی وزش باد ساعتها دویند و نفس کشیدن تند و سراسیمه شان غژ، غژ کنان شنیده میشد. سرفه میکردند پاهای برهنه شان به سنگ و کلوخ میخورد. بیمو از نه میشدند. چند قدم لنگ - لنگ میرفتند و باز به دویدن آغاز میکردند.

در راه خواهر شامر. با گلوی گرفته گفت؛ شامر جان، شاید کاروان همان یولداش، که با تو پیمان کرده بود، نیز سر راه ما برسد. شامر فوراً پاسخ داد هان-هان ... درست باید به سوی مسیر کاروان برویم ... اگر برسند عجب کاری میشود با شادمانی بازوی خواهرش را گرفت و او، در حالیکه از ر یسمان پشماره شامر محکم گرفته میدوید، گفت؛ اگر برسد چی؟ باز هم مزدوری به خانه الله نظر نی خانه یولداش. شامر، پس از آن که چند قدم برداشت با او از گوشنشین و آرام پاسخ داد: ما آن قدر زحمت خواهیم کشید، که کاملاً آزاد شویم دانستی کاملاً؟

یک باره دست یک دیگر را گرفتند و در سیاهی وحشی آن شب توفانی، در حالیکه گامهای شان آرامتر و استوار تر شده میرفت، به هم نز دیکتر شدند. برای چند دقیقه رفع خسته گی از دویدن باز مانده آرام- آرام گام مینهادند. خس و خاشه و ساقه های گندم زیر پای شان میشکست و با آوازی، که از گرانه های دور دشت می آمد، گوش فرا داده بودند.

دنگ ... دنگ ... دنگ ... دنگ ... دنگ ... دنگ ... دنگ
آواز زنگوله اشتران کاروان بود.

جهش اندیشه و تفکر در ادب نو

پارچه تنز

شعر نو در کشور ما با وجودی، که گروهی پر خاشگرازه به دشمنی

آن بر خاسته اند ، توانسته است در دل سخنشناسان و اندیشمندان ، که
هنر را آینه زنده گی میدانند و به آفرینش هنری دلبسته گی دارند ، راه
یابد و در کنار درخت پرشاخ و برگ سالخورده شعر کهن قد
برافرازد.

ارزیابی گفته های شاعران نو پرداز با روزگار است و زمان بهتر
و شایسته تر از هر سخنسنجی به داوری این پدیده ها خواهد پرداخت.
آن چه ما را به آینده شعر نو خوشبین و امیدوار میسازد و به ستایش از آن
و امیدارد این است ، که سخنسرایان نوآوری و پیشرو در پرتو
جهانبینهای ارزشمند و ثمر بخش در راه برانگیختن اندیشه های پرارج
و صورتگری سایه روشنهای زنده گی شرنگک آلود توده های رنجبر و
پیکار با طفیلی ها و بیدادگران گامهای آگاهانه و استواری برداشته اند و
سرودهای ایشان نمایشگر شگرفترین جلوه های زنده گی و تجلیگاه آرزو-
های برباد رفته و انعکاس دهنده فریاد های شکسته مردم سرزمینست ، که
در آن حیات به سر میبرند.

شاعر نو پرداز به جلو میبیند و به جلو میرود ، زیرا ایمان کامل دارد ،
که نو شکست ناپذیر است و کهنه پرستی را نیروی آن نیست ، که بر پای
سبکسیر زمان زنجیر بیفکند . شاعر امروز شاعر سده روشنیه از نیایشهای
نازیا و آستانبوسیه های گداخویانه بیزار است و هیچگاه بتهای (زوروزر)
را در پرستشگاه خیال خویش بر اورنگ خدایی نمی نشاند .

اشک بزرگر

شامکاهان که به گلزار سپهر
گل مهتاب شکوفان شده بود
آسمان بود بدانگونه فریباز شفق
که پراز باده گلرنگ شود جام کبود
خسته از کار ملال آور روزانه خویش
با قدم خم شده برز یگر پیر
بود پویان به ره خانه خویش
بر لبش نقش سکوت و به دلش جوش و خروش
روستایی پسری از پی او بود روان
جامه زنده به تن بار گرانی بر دوش
ناگهان در دل تاریکی کمرنگ غروب
چشم برز یگر شکرده به کاخی افتاد
که از آن زمزمه عشق و هوس بود بلند
یادش آمد چو ز ویرانه خویش
خاطرش شد زغم و درد نژند
به پسر گفت که این حاصل رنج و من و تست
که در آن خفته توانگر آرام
لیک ما و تو پی نیمه نان

در گدازیم سحر که تا شام
پرس شد از باده اشک
ساغر دیده درد اندوش
تیره شد راه به چشمان غبار آلودش
بیخبر از غم برز بگر پیر
در گلستان فلک
گل مهتاب شکوفان شده بود
آسمان بود بد انگونه فریباز شفق
که پر از باده گلرنگ شود جام کبود

(واصف باختری)

بیمادر

بی تو در این شهر در سیاهی شبها
گشته ام آخر به درد و غصه هم آغوش
قصه من چون نگاه آخریت گنگ
نغمه من چون سکوت چشم تو خاموش
بی تو در این خانه پشت پنجره بی سرد
غربت و تنهایی و سکوت و سیاهیست
گرتو نیایی در بیخ زنده گی من
هستی من بی تو ، بی تو سخت گناهست

این چه سفر بود؟ باز گرد تو مادر
عطر تنت را به روی بستر من ریز
بوسه بزن بوسه بر دو گونه سردم
دست چروکیده ات به گردنم آویز
گر چه مرا گفته اند مادر تو مرد
لیک به جانت هنوز باور من نیست
این چه دروغیست؟ این دروغ که گفته؟
مادر من مرده است؟ مادر من نیست؟
گرتو نیایی پس درون هستیم از چیست؟
لذت گنگ نگاه خسته یک زن؟
گرتو نیایی از چه خنده میزند این جا
عکس غم آلوده یی شکسته یک زن
میشنوم من صدای پای تو هر روز
گرتو نیایی این صدای پای تو از چیست؟
مینگرم سایه یی به رهرو هر شب
گرتو نیایی سایه یی را هر واز کیست؟
دیر شد ای آخرین امید ، تو بر گرد
عطر تنت را به روی بستر من ریز
بوسه بزن ، بر دو گونه سردم
دست چروکیده ات به گردنم آویز

(لطیف ناظمی)

هفت ساله بودم. هر روز، که از راه میگذشتم، عکاسی پیری را میدیدم، که کمره رنگ و رو رفته اش را در پیاده رو نزدیک دیوار گذاشته است و خود هم روی زمین نشسته چرت میزند. کمره او چیزی صندوقچه مانندی بود، که سه تا پایه دراز داشت. یک طرف صندوقچه سوراخ شیشه داری بود، که همیشه با کلاهک کاغذی سیاه پوشیده میبود. رو به روی این سوراخ یک کلکینچه قرار داشت. به طرف راست صندوقچه پارچه سیاه آستین مانندی آویزان بود. گاهی میدیدم، که عکاسی پیر کار میکند. عکس کسی را میگرفت. در چنین اوقات مردی، که میخواست عکسش گرفته شود، نزدیک دیوار جلو پرده روی چوکی میشست. عکاس پیر چشمهایش را به کلکینچه میگذاشت، کلاهک کاغذی را از روی سوراخ شیشه دار میبرد داشت و در این حالت به مردی، که میخواست عکسش را بگیرد، میگفت:

سرت را بلند بگیر ... کمی پایین ... نی-نی، کمی بالا ...
دست مرا بین ... خوب همین طور باش

من با حیرت تمام کارهای او را مینگریستم و با خود میگفتم.
هر چه فکر میکردم، هیچ جوابی نمیتوانستم به خود بد هم.

وقتی چند لحظه بعدتر میدیدم، که عکاس پیر کاغذ مرطوبی را بیرون میکند و روی این کاغذ عکس مردی میبود، که چند دقیقه پیش در برابر سوراخ شیشه دار قرار داشت حیرت و تعجبم بالا میگرفت.

یک روز پیش این عکاس رفتم و پرسیدم؟

عکس مرا میگیری؟

عکاس پیر لبخندی زد و جواب داد؟

چرانی

گفتم:

چند میگیری؟

پرسید؟

نیم تنه باشد یا سر تا پا؟

جواب دادم:

سر تا پا.

گفت:

یک قطعه باشد؟

گفتم:

ها، یک قطعه.

گفت:

ده افغانی.

از آن روز به جمع کردن پولهایم شروع کردم. میخواستم ده

افغانی شود، تا عکس را بگیرم. روزها طول کشید، تا توانستم این پول را جمع کنم. بالاخر یک روز ذخیره ام به ده افغانی رسید. پول-ها را در جیب کردم و رفتم به سراغ عکاس پیر. وقتی مرا دید، مثل آن که منتظر بوده باشد، پرسید:

- آمدی؟

پول را به او دادم و گفتم:

- ده افغانیست؟

بی آن که بشمارد به جیب کرد و گفت:

خوب، حالا بیا این جا ایستاد شو.

جلو پرده سیاه ایستادم کرد. کلاهگک سیاه سوراخ شیشه دار را برداشت و خودش چشمها را به کالکینچه نهاد. به سوراخ شیشه دار چشم دوختم. شوق در دلم غلغله میکرد. به سختی از خنده ام جلوگیری میکردم. به خودم میگفتم:

- عکس گرفته میشود... عکس... ..

صدای عکاس پیر را شنیدم:

- به طرف چپ بین... نی... کمتر... طرف راست... یک ذره

پس فکر میکردم:

- این عکس چگونه خواهد بود!

عکاس پیر گفت:

پاهایت را نزدیک کن.

دیگر نتوانستم از خنده جلو گیری کنم. لبهایم باز شد.

عکاس پیر گفت:

- خنده نکن!

لبهایم را روی هم فشردم.

همچنان به سوراخ شیشه دار چشم دوخته بودم و به سختی از

خنده ام جلوگیری میکردم.

آواز عکاس را شنیدم.

تکان نخوری!

مثل مجسمه خشک ایستاده بودم. عکاس پیر چشمش را از کالکینچه

برداشت و کالکینچه را بست و سوراخ شیشه دار را با کلاهگک کاغذی

پنهان کرد. بعد نزدیکم آمد. و یک بار سر پایین را انگریست و تکرار کرد:

- تکان نخوری!

برای این که از خنده ام جلوگیری کنم. لبهایم را بیشتر روی هم

فشردم. عکاس کلاهگک سیاه را برداشت و سوراخ شیشه دار نمایان شد.

سپس دوباره سوراخ را پنهان کرد و گفت:

- خلاص شد!

نفس راحتی کشیدم. دیگر خنده بی وجود نداشت. تنها اشتیاق

دیدن عکس دلم را میسوخت. سرانجام عکس را در کاغذ پیچید و به

دستم داد. چند قدم دور تر باز شد و بی اختیار خندیدم. خودم

بودم. همه چیزش از من بود، چپن، لنگی کوچک، پیزارهای آبگینی خودم را میدیدم، که ایستاده‌ام. لنگیم کمی بالا رفته بود و موهای سرم معلوم میشد. مثل عسکرها راست ایستاده بودم و لبهایم را طوری روی هم فشرده بودم، که معلوم میشد به سختی از خنده ام جلوگیری میکنم. در این حال در چشمهایم تعجب و حیرت موج میزد. چپنم در تنم درازی میکرد و نوک پیزارهایم وضع مضحکی داشت. با این همه از خود خوشم آمد.

عکس را در جیبم انداختم و دویدم، که بروم به مادرم نشانم بدهم. در خانه به مادرم گفتم: عکس خودم را گرفتم!

مادرم گفت:
- بده ببینم.

دست در جیب کردم. قلبم به شدت تپیدن گرفت. شاید هم رنگم پرید. برای این که عکس جایی افتاده بود. مادرم پرسید:
- چرا؟

بدون آن که چیزی بگویم به طرف کوچه دویدم. راهی را که آمده بودم، چندین بار جست و جو کردم، اما عکس را نیافتم. به خانه که باز گشتم گریه را سردادم. بعد مامایم آمد و گفت.

- پروا ندارد... من عکست را میگیرم....

مادرم سرم را شانه زد و لباس پاکیزه ام را پوشانید. مامایم دستم را گرفت و برده‌ها را عکس را بگیرد. پیش عکاس پیر نرفت گفت.

عکس برقی میگیرم.

به عکاسخانه مجللی بردم. عکسم را گرفت. دیدمش خودم بودم. ولی چنگی به دلم نزد. کیف نداشت. آن عکس را، که گم کرده بودم، همیشه به خاطر داشتم.

بعد سالها گذشت عکسهای زیادی گرفتم، اما هیچکدام به نظرم مثل آن عکس اولی زیبا نبوده است.

هنگامی که آخرین سال مکتب را میخواندم، یک روز در مجله - پی چشمم به عکس افتاد. تکان خوردم. عکس خودم بود. همان عکسی، که گمشس کرده بودم. پسر خورد سال بود، که مثل عسکرها راست ایستاده بود. چپنش در تنش درازی میکرد. لنگی کوچکش پس رفته بود و موهای سیاهش دیده میشد. نوکهای برگشته پیزارهای آبگینش وضع مضحکی داشت. پسر خورد سال لبهایش را برهم فشرده بود. تا از خنده جلوگیری کند. در این حال گونه هایش پندیده به نظرمی - آمد و در چشمهای حیرت زده او شوق عظیمی موج میزد. گذشته خودم را دیدم.

خنده ام گرفت. بالای عکس نوشته بودند: (عکس جالب هفته) و در زیر عکس این کلمه ها دیده میشد: (روستایی بیچۀ خوشحال).

و من بی اختیار در ذهنم گشت:

آن عکاس پیر زنده است یا مرده؟

« رهنورد زریاب »

اس
روی
ا قلم
جیب

ت :

جت

سه
از
وط
بالا

سه

انگشتر طلا

صبح بود، زن چادر دا که اش را دور سرش پیچید و خاکروبه را از پنجره خانه در کوچه ریخت. این خانه مثل بسیاری از خانه های این شهر در کوچه تنگ و پر جمعیت قرار دارد، که وقتی سر از پنجره اش بیرون کنند، تن تراشترین تلاشها و پایان نا پذیرترین جدالها بین مرگ و زنده گی دیده میشود.

ترنگ - ترنگ آزار دهنده چکشهای آهنگری، نعره تغاره فروشی، که با حنجره بی آرامی ناپذیرش از سر صبح فریاد میزند تپ-تپ یک نواخت بوت دوز، آواز کهنه فروش دوره گرد، فحش و ناسزای بچه های قد و نیم قد و صد ها صدای دیگر به هم آمیخته همه گنگ بلند و سر گیجه آوری را ساخته اند و گوش آدمهای این کوچه به این صداها آشناست اصلاً در گوش همه شان این همه رسوب کرده.

بوی کثافت، عطر نان گرم، بوی چرم د باغی شده، بوی ششکباب سوخته روی کرایبی، بوی گوشت خام قصابی، بوی رنگ رنگریزی، بوی رابرهای چپلی دوزی، هوارا انباشته از وقتی که آفتاب نوک میزند، غلغله این کوچه آغاز مییابد و تا نیمه های شب به طور قطع نا پذیر ادامه دارد.

زن پنجره را بست، نظری به در دیوار خانه انداخت، بعد

پرزه های کوچک نار را از روی گلیم راهدار سفید و سیاه با وسواس خاصی برداشت. آن طرفتر کنار دیوار پسر هشت نه ساله بی روی زمین به رو افتاده و زانو هایش را زیر شکمش قرار داده بود و با قلم نپی درازی مشق میکرد و دودختر کوچک کار برادرشان را با تعجب و شوق مینگریستند.

پسر سرش را بلند کرد و سکوت آنی درون خانه را شکست:

- بوبو کتابچه مشقم خلاص شده، بنه پیسه.

مادر اندکی تأمل کرد و گفت:

- بچیم پولسیا ندارم.

خودش میدانست، که دروغ میگوید، ولی بچه با سماجت

کودکانه بی گفت:

آخر مره معلم میزنه.

نو امروز ام صبر کو:

و خو در ا در گذشته ها یافت. مرگ شوهر پیر، یتیم شدن سه

طفلش، رخت شستنش در خانه ها، این پرده ها یکی پشت دیگر از

جلو چشمش گذشتند. یک باره متوجه شد، که ایستاده و به خطوط

گلیم خیره شده خطوط پیش نظرش میرقصیدند، چون موجها بالا

و پائین میامدند سرش را بلند کرد و گفت:

حسین جان مه دگه میرم، که ناوخت میشه، توام چاشت، که

مکتب میرفتی ، چای دم کو ، نانام ده مطبخ اس ، بگی خوار اینته نان
بته و دروازه ره سرشان قلات کو .

چا دریش را گرفت بامان خدایسی گفت و از زینه ها پائین شد.

خود را پشت در بزرگی یافت . در این خانه رخت میبست . زنجیر
در را تکان داد و لحظه بعد پسر دوازده سیزده ساله یی ، که لباس
قیمتی و بد دوختی به تن داشت ، در را باز کرد . وقتی زن را دید ابرو
در هم کشید و با آواز دو گانه اش صدا زد :

- بوبو ... زنکه کالا شوی آمده .

زن ساکت بود . همین پسر همیشه با بانس نیشهای دردناکی به
او میزد ، آزارش میداد مثل این ، که از این آزردن لذت مستی آوری
میبرد .

زن با قدمهای شمرده پیش رفت و پرده ضخیم زیبایی را بلند کرد .
- سلام علیک .

- و علیکم ، مادر حسین چقه ناوخت آمدی

این صدای زن چاق و چله یی بود ، که پیراهن در تنش تنگی
میکرد و مثل آن که همه روغنهای و گوشتها در زیر پوست چربش جمع
شده بود و ادامه داد .

- برو دگه نشی ، کالا یی چرك ده تشناب اس .

با همین جمله خورد کننده زن دانست ، که کار سنگین آغاز یافته

چا دریش را کشید . به هم پیچید . کنار در تشناب قرار داد . آستینهایش
را بالا زد .

دستهایش در کف صابون ، رختهای چرك را چنگ میزدند . درد
زاده خسته گی همه جانس را در خود میفشرد ، اما به این دلخوش
بود ، که وقتی بیست افغانی امروز را بگیرد . برای حسین چند کتابچه
بخرد و چند روز بسی درد سر باشد . لبخند رضایت روی لبهای
باریکش میشگفت . آفتاب هنوز پشت کوههای بلند کابل پت نشده بود .
صدای آذان نماز عصر در همه شهر گم و گنگ میشد . مادر حسین
رختها را شسته بود . طنابهای طویل حویلی از تکه های رنگ به

رنگ ، پرده ها ، پوشهای دوشک ، تنانهای کلان ، پیراهن ، زیر-
پیراهنی و جراب پر شده بودند . وی چاشت هم فرصت نکرده بود ،
نان بخورد . شمال خنکی آور عصر ، پوست تر بازو هایش را مثل
تنه مرغ پرکن شده ساخته بود . کمرش را راست کرد . همه استخوانهایش
مور- مور میکردند . نفس بلند کشید ، میخواست ظرفها را بردارد
سرجایش بگذارد ، که زن صاحب خانه آمد به طنابها نگاه راضی
انداخت ، و لسی چشمهایش سر ردیگری داشت . دست را روی کمر
عر بزش گذاشت و با صدای کلفتش گفت .
- مادر حسین حالی خوب شد دگه

زن لبخند مهر آمیز زد و پرسید :

- چی بی بی جا؟

چهره زن قوی هیکل ، قرمز شده بود . گوشتهای اضافی تنش
از هیجان تکان میخور دند .

با همه قدرتش فریاد زد :

خودت میفامی دگه

دل مادر حسین گواه بدی داد و باز پرسید :

- چی ره ؟

- چی ره انگشتری مه

وسوزن نگاه بی اعتمادش را به چشم زن فرو کرد ، تا تأثیر
حرف خود را در حالتش ببیند ، ولی مادر حسین نه تکان خورد ، نه
رنگ باخت .

باز آرام پرسید .

- چی شده انگشتر تانه ؟

طاعت زن چاق طاق شده بود . آوازش را بلند کرد :

- انگشتر یم ده نشناب بود . گم شده و غیر تو دگه کسی بیگانه

نامه هر چطور میشه انگشتری ره پیدا کو ، میفامی طلا بو د... طلا

مادر حسین پاک خلع سلاح شده بود . این جمله خورد کننده ،

کشنده ترین ضربات را سرش فرو آورد . این اهانت همه تنش را
جوید و با صدای خفیف گفت :

- به خدا اگر مه دیده باشم .

- هه - هه تو ندیدی ؟ به خدا ، که خود ته انگشتری میسازم .